مجموعه قواعد و مسائل فقهی
مجلة الأحكام العدلية

مجلة الأحكام العدلية یکی از کتب معتبر فقه حنفی شریعت مقدس اسلامی میباشد. این مجموعه که یک مقدمه و (۱۶) کتاب را احتواء مینماید، در مسایل معاملات میـــان مردم اختصـــاص دارد. در کتاب (مرآة المجلة) یکی از شروح مجلة الأحکام – این مجله چنین تعریف شده است:

" المجلة هی الدستور الاعظم لکثیر من الأحکام فی بلاد الدولة العلیة"

مجله عبارت از قانون بزگی است برای بسیاری از احکام در بلاد دولت علیه (۱).

به گواهی تاریخ در سال ۱۸۶۹ ع مطابق به سال ۱۲۸۶ ق، دولت عثمانی کمیته ای را که مرکب از هفت تن فقهای جید آنکشور بود، تحت ریاست (احمد جودت بادشاه) که درین وقت سمت وزارت عدلیه آن دولت را بعهده داشت مکلف نمود تا مجموعه قانونی را که نصوص آن از احکام فقه حنفی اخذ یا استنباط گردیده باشد، ترتیب دهند.

در فرمانیکه به مناسبت تعیین اعضاء این کمیته صدور یافته بود، چنین تحریر گردیده است:

"منظور اینست تا احکام معاملات حسب اقوال مختار از مذهب حنفی با در نظرداشت تبدل مسایل مبنی بر عرف و عادات اجتماعی و نیازمندی های نوظهور، تدوین گردد".

کمیته بعد از زحمت کشی های مسلسل و متداوم، طی هفت سال کار پیگیر توا[illegible] از انجام [illegible] وظیفه موکل [illegible] سال (۱۲۹۲) ق [illegible]

Ketabton.com

ketabton.com - The Digital Library

مجموعه تدوین شده (قانون مدنی دولت عثمانی) نشر گردید و بنام (مجلة الأحکام العدلیة) مسمی گردید.

در تاریخ فقه برای اولین بار کلمه مجله به معنای (مدونه) یا (مجموعه احکام قانونی) استعمال شده است در حالیکه در تدوینات لاحقه دولت عثمانی و عربی به جای کلمه (مجلة) کلمه (قانون) در مورد (مجموعه احکام مدونه) شیوع یافته است.

بهرصورت، هر جزئی از اجزای این مجله مقارن انجام آن بعد از توشیح رئیس دولت وقت، نشر و در معرض اجراء و تطبیق گذاشته شده است. مجلة الأحکام دارای یک مقدمه و ١٦ کتاب بوده که جمعاً (١٨٥١) ماده را احتواء مینماید.

در ماده اول از تعریف علم فقه و تقسیم آن بحث بعمل آمده است و (٩٩) قاعده دیگر بر قواعد کلیه و ضوابط عمومیه فقه علاوه گردیده که در تنظیم اغلب مواد از کتاب (الاشباه والنظائر) و کتاب (الجامع) تألیف (ابو سعود الخادمی) و امثال آن استفاده شده است.

موضوعات مندرج مجلة الأحکام به ترتیب ذیل ردیف بندی شده است:
مقدمه: شامل تعریف فقه و قواعد عمومی از (١) تا (١٠٠)

کتاب اول: در باره بیوع، مواد (١٠١) تا (۴٠٣)
کتاب دوم: در باره اجاره، مواد (۴٠۴) تا (٦١١)
کتاب سوم: در بیان کفالت، مواد (٦١٢) تا (٦٧٢)
کتاب چهارم: در بیان حواله، مواد (٧٠١) تا (٧٦١)
کتاب پنجم: در بیان رهن، مواد (٧٠١) تا (٧٦١)
کتاب ششم: در مورد امانت ها، مواد (٧٦٢) تا (٨٣٢)
کتاب هفتم: در بیان هبه، مواد (٨٣٣) تا (٨٨٠)
کتا هشتم: در بیان غصب و اتلاف مال، مواد (٨٨١) تا (٩۴٠)

ketabton.com - The Digital Library

کتاب نهم: در حجر و اکراه و شفعه، مواد (۹۴۱) تا (۱۰۴۴)
کتاب دهم: در مورد شرکت ها، مواد (۱۰۴۵) تا (۱۴۴۸)
کتاب یازدهم: در مورد وکالت، مواد (۱۴۴۹) تا (۱۵۳۲)
کتاب دوازدهم: در بیان صلح و ابراء، مواد (۱۵۳۳) تا (۱۵۷۱)
کتاب سیزدهم: در بیان اقرار، مواد (۱۵۷۲) تا (۱۶۱۲)
کتاب چهاردهم: درمسایل مربوط به دعوی، مواد (۱۶۱۳) تا (۱۶۷۵)
کتاب پانزدهم: در بیان حجت و سوگند، مواد (۱۶۷۶) تا (۱۷۸۳)
کتاب شانزدهم: در بیان احکام قضاء، مواد (۱۷۸۴) تا (۱۸۵۱)

بعد از اینکه این مجله در ترکیه به طبع رسید، متعاقب آن در قلمرو تحت نفوذ دولت عثمانی به استثنای عربستان سعودی، یمن و مصر، مورد تعمیل و تطبیق قرار گرفت.

در لیبیا و طرابلس غربی نیز الی هنگام تحت سیطره قرار گرفتن مناطق متذکره در سال ۱۹۱۲ قواعد، ضوابط و مسائل مندرج مجلة الأحکام تطبیق میشد و تا ختم جنگ جهانی اول مرعی الاجراء بود.

مقارن اختتام جنگ جهانی اول روی یک سلسله عوامل از جمله ختم نفوذ و سیطره دولت عثمانی، ارزش تطبیقی مجله منحیث بقایای دولت عثمانی از نظر سیاسیون آن وقت افتاد، ولی با آنهم در بعضی مناطق علی رغم اختتام سیطره دولت عثمانی اهمیت تطبیقی خود را از دست نداده بود، طور مثال در سوریه الی زمان توحید آن کشور با مصر قابلیت تطبیق رسمی داشت.

در اردن تا هنوز هم ارزش تطبیقی دارد در لبنان با پیروی از قوانین جدید در تنظیم روابط حقوقی آنکشور یک سلسله تعدیلات بمیان آمده است، با آنهم در بعضی مسائل و موضوعات حقوق مدنی از قبیل حجر، مواد مجلة الأحکام ارزش تطبیقی دارد.

ketabton.com - The Digital Library

در کتاب منیر القاضی (شرح مجلة الأحکام) به ارتباط وضع تطبیق مجلة الأحکام در کشور عراق چین آمده است:

" مجلة الأحکام العدلیة وتسمی المجلة العدلیة هی الجزء الأهم من القانون المدنی للدولة العراقیة الموروث من الدولة العثمانیة وقد أخذ أحکامُها من الفقه الحنفی ملاحظاً فیها حاجة العصر و مقتضیات الزمان عند وضعها قدر الامکان وهی قانونٌ، لا کتاب فقه و قد أید الدستور العراقی قانونیتها، فمن هذه الجهة یجب علی الحکام مراعاة نصوصها و العمل بظاهر موادها من دون اعتبار قید او شرط لم یرد فیها".

یعنی "مجلة الأحکام العدلیة یا(مجلة عدلیه) جز اهم قانون مدنی دولت عراق می باشد که از دولت عثمانیه به میراث گذاشته شده است، احکام آن از فقه حنفی مآخوذ می باشد و در هنگام وضع احکام، ضرورت عصر و ایجابات زمان بقدر امکان در آن در نظر گرفته شده است. این مجله در واقع مجموعهٔ قانون است نه کتاب فقه، چون قانونیت آن در قانون اساسی عراق تائید شده، ازین رو برای قضات مراعات نصوص و عمل به ظاهر مواد آن بدون اعتبار قید و شرطی که در آن وارد نگردیده، لازم است.

چون احکام مجله متکی و ملهم از فقه حنفی شریعت اسلامی میباشد، بنا برآن، صرف نظر از تعلقات سیاسی و قانونی جوامع، مورد نظر فقهای کرام بوده وبرآن شروح متعددی نگاشته اند که مهمترین این شروح عبارت اند از:

۱- شرح سلیم رستم باز لبنانی که در یک جلد در (۱۲۸۸) صفحه در سال (۱۹۲۳) در مطبعة الادبیة بیروت انتشار یافته است.

۲- شرح منیر القاضی که در (۴) جلد از طرف وزارت معارف کشور عراق در سال (۱۹۴۹) در مطبعه (العالی) به چاپ رسیده و در محاکم افغانستان به کثرت مورد استفاده بوده است.

ketabton.com - The Digital Library

۳- شرح مرآة المجلة که در یک جلد بداخل (۵۵۱) صفحه طبع گردیده، سال طبع و محل آن معلوم نیست.

۴- شرح دُرَر الأحکام تالیف علی حیدر افندی. این شرح نخست به زبان ترکی نوشته شده و بعداً به زبان عربی ترجمه و متن عربی آن در چهار جلد از جانب مکتب العربی واقع کانسی رود کویته به چاپ رسیده است.

۵- شرح اتاسی بر مجلة الأحکام- بداخل (٦) جلد که از جانب محمد خالد الأتاسی مفتی سابق حمص و بعضی قسمت های آن بوسیله محمد طاهر الأتاسی پسر وی تالیف گردیده و در سال (۱۳۰۴) از سوی مکتبه اسلامیه در کویته طبع شده است و آخرین شرح کتاب مجلة الأحکام به حساب میرود.

در افغانستان نیز قواعد، ضوابط و مسائل شرعی مجلة الأحکام قابلیت تطبیق داشته و در محاکم مطابق به آن عمل گردیده است تا اینکه به اساس تصریح در (اصولنامه اجراآت حقوقی محاکم) و (اصولنامه اداری محاکم) بحیث سند تقنینی قابل نفاذ درآمده است. در اسناد تقنینی افغانستان در مورد احکام این مجله هدایات ذیل مسجل می باشد:

۱- بموجب حکم ماده (۷۸) اصولنامه اداری محاکم: "اوراق و اسنادیکه به غرض اثبات دعوی تقدیم میشود، در حالیکه طرف مقابل از آن منکر باشد، موضوع بر حسب باب چهارم کتاب (۱۳) اقرار مجلة الأحکام و باب دوم کتاب (۱۵) بینات مجلة الأحکام فیصله میشود".

۲- مطابق ماده (۱۲۵) اصولنامه یاد شده: مباحث اقرار و احکام آن مطابق ماده (۱۵۷۲) مجلة الأحکام العدلیة مرعی الاجراء است".

۳- طبق حکم ماده (۱۳۸) اصولنامه اداری محاکم: "موضوع دعاوی طبق فصل چهارم کتاب (۱۴) دعوی مجلة الأحکام تحت نظر گرفته شده و فیصله شود".

ketabton.com - The Digital Library

۴- با اتکاء به حکم ماده (۱۵۰) اصولنامه اداری محاکم: "نصاب شهادت و کیفیت ادای شهادت و شروط اساسی آن، موافقت شهادت با دعوی و اختلاف شهود و تزکیه آنان و رجوع شهود از شهادت و ترجیح شهود در دعوی دو نفر و یک چیز مطابق کتاب (۱۵) بینات مجلة الأحکام مرعی الاجراء می باشد.

۵- بموجب حکم (۱۷۴) اصولنامه مذکور: "ثبوت به قرائن قاطعه طبق مقررات مجلة الأحکام مرعی الإجراء است".

٦- به اساس حکم ماده (۱۷۵) اصولنامه یاد شده: "حلف نکول از قسم طبق مقررات مجلة الأحکام العدلیة مرعی الإجراء است".

۷- مطابق حکم ماده (۸۳) اصولنامه اداری محاکم: " جریان دعوی وملحقات آن مطابق کتاب (۱۴) دعوی و بینات مجلة الأحکام صورت میگیرد".

۸- بملاحظه حکم ماده (۹۳) همان اصولنامه: "محکمه در معاملاتیکه رغبت طرفین را به اصلاح احساس نماید، طبق مقررات کتاب (۱۲) صلح و کتاب (١٦) قضاء و بینات مجلة الأحکام، طرفین را به تعیین مصلحین توصیه می دارد.

۹- بر طبق حکم تبصره ماده (۱۴۴) اصولنامه اجراآت حقوقی محاکم عدلی " محاکم در ترجیح بینات و احکام مرور زمان به فصل و باب مرور زمان کتاب قضاء و کتاب (الشهادة) مجلة الأحکام العدلیة عمل نمایند". و علی هذا القیاس.

ketabton.com - The Digital Library

تعمیم شر ح الأتاسی بر مجلة الأحکام در افغانستان

در دومین سیمینار رؤسای محاکم ولایات منعقده سال ۱۳۵۰ به منظور توصیه و انسجام مسایل مفتی به فقه حنفی از طریق اتکاء به مآخذ چنین تجویز بعمل آمد:

"از آنجائیکه رسیدگی در قضایای حقوقی بشمول قضایای احوال شخصی متکی به ماده (۹۶) و (۱۰۲) قانون اساسی بموجب قواعد و مسایل فقه حنفی صورت میگیرد و مدعی در ادعا و مدعی علیه و دفع و قاضی در دلایل و حکم به جزئیات مسایل مفتی به فقه حنفی اتکاء می نمایند؛ چون مآخذ فقه حنفی متعدد و در قول راجح و ارجح مفتی به از غیر آن که به امام اعظم (رح) و یاران او نسبت داده میشود، در کتب مختلفه فقه حنفی آراء مختلفی وجود دارد، طرفین دعوی به کتب مختلفی در ادعا و دفع خود مراجعه و به مسایل مندرج آن اتکار می نمایند و برای اینکه قاضی در صحت استناد و عدم آن و اینکه آیا جزئیه مذکور مفتی به است یا غیر آن، مجبور میشود به کتب مختلفی در یک قضیه چندین بار مراجعه کند و این موضوع از یک طرف وقت قضات را بیش از حد لازم در بر میگیرد که موجب تعطیل حل و فصل قضایا و تراکم امور می گردد و از طرف دیگر، تهیه همه مآخذ فقه حنفی به هر یک محکمه در توان پولی ستره محکمه نبوده، قضات عموماً همه مآخذ را در اختیار ندارند و این وضع مشکلی را به قضات بوجود می آورد.

از طرفی چون بر اساس قاعده فقهی و قانونی (مدعی باید در دعوی خود عالم باشد) تذکر جزئیات فقهی به زبان عربی از متون متعدد فقهی مشکلی را در ادعا و استناد، به مدعی و مدعی علیه بوجود می آورد و آنچه وکلای دعوی می نویسند، طرفین آنرا خوب نمی دانند و به آنچه که آرزو دارند،

ketabton.com - The Digital Library

وفق داده نمی توانند، بناءً، بمنظور حل این معضله و تامین عدل و مساهلت بطرفین دعوی و محکمه و سرعت در اجرای امور چنین تجویز گردید که:

کتاب الأتاسی (شرح مجلة الأحکام) که مسایل راجح به فقه حنفی را توحید نموده است، بحیث مأخذ بوده و محکمه به آن مراجعه و اتکاء نماید.

هرگاه مسئله در کتب دیگر فقهی نسبت به آن ارجح بود، قاضی میتواند در چنین حالت به کتب دیگر نیز مراجعه نماید. در چنین حالت، بمنظور توحید، انسجام و تعمیم قواعد و مسایل مفتی به فقه حنفی، قاضی مکلف است دلایل رجحان قول را با ارائه مآخذ و دلایل حکم، به ستره محکمه بفرستد.

بناءً، روی هدف فوق ترجمه کامل کتاب مذکور بعد از اتمام به همه محاکم فرستاده شود و بدسترس عامه نیز قرارداده شود".

به تأسی از تجویز فوق، به همکاری علماء و دانشمندان رشته فقه اسلامی و اهتمام ستره محکمه در ترجمه کتاب اتاسی (شرح مجلة الأحکام) تألیف علامه محمد خالد الأتاسی و فرزندان ارجمند شان محمد طاهر الأتاسی اقدام بعمل آمد و از جمله بخشهای ذیل پس ترجمه بزبان دری انتشار یافت:

۱- قسمت قواعد کلیه و ضوابط عمومیه شامل مواد (۱) الی (۱۰۰) ترجمه مولوی عبدالعلی شاه توخی الهروی.

۲- قسمت دعوی مواد (۱۶۱۲)الی (۱۶۲۵)، ترجمه محکمه صدیق راشد سلجوقی.

۳- قسمت اول حجت و سوگند مواد (۱۶۲۶) الی (۱۷۸۳) ترجمه همان مترجم.

۴- قسم قضاء – مواد (۱۷۸۴) الی (۱۸۵۱) ترجمه همان مترجم.

ketabton.com - The Digital Library

اما ترجمه و نشر تمام مباحث مجله که شامل ١٦ کتاب و یک مقدمه می باشد و در متن عربی بداخل شش جلد بچاپ رسیده است، کاملاً انجام نپذیرفت و کار ترجمه سایر بخش ها بطور کامل بطی انجام می یافت و در خصوص طبع قسمت های ترجمه شده اقداماتی که در بدو امر اتخاذ شده بود و اهدافی که نیل به آن ضروری دانسته میشد، گرمی اول خود را نداشت. چنانکه ترجمه های جناب محترم مولوی محمد صدیق راشد سلجوقی شامل: کتاب غصب و اتلاف مال و کتاب حجر، اکراه و شفعه، امانت ها، رهن و هبه اصلاً بچاپ نرسید.

هنگامیکه این جانب مسئولیت اداره نشرات ستره محکمه را بعهده داشتم، سعی نمودم تا کار در مورد اکمال ترجمه و نشر آن ادامه یابد که همانا به توجه نگارنده و خواهش علمای کرام حقوق اسلام و کسانیکه درین زمینه توان و تجربه علمی داشتند، در نشر و اکمال ترجمه قسمت های باقی مانده دست بکار شدم.

بناءً کتاب دهم مبحث شرکت ها که توسط دو تن از قضات دانشمند و سابق دار کشور محترمان مولوی امان الله موج سمنگانی و مولوی عبدالواحد نهضت فراهی بطور کامل ترجمه شده بود، بعد از تنقیح و تصحیح و طی مراحل نشراتی بداخل چهار قسمت ذیل از طبع بر آمد:

١- قسمت اول شرکت ها – مواد (١٠٤٥) الی (١١٩١)

٢- قسمت دوم شرکت ها مواد (١١٩٢) الی (١٣٠٧)

٣- قسمت سوم شرکت ها مواد (١٣٠٨) الی(١٤٠٣)

٤- قسمت چهارم شرکت ها مواد (١٤٠٤) الی (١٤٤٨)

همچنان ترجمه قسمت های ذیل بالتدریج تهیه و آماده طی مراحل نشراتی گردید:

ketabton.com - The Digital Library

۱- قسمت اول اجاره شامل مواد (۴۰۴) الی (۴۶۲) و قسمت دوم اجاره از مواد (۴۶۳) الی (۴۶۹) و قسمت حواله شامل مواد (۷۰۰) الی (۹۷۳) توسط محترم قاری عبدالرحیم عینی، یکتن از قضات مجرب و سابقه دار کشور.

۲- قسمت سوم اجاره شامل مواد (۴۹۷) الی (۵۸۱) و قسمت چهارم اجاره شامل مواد (۵۸۲) الی (۶۱۱) توسط داشمند محترم قاضی عبدالله وافی عضو مسلکی ریاست تدقیق و مطالعات.

۳- قسمت (سوم) حجت و سوگند توسط محترم قضاوت پوه عبدالقیوم کریمی قاضی ستره محکمه شامل مواد (۱۷۵۴) الی (۱۷۸۳).

۴- قسمت (رهن) شامل مواد (۷۰۱) الی (۷۶۱) که قبلاً بوسیله عالم علوم شرعی و خدمت گزار معارف کشور محترم محمد صدیق راشد سلجوقی ترجمه گردیده بود ولی اصل ترجمه در اثر حوادث اخیر شهر کابل کاملاً از میان رفته بود، بار دوم توسط محترم قضاوت پوه مولوی عبیدالله هوتک یکتن از قضات مجرب و سابقه دار کشور ترجمه گردید.

۵- قسمت وکالت ها از مواد (۱۴۴۹) الی (۱۵۳۲) توسط محترم مولوی امان الله موج سمنگانی و محترم مولوی عبدالهادی قاری زاده، دو تن از قضات مجرب و داشمند کشور ترجمه گردید.

۶- کتاب صلح و ابراء شامل مواد (۱۵۳۱) الی (۱۵۷۱) و کتاب اقرار شامل مواد (۱۵۷۲) الی ۱۶۱۲ توسط محترم قاضی مطیع الله جمیلی ترجمه گردید.

۷- قسمت هبه شامل مواد (۸۳۳) الی (۸۸۰) که بار اول بوسیله محترم محمد صدیق راشد سلجوقی ترجمه شد بود، بنا بر عدم دریافت نسخه اصلی، بار دوم بوسیله محترم قاری عبدالرحیم عینی ترجمه گردید.

ketabton.com - The Digital Library

۸- قسمت امانت ها شامل مواد (۷٦۲) الی (۸۳۲) بعین دلیل فوق توسط محترم مولوی امان الله موج سمنگانی بار دوم ترجمه گردید.

۹- قسمت اول بیوع شامل مواد (۱۰۱) الی (۲۵۱) که قبلاً توسط دانشمند محترم عبدالمالک جوهر صدیقی ترجمه شده و ترجمه قسمت های بعدی آن تحت کار است و هنوز آماده چاپ نشده است.

از سال ۱۳۵۰ به بعد که کار ترجمه شرح اتاسی مجلة الأحکام آغاز گردید، اینجانب به این شرح و سایر شروح مجلة الأحکام که در بالا یاد آوری شد، سر و کار داشتم و طی این مدت نظریات زیادی از جانب یکعده قضات واهل مطالعه ارائه شد و تقاضا بعمل آمد اگر ممکن باشد، مواد مجلة الأحکام بدون شرح و توضیح بحالت اصل آن در متن عربی همراه با ترجمه متن دری آن به نشر برسد برای دریافت حکم نسبت به شروح، تسهیلات زیادی را در قبال خواد داشت.

از جانب دیگر زمانیکه بحث وکیل مدافع اجرای وظیفه مینمودم، به ضرورت این مأمول دقیقاً متوجه گردیدم و تصمیم من تقویت یافت تا متن عربی و دری مجلة الأحکام را بطور مجزاء از شروح آن بحیث کتاب مستقل تنظیم کنم و انتشار دهم.

بناءً با استفاده از ترجمه های فوق که قسماً در اختیار بود و با مقابله (مقایسه) آن با متون عربی که طور مستقل و در ضمن شروح انتشار یافته بود، متن حاضر را از خلال سایر متونی که درین زمینه در اختیار بود، تهیه کردم و پس از تنظیم، تنقیح و تصحیح، متن را آماده طبع گردانیدم که در چهار جلد ذیل پیشکش میشود:

جلد اول – شامل مقدمه بیوع و اجاره – مواد (۱-٦۱۱)

جلد دوم- شامل کفالت، حواله، رهن، امانت ها، هبه، غصب، اتلاف مال، حجر، اکراه و شفعه، مواد (٦۱۲-۱۰۴۴)

ketabton.com - The Digital Library

جلد سوم – شامل شرکت ها– مواد (۱,۴۵) الی (۱۴۴۸)

جلد چهارم– شامل– وکالت، صلح، ابراء، اقرار،دعوی حجت (بینات)، سوگند و قضاء مواد (۱۶۴۹) الی (۱۸۵۱)

قابل یاد آوریست که در ترجمه های سابق ملاحظات ذیل وجود داشت:

نخست اینکه ترجمه ها تا جائیکه صورت گرفته بود، طور مستقل نبوده بلکه در ضمن شروح مجلة الأحکام بطور ضمنی و متفرق انجام یافته بود که اگر تمام آن بعد از اکمال ترجمه چاپ گردد، بیش از بیست جلد را احتواء می نماید که مراجعه به آن خالی از مشکلات نیست.

ملحوظ دوم اینست که ترجمه ها توسط اشخاص متعدد با سبک های مختلف صورت گرفته بود.

سوم اینکه در برخی ترجمه ها اصطلاحات فقهی و حقوقی در نظر گرفته نشده است.

و چهارم این که برای کسب اطمینان از صحت متن دری با متن عربی ایجاب مقابله و تطبیق هر دو متن ضروری دانسته میشد.

از جانب دیگر بخش های زیادی هنوز ترجمه نشده و یا ترجمه آن بدسترس نبود و در اثر جنگ ها و حوادث اخیر از میان رفته است، لذا تصمیم بر آن شد تا آنچه در اختیار قراردارد، آن را در مقابله و تطبیق با متن اصلی عربی تنظیم و بخش های ترجمه ناشده نیز تهیه و به آن ایزاد گردد که همین طور شد و دوره مکمل این کتاب بمقصد تسهیل مطالعه و بمقصد سهولت دریافت آن در چهار جلد تنظیم گردید و پس از ملاحظه، ارزیابی و تائید اهل فن و خبره انتشار یافت.

ketabton.com - The Digital Library

قابل تاکید دانسته میشود که کتاب حاضر یک اقتباس مجرد از ترجمه های سابق نمی باشد بلکه با استفاده از همان ترجمه ها و با استفاده از مآخذ موثق موجود که در فهرست مآخذ و منابع معرفی شده اند در تنظیم متن دری آن با تنقیح، تصحیح و جدیت مبادرت بعمل آمده و بطور مستقل تدوین گردیده است.

توقع این است تا برای محاکم، مراجع حقوقی و عدلی و پوهنتون های کشور بقدر امکان و در حد توان، خدمت ناچیزی را درین زمینه انجام داده باشیم.

در تنظیم و ارائه متن دری کوشش زیاد بعمل آمد تا با متن عربی مطابقت کامل داشته باشد، البته خواننده محترم خود می تواند هر دو متن (عربی و دری) را که در اختیارش قرار دارد باهم مقایسه نماید.

لذا اگر به نظر شان سهوی در تنظیم متن دری و یا اشتباهی در طبع هر دو متن رخ داده باشد، به تصیحیح آن مبادرت ورزند و نگارنده را در جریان قرار دهد تا در حین تجدید چاپ مد نظر گرفته شود.

(و من الله التوفیق)

محمد عثمان ژوبل
کابل ۱۳۸۱ش

ketabton.com - The Digital Library

المقدمة

محتوى على مقالتين

المقالة الاولى: فى تعريف علم الفقه و تقسيمه

المقالة الثانية: فى بيان القواعد الفقهية

مقدمه

محتوى دو مقاله است

مقاله اول: در تعريف فقه و تقسيمات آن

مقاله دوم: در بيان قواعد فقهى

ketabton.com - The Digital Library

المقالة الأولى
فی تعریف علم الفقه و تقسیمه

مقاله اول
در تعریف علم فقه و تقسیم آن

مادهٔ (۱)

الفقه: علم بالمسائل الشرعية العملية. علم الفقه، علم بالمسائل الشرعية العملية و المسائل الفقهية إما أن تتعلق بأمر الآخرة و إما أن تتعلق بأمر الدنيا وهي تنقسم إلى مناكحات و معاملات و عقوبات.

علم فقه عبارت است از علم آوردن به مسایل شرعی عملی. مسائل فقهی یا به امور اخروی تعلق میگیرد و آن عبادات را تشکیل میدهد و یا به امور دنیوی متعلق است که به مناکحات و معاملات و عقوبات منقسم میگردد.

فإن الباري أراد بقاء نظام هذا العالم إلى وقت قدره، و هو إنما يكون ببقاء النوع الإنساني، و ذلك يتوقف على ازدواج الذكور مع الإناث، ثم إن بقاء النوع الإنساني إنما يكون بعدم انقطاع الأشخاص والإنسان بحسب اعتدال مزاجه يحتاج في البقاء إلى الأمور الصناعية في الغذاء واللباس و المسكن وذلك أيضاً يتوقف على التعاون و التشارك بين الأفراد، و الحاصل أن الإنسان من

ketabton.com - The Digital Library

حيث أنه مدني الطبع لايمكن أن يعيش على وجه الانفراد كسائر الحيوانات، بل يحتاج إلى التعاون والتشارك ببسط بساط المدنية. والحال أن كل شخص يطلب ما يلائمه و يغضب على من ينازعه، فلأجل بقاء العدل و النظام بينهم محفوظين من الخلل يحتاج إلى قوانين مؤيدة شرعية في أمر الإزدواج و هي قسم المناكحات من علم الفقه و فيما به التعاون و التشارك و هي قسم المعاملات منه و الاستقرار و أمر التمدن على هذا المنوال لزم ترتيب أحكام الجزاء و هي قسم العقوبات من الفقه.

خداوند متعال "ج" نسل انسان و نظام این عالم را تا وقت مقدر آن اراده کرده است و عالم به وسیله بقای نسل بشر بپای ایستاده است و این کار لازم دارد که ازدواج مردان با زنان بمنظور توالد و تناسل صورت گیرد.

بدون شک بقاء نوع انسان به عدم انقطاع اشخاص عرض وجود مینماید، لذا انسان حسب اعتدال مزاج خود به دوام و انکشاف امور صناعت، زراعت غذا، مسکن و امثال آن ضرورت دارد که این امور نیز تعاون و تشارک بین افراد را لازم دارد و حاصل مطلب اینکه انسان مدنی الطبع بوده مانند دیگر حیوانات به تنهایی زیست کرده نمیتواند، بلکه به تعاون و تشارک و انکشاف امور مدنی و حیاتی محتاج میباشد و در عین حال، هر کس مایل به طلب چیزیست که مورد علاقه اوست و از آنچه به او ضرر میرساند، خشمگین میگردد.

برای اینکه عدالت و نظام در بین آنها برقرار بوده و از خلل در امان باشند به قوانین مؤیده شرعیه احتیاج دارند که این قوانین و قواعد در امر ازدواج بخش (مناکحات) علم فقه را تشکیل میدهد و آنچه به امور تمدن، تعاون و تشارک تعلق میگیرد، قسمت (معاملات) آنرا احتوا مینماید و بهمین منوال

ketabton.com - The Digital Library

مسایلی که به استقرار تمدن و احکام جزاء ارتباط دارد در علم فقه زیر عنوان (عقوبات) مورد مطالعه قرار داده شده است.

و قد وقعت المباشرة بتأليف هذه المجلة من المسائل الكثيرة الوقوع في المعاملات بعد استخراجها، و جمعها في الكتب المعتبرة و تقسيمها إلى كتب، و تقسيم الكتب إلى أبواب، و الأبواب إلى فصول. فالمسائل الفرعية التي تصير معمولاً بها في المحاكم هي المسائل التي ستذكر في الأبواب و الفصول. إلا أن المحققين من الفقهاء قد أرجعوا المسائل الفقهية إلى قواعد كلية كل منها ضابط و جامع لمسائل كثيرة و تلك القواعد مسلمة معتبرة، من الكتب الفقهية تتخذ أدلة لإثبات المسائل و فهمها في بادئ الأمر يوجب الاستئناس بالمسائل، و يكون وسيلة لتقرير المسائل في الأذهان. فلذا جمع تسع و تسعون قاعدة فقهية، وحررت مقالة ثانية في المقدمة على ما سيأتي، ثم إن بعض هذه القواعد و إن كان بحيث إذا انفرد يوجد من مشتملا تها بعض المستثنيات لكن لا تختل كليتها و عمومها من حيث المجموع لأنّ بعضها يخصص أو يقيد بعضاً آخر.

این مجله برای توضیح مسائلی که وقوع آن در معاملات بسیار اتفاق می افتد و در عین حال استخراج و استنباط آن از کتب معتبره، کاری بس مشکل و دشوار بود، تالیف گردیده است.

درکتاب موضوعات مورد بحث به کتب، ابواب و فصول تقسیم گردیده، مسائل فرعی معمول بهای محاکم در ابوب و فصول تذکر یافته است.

ketabton.com - The Digital Library

فقهاء مسائل فقهی را بقواعد کلی ارجاع کرده اند که هر قاعده محتوی مسایل بسیاری میباشد و این قواعد مورد قبول همهٔ علماء بوده و د ر کتب فقه قابل اعتماد میباشد. این قواعد کلیه برای اثبات مقاصد فرعیه بحیث دلیل در اول بحث آورده میشود تا جزئیات خوب فهمیده شده بتواند ودر اذهان جانشین گردد.

ازین سبب (۹۹) قاعده فقهی ترتیب داده شد و بصورت مقدمه زیرعنوان مقاله دوم تحریر یافت که آن را بزودی مشاهده خواهید نمود. گرچه بعضی این قواعد استثناءاتی دارد، اما از کلی بودن و عمومیت آن نمی کاهد زیرا بعضی از همین قواعد مخصِّص و مقیِّد عده دیگر آن میباشد.

ketabton.com - The Digital Library

المقالة الثانية
في بيان القواعد الفقهية

مقاله دوم
در بيان قواعد فقهى

مادة (٢)

الأمور بمقاصد ها، يعني أن الحكم الذي يترتب على أمرٍ يكـــون على مقتضى ما هو المقصود من ذلك الأمر.

كار ها بمقاصد آن مربوط است. يعنى حكميكه به امرى مرتب ميگردد، به مقتضاى مقصد آن رجعت داده ميشود.

مادة (٣)

العبرة في العقود للمقاصد و المعاني، لا للالفاظ و المباني، و لـــذا يجري حكم الرهن في بيع الوفا.

عقود به معانى و مقاصد آن مربوط است نه به الفاظ و حروفيكه به آن تلفظ ميشود، لذا در بيع وفا حكم رهن جارى ميگردد.

مادة (٤)

اليقين لا يزول بالشك.

يقين به شک زايل نميشود.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٥)

الأصل بقاء ماكان على ماكان.

اصل اینست که یک چیز را بهرحالی که هست، بهمان حال باقی بگذاریم.

مادۀ (٦)

القديم يترك على قدمه.

قدیم بر قدامت خود باقی گذاشته میشود.

مادۀ (٧)

الضرر لايكون قديماً.

ضرر قدیم نیست.

مادۀ (٨)

الأصل براءة الذمة، فإذا أتلف رجل مال آخر، و اختلفا في مقداره يكون القول للمتلِف، والبينة على صاحب المال لإثبات الزيادة.

برائت ذمه حالت اصلی است. بهمین دلیل اگر چیزی از نزد دیگری تلف شد و در مقدار تلف شده اختلاف آمد، قول تلف کننده اعتبار دارد و صاحب مال برای اثبات زیادت بایست اقامۀ بینه بعمل آورد.

مادۀ (٩)

الأصل في الصفات العارضة العدم. مثلاً إذا اختلف شركاء المضاربة في حصول الربح و عدمه فالقول للمضارب بيمينه و البينة على رب المال لإثبات الربح.

ketabton.com - The Digital Library

اصل در صفات عارضه عدم است. بطور مثال شرکای مضاربت اگر در حصول یا عدم ربح اختلاف کنند، قول مضارب با قسم اعتبار دارد و صاحب مال برای اثبات ربح بایست بینه را اقامه نماید.

مادۀ (۱۰)

ما ثبت بزمان يحكم ببقائه، ما لم يقم الدليل على خلافه، فإذا ثبت بزمان ملك شيء لأحدٍ يحكم ببقاء الملك له ما لم يوجد مايزيله.

آنچه در یک زمان ثابت شد؛ تا وقتی که بخلاف آن دلیلی به اثبات نرسد، حکم به بقاء آن میشود. مثلاً: اگر ملکیت چیزی برای شخصی در زمانی ثابت شد؛ تا وقتیکه دلیلی بر زوال ملکیت پیدا نشود، حکم به بقای آن میشود.

مادۀ (۱۱)

الأصل إضافة الحادث إلى أقرب أوقاته، يعني إذا وقع اختلاف في زمن حدوث أمرٍ ينسب حدوثه إلى أقرب الأوقات للحال ما لم يثبت نسبته إلى زمن بعيد.

اصل اینست که حادث را به نزدیکترین اوقات آن نسبت دهیم. یعنی اگر در وقت اجرای یک کار اختلاف واقع شد؛ تا وقتیکه نسبت آن بزمان بعیدی ثابت نشود، به نزدیک ترین اوقات زمان حال نسبت داده میشود.

مادۀ (۱۲)

الأصل في الكلام الحقيقة.

اصل در کلام حقیقت است.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (١٣)

لاعبرة للدلالة في مقابلة التصريح.

در مقابل معنای صریح معنای دلالتی اعتبار ندارد.

مادة (١٤)

لا مساغ للاجتهاد في مورد النص.

در مورد نص صریح، اجتهاد جایز نیست.

مادة (١٥)

ما ثبت على خلاف القياس فغيره عليه لايقاس.

آنچه که برخلاف قیاس ثابت شود چیز دیگر بالای آن قیاس کرده نمیشود.

مادة (١٦)

الاجتهاد لاينقض بمثله.

اجتهاد مثل خود را نقض نمیکند.

مادة (١٧)

المشقة تجلب التيسير، يعني أن الصعوبة تصير سبباً للتسهيل، و يلزم التوسيع في وقت المضايقة. يتفرع على هذا الأصل كثير من الأحكام الفقهية، كالقرض والحوالة و الحَجْر و غير ذلك. و ما جوّزه الفقهاء من الرخص والتخفيفات فِي الأحكام الشرعية مستنبط من هذه القاعدة.

ketabton.com - The Digital Library

مشقت آسانی را جلب میکند یعنی دشوار ی سبب تسهیل گردیده، در وقت مضایقه گشایش لازم می آید. بر این اصل احکام فقهی متعددی تفریع میشود از قبیل قرض، حواله، حجر وغیره. فقهاء آنچه را که در احکام شرعی تخفیف داده و یا رخصت حساب کرده اند نیز ازین قاعده گرفته شده است.

مادۀ (۱۸)

الأمر إذا ضاق اتسع، يعني إذا ظهرت مشقة في أمر يرخص فيه و يوسع.

اگر در کاری مشقت محسوس بود؛ رفاهیت فراهم میشود. یعنی زمانیکه در یک کار تکلیفی احساس میشد، رخصت و توسیع در آن در نظر گرفته میشود.

مادۀ (۱۹)

لا ضرر و لاضرار.

ضرر رساندن و مقابله ضرر به ضرر جواز ندارد.

مادۀ (۲۰):

الضرر يزال.

ضرر دفع میشود.

مادۀ (۲۱)

الضرورات تبيح المحظورات.

ضرورت ها چیز های ممنوع را مجاز قرار میدهد.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (۲۲)

الضرورات تقدر بقدرها.

ضرورت ها باندازه ضرورت آن تعیین میشود.

مادۀ (۲۳)

ما جاز لعذر بطل بزواله.

آنچه بواسط عذری جایز شد، با زوال عذر باطل میگردد.

مادۀ (۲٤)

إذا زال المانع عاد الممنوع.

اگر مانع زائل شد، ممنوع بازگشت میکند.

مادۀ (۲٥)

الضرر لایزال بمثله.

ضرر به مثل خود زائل نمیشود.

مادۀ (۲٦)

یتحمل الضرر الخاص لدفع الضرر العام. یتفرع علی هذا القاعده منع الطبیب الجاهل.

ضرر خاص برای دفع ضرر عام تحمل میشود. منع طبیب جاهل ازین قاعده متفرع میگردد.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (۲۷)

الضرر الأشد يزال بالأخف.

ضرر بسيار شديد به ضرر بسيار خفيف زائل ميگردد.

مادۀ (۲۸)

إذا تعارض مفسدتان روعي أعظمهما ضرراً بارتكاب أخفهما.

هنگام تعارض دو مفسده، فساديكه ضررش بيشتر است، ترک ميشود وآنچه ضررش كمتر است، مورد ارتكاب قرار ميگيرد.

مادۀ (۲۹)

يُختار أهون الشرين.

آسانترين دو شر اختيار ميشود.

مادۀ (۳۰)

درء المفاسد أولى من جلب المنافع.

دفع مفاسد بر جلب منافع ترجيح داده ميشود.

مادۀ (۳۱)

الضرر يدفع بقدر الإمكان.

ضرر بقدر امكان دفع كرده ميشود.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (۳۲)

الحاجة تنـــزل منـــزلة الضرورة عامة أو خاصة. و مـــن هـــذا القبيل تجويز بيع الوفاء، حيث أنه لما كثرت الديون علـــى أهـــل بخارى، مست الحاجة إلى ذلك فصار مرعياً.

حاجت به منزله ضرورت قرار میگیرد، خواه عمومی باشد یا خصوصی، واز این قبیل است که بیع وفا جایز قرار گرفته است، زیرا قرضه ها بر مردم بخارا زیاد گردید و احتیاج به رعایت این بیع احساس شد.

مادۀ (۳۳)

الاضطرار لايبطل حق الغير، يتفرع على هذه القاعدة أنه لو اضطر إنسان من الجوع فأكل طعام آخر، يضمن قيمته.

اضطرار حق غیر را باطل نمیکند، براین قاعده تفریح میشود که اگر انسان در حال ضرورت طعام دیگری را بخورد، بایست تاوان آنرا بدهد.

مادۀ (۳٤)

ما حرم أخذه حرم إعطاؤُه.

آنچه گرفتن آن حرام است، دادن آن نیز حرام است.

مادۀ (۳٥)

ما حرم فعله حرم طلبه.

آنچه فعل آن حرام است، طلب آن نیز حرام است.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٣٦)

العادة مُحكمة، يعني أن العادة عامة كانت أو خاصة تجعل حكماً لإثبات حكم شرعي.

به عادت حكم ميشود يعنى عادت خواه عمومى باشد يا خصوصى، براى اثبات احكام شرعى مرجع حكم قرار ميگيرد.

مادۀ (٣٧)

استعمال الناس حجة يجب العمل بها.

استعمال مردم حجت است و عمل به آن واجب ميباشد.

مادۀ (٣٨)

الممتنع عادة كالممتنع حقيقة.

ممنوع عادت مانند ممنوع حقيقى است.

مادۀ (٣٩)

لاينكر تغير الأحكام بتبدل (بتغير) الأزمان.

تغيير احكام به تبدل زمان قابل انكار نيست.

مادۀ (٤٠)

الحقيقة تترك بدلالة العادة.

حقيقت به دلالت عادت ترک ميشود.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٤١)

إنما تعتبر العادة إذا طردت أو غلبت.

عادت را وقتی اعتبار داده میشود که همیشگی و یا غالب باشد.

مادة (٤٢)

العبرة للغالب الشائع لا للنادر.

غالب مشهور اعتبار دارد، نه نادر.

مادة (٤٣)

المعروف عرفاً كالمشروط شرطاً.

مروج به عرف مانند مشروط به شرط است.

مادة (٤٤)

المعروف بين التجار كالمشروط بينهم.

آنچه بین تجار معروف است، مانند مشروط میان آنها است.

مادة (٤٥)

التعيين عرفاً كالتعيين بالنص.

چیزیکه در عرف تعیین شد مانند آنست که به نص تعیین گردیده است.

مادة (٤٦)

إذا تعارض المقتضي والمانع يقدم المانع، فلا يبيع الراهن الرهن لآخر مادام في يد المرتهن.

ketabton.com - The Digital Library

وقتی مقتضای حکم و مانع آن باهم معارض واقع شد، مانع مقدم میشود. لذا تا اینکه راهن رهن را از دست مرتهن خلاص نکند، آنرا فروخته نمیتواند.

مادۀ (٤٧)

التابع تابع، فإذا بيع حيوان في بطنه جنين يدخل الجنين في البيع تبعاً.

شی تابع از حکم متبوع متابعت مینماید، بنابرآن در بیع حیوانیکه در بطن آن جنین قرار دارد، جنین بالتبع در بیع داخل میگردد.

مادۀ (٤٨)

التابع لايفرد بالحكم، فالجنين الذي في بطن الحيوان لا يباع منفرداً عن أمه.

تابع بحکم خویش از متبوع جدا نمیشود، لذا جنین در بطن یک حیوان بطور منفرد فروخته نمیشود.

مادۀ (٤٩)

من ملك شيئاً، ملك ما هو من ضروراته. فإذا اشترى رجل داراً ملك الطريق الموصول إليها.

کسی که چیزی را مالک شد، آنچه را که از ضروریات آن باشد، نیز مالک میشود یعنی اگر شخصی خانۀ را خرید، راهی را که به وسیله آن به آن خانه میرسد، نیز مالک میگردد.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٥٠)

إذا سقط الأصل سقط الفرع.

وقتی اصل ساقط شد، فرع نیز ساقط میشود.

مادۀ (٥١)

الساقط لايعود كما أن المعدوم لايعود.

طوریکه معدوم عودت نمی کند، چیزیکه ساقط شد، نیزعودت نمیکند.

مادۀ (٥٢)

إذا بطل الشيء بطل ما في ضمنه.

وقتی چیزی باطل شد، آنچه که در ضمن آن است نیز باطل میشود.

مادۀ (٥٣)

إذا بطل الأصل يصار إلى البدل.

وقتی اصل باطل شود، به بدل آن رجوع میشود.

مادۀ (٥٤)

يغتفر في التابع مالا يغتفر في المتبوع. وكل المشتري البائع في قبض المبيع لايجوز، أما لو أعطى، جولقاً البائع ليكيل و يضع فيه الطعام المبيع ففعل، كان ذلك قبضاً من المشتري.

از بعضی چیز ها در توابع صرف نظر میشود و در متبوع صرف نظر نمیشود. اگر مشتری بایع را در قبض مبیعه وکیل ساخت، جواز ندارد. اما

ketabton.com - The Digital Library

اگر مشتری جوال را برای بایع داد تا جنس مبیعه را پیمانه کرده در آن بگذارد و چنین کرد، این در حقیقت قبض مشتری بحساب میرود.

مادۀ (٥٥)

يغتفر في البقاء مالا يغتفر في الابتداء. مثال ذلك أن هبة الحصة المشاعة لا تصح، لكن إذا وهب رجل عقاراً من آخر فاستحق من ذلك العقار حصة شائعة، لا تبطل الهبة في حق الباقي مع أنه صار بعد الاستحقاق حصة شائعة.

در بقاء(آخر کار) تسهیلاتی است که در ابتدا نیست. بطور مثال: یک حصه مشاع هبه شده نمیتواند، اما اگر شخصی یکمقدار زمین را بکسی ببخشد و بعد یک حصه مشاع آن به استحقاق برده شود، ما بقای زمین بملک موهوب له باقی می ماند با اینکه مشاع نیز میباشد.

مادۀ (٥٦)

البقاء أسهل من الابتداء.

بقاء از ابتدا آسانتر است.

مادۀ (٥٧)

التبرع لا يتم إلا بالقبض فإذا وهب أحدٌ لآخر شيئاً لا تتم هبته إلا بقبضه.

تبرع جز به قبض اتمام نمی یابد. پس اگر کسی بدیگری چیزی را هبه نمود، این هبه قبل از قبض تمام نمیشود.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٥٨)

التصرف على الرعية منوط بالمصلحة.

تصرف در امور رعيت منوط به مصلحت آن ها است.

مادة (٥٩)

الولاية الخاصة أقوى من الولاية العامة. فولاية المتولي على الوقف أولى من ولاية القاضي عليه.

ولايت خاصه از ولايت عامه قوى تر است، پس ولايت متولى بر وقف نسبت بولايت قاضى بر آن رجحان دارد (اولى است).

مادة (٦٠)

إعمال الكلام أولى من إهماله. يعني لايهمل الكلام ما أمكن حمله على معنى.

اعمال كلام از اهمال آن بهتر است يعنى تا وقتى كه ممكن است براى كلام محلى يافت شود، بايست بيهوده نرود.

مادة (٦١)

إذا تعذرت الحقيقة يصار إلى المجاز.

وقتى حقيقت دشوار بود، حمل كلام به مجاز ميگردد.

مادة (٦٢)

إذا تعذر إعمال الكلام يهمل. يعني أنه إذا لم يمكن حمل الكلام على معنى حقيقي أو مجازي أهمل.

ketabton.com - The Digital Library

وقتی بکار بستن کلام دشوار باشد، ملغی قرار میگیرد، یعنی اگر حمل کلام نه به معنی حقیقی و نه به معنی مجازی به هیچ یک امکان نداشت، مهمل پنداشته میشود.

مادۀ (٦٣)

ذكر بعض مالا يتجزأ كذكر كله.

ذکر بعضی چیزهائیکه قابل تجزیه نیست، حکم ذکر کل آنرا دارد.

مادۀ (٦٤)

المطلق يجري على إطلاقه، مالم يقم دليل التقييد نصاً أو دلالةً.

مطلق بر اطلاق خود باقی می ماند تا وقتیکه دلیل بر تقیید آن نصاً یا دلالةً موجود نباشد.

مادۀ (٦٥):

الوصف في الحاضر لغو، و في الغائب معتبر. مثلاً لو أراد البائع بيع فرسٍ أشهب حاضر في المجلس وقال في إيجابه بعت هذا الفرس الأدهم. و أشار إليه و قبل المشتري صح البيع ولغا وصف الأدهم. و أما لو باع فرساً غائباً و ذكر أنه أشهب و الحال أنه أدهم لا ينعقد البيع.

وصف در حاضر لغو و در غایب معتبر است مثلاً: کسی اسپی را که حاضر است و آن اسپ پیر است میفروشد و میگوید من این اسپ جوان را باینقدر فروختم و مشتری قبول میکند، بیع صحیح و وصف بی اعتبار است. اما

ketabton.com - The Digital Library

اگراسپ، حاضر نبود و بایع گفت: من اسپ جوان خود را به تو فروختم و اسپی که بیع بر او واقع شده در نفس الامر پیر بود، بیع منعقد نمیشود.

مادۀ (٦٦)

السؤال معاد في الجواب. يعني أن ما قيل في السؤال المصدَّق كأن المجيب المصدَّق قد أقر به.

سوال در جواب إعاده میگردد، یعنی اگر سوالی شد و آن سوال در جواب مورد تصدیق قرار گرفت، گویا جواب دهنده بسوال اقرار کرده است.

مادۀ (٦٧)

لاينسب إلى ساكت قول، يعني أنه لا يقال لساكت أنه قال كذا، ولكن السكوت في معرض الحاجة بيان، يعني أن السكوت فيما يلزم التكلم به إقرار و بيان.

به شخص خاموش نسبت بیان داده نمیشود، به این معنی که به شخص خاموش گفته نمیشود که او چنین گفت، ولی سکوت در محل ضرورت، بیان تلقی میشود یعنی سکوت در جائیکه محتاج به افاده باشد، حکم اقرار و بیان را دارد.

مادۀ (٦٨)

دليل الشيء في الأمور الباطنة يقوم مقامه، يعني أنه يحكم بالظاهر فيما يتعسر الإطلاع عليه حقيقة.

در امور باطنی دلیل قایم مقام آن است یعنی وقتی فهمیدن حقیقت یک شئ دشوار بود، به ظاهر آن حکم میشود.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٦٩)

الكتاب كالخطاب.

نوشتن مانند گفتن است.

مادۀ (٧٠)

إشارة الأخرس المعهودة كالبيان باللسان.

اشاره متعارف اخرس (گنگ) مانند بيان شفاهى است.

مادۀ (٧١)

يقبل قول المترجم مطلقاً

قول مترجم بصورت مطلق مورد قبول است.

مادۀ (٧٢)

لاعبرة بالظن البيّن خطاؤه.

به گمانيكه خطاى آن آشكار باشد، اعتبارى نيست.

مادۀ (٧٣)

لاحجة مع الاحتمال الناشئ عن دليل.

مثلاً: لو أقر أحد لأحدِ ورثته فإن كان في مرض موته لا يصح مالم يصدق باقي الورثة، و ذلك لأن احتمال كون المريض قصد بهذا الإقرار حرمان سائر الورثة مستند إلى دليل كونه في المرض، و أما إذا كان الإقرار في حال الصحة جاز، و احتمال إرادة حرمان

ketabton.com - The Digital Library

سائر الورثة حينئذ من حيث أنه احتمال مجرد و نوع من التوهم لايمنع حجية الإقرار.

با احتمالیکه مستند بدلیل باشد، حجت مدار اعتبار نیست. بطور مثال: اگر کسی برای یکی از وارثین خود اقرار میکند که از فلان شخص من اینقدر افغانی قرضدار هستم، در صورتیکه این اقرار در ایام مریضی وی واقع شود که منجر به مرگش گردد، تا وقتیکه باقی ورثه او را تصدیق نکنند؛ صحیح نمیشود، زیرا احتمال اینکه مقر میخواهد وارثین دیگر را از حق شان محروم سازد، مستند به دلیل است و دلیلش هم مرض موت او میباشد.

اما اگر اقرار در حالت صحت صورت گرفت، جواز دارد و این احتمال که او میخواهد وارثین دیگر را از بعضی حق شان محروم کند، یک احتمال بدون دلیل است فلذا مدار اعتبار نبوده، صحت اقرار بحال خود باقی می ماند.

مادۀ (٧٤)

لاعبرة للتوهم.

توهم اعتبار ندارد.

مادۀ (٧٥)

الثابت بالبرهان كالثابت بالعيان.

چیزیکه به برهان ثابت شد، مثل اینست که به چشم دیده شده باشد.

مادۀ (٧٦)

البينة على المدعي واليمين على من أنكر.

شاهدان بر مدعی و قسم بر منکِر است.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٧٧)

البينة لإثبات خلاف الظاهر واليمين لإبقاء الأصل.

شهود برای اثبات خلاف ظاهر و قسم برای ابقای اصل است.

مادة (٧٨)

البينة حجة متعدية والإقرار حجة قاصرة.

شهود حجت متعدی و اقرار حجت قاصره است.

مادة (٧٩)

المرأ موآخذ بإقراره.

شخص به اقرارش مؤاخذه میشود.

مادة (٨٠)

لاحجة مع التناقض، لكن لايختل معه حكم الحاكم. مثلاً: لو رجع الشاهدان عن شهادتهما لا تبقى شهادتهما حجة أمّا لوكان القاضي قد حكم بما شهدا به أولاً لاينقض ذلك الحكم و إنما يلزم على الشاهدين ضمان المحكوم به.

حجتی که در آن تناقض باشد، اعتبار ندارد اما حکم قاضی را باطل نمی سازد. بطور مثال، اگر شهود از شهادت خود رجوع میکنند، شهادت آنان باقی نمی ماند. اما اگر قاضی به اساس شهادت آنها حکم کرده باشد، این حکم به رجوع شهود باطل نمی گردد و بر شهود ضمان محکوم به لازم میگردد.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٨١)

قد يثبت الفرع مع عدم ثبوت الأصل. مثلاً: لو قال رجل إن لفلان على فلان كذا ديناً، وأنا كفيل به، و بناءً على إنكار الأصيل إدعى الدائن على الكفيل بالدين لزم على الكفيل أداؤُه.

امكان دارد، در صورت عدم ثبوت اصل، فرع ثابت گردد. بطور مثال: كسى ميگويد فلان كس از فلان شخص اين مقدار دين طلب دارد و من كفيل مديون هستم درينجا داين بر اصيل ادعا كرد و اصيل امتناع ورزيد كفيل بايست اين پول را بپردازد.

مادۀ (٨٢)

المعلق بالشرط، يجب ثبوته عند ثبوت الشرط.

چيزيكه به شرط معلق شد، ثبوت آن در وقت ثبوت شرط لازم است.

مادۀ (٨٣)

يلزم مراعاة الشرط بقدر الإمكان.

مراعات شرط به قدر امكان لازم است.

مادۀ (٨٤)

المواعيد بصور التعاليق تكون لا زمةً. مثلاً: لوقال رجل لآخر بِع هذا الشيء لفلان، و إن لم يعطك ثمنه فأنا أعطيه لك، فلم يعط المشتري الثمن لزم على الرجل أداء الثمن المذكور، بناءً على وعده المعلق.

ketabton.com - The Digital Library

وعده های معلق لازم الإعتبار است. مثلاً: اگر شخصی بدیگری میگوید: این را بفلان شخص بفروش و اگر پول ترا نداد، من این پول را به تو میپردازم و آنرا فروخت و مشتری پول را نداد، بر متعهد لازم میگردد تا پول را بپردازد.

مادۀ (٨٥)

الخراج بالضمان، يعني أن من يضمن شيئاً لوتلف ينتفع به في مقابلة الضمان. مثلاً: لو رد المشتري حيواناً بخيارالعيب، وكان قد استعمله مدة لا تلزمه أجرته لأنه لو كان قد تلف في يده قبل الرد لكان من ماله. أي أن خسارته كانت راجعة عليه كذلک انظر إلى المادة (١٣٤٧).

استفاده در مقابل تاوان است یعنی اگر نزد انسان چیزی بود که بواسطه تلف شدن آن تاوان بر او لازم می شد، استفاده آن چیز را هم کرده میتواند. طور مثال: اگر حیوانی نزد مشتری مدتی ماند و بعد از آن معلوم شد که در آن عیبی است و آن حیوان را به بایع مسترد کرد، استفاده ایکه از آن بعمل آورده مجانی است بدلیل اینکه اگر حیوان قبل از استرداد آن به بایع در نزد مشتری هلاک می شد، از مال او میبود؛ پس این استفاده هم برای او جواز دارد.

مادۀ (٨٦)

الأجر و الضمان لا يجتمعان.

مزد و تاوان باهم جمع نمیشود.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (۸۷)

الغُرْمُ بالغُنْمِ يعني أن من ينال نفع شئ يتحمل ضرره.

غرامت در برابر غنیمت است یعنی کسیکه از چیزی منفعت میگیرد، باید غرامت آنرا بپردازد و ضرر آن را تحمل نماید.

مادۀ (۸۸)

النعمة بقدر النقمة و النقمة بقدر النعمة.

راحت بقدر زحمت است و زحمت بقدر راحت.

مادۀ (۸۹)

يضاف الفعل إلى الفاعل لا الآمر ما لم يكن مُجبَراً.

فعل به فاعل آن نسبت داده میشود، نه به آمر آن، مگر اینکه فاعل مجبور کرده شود.

مادۀ (۹۰)

إذا اجتمع المباشر و المتسبِّبُ يضاف الحكم إلى المباشر. مثلاً: لوحفر رجل بئراً في الطريق العام فألقى أحد حيوان شخص في ذلك البئر يضمن الذي ألقى الحيوان ولاشيء على حافر البئر.

وقتی مباشر و متسبب باهم جمع شدند، نسبت حکم به مباشر است نه به متسبب. بطور مثال: کسی در راه عام چاهی میکند و دیگری حیوان ملک غیر را در آن می اندازد، تاوان بر مباشر (اندازنده حیوان) است نه بر متسبب (حفر کننده چاه).

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (۹۱)

الجواز الشرعي ينا في الضمان. مثلاً: لو حفر إنسان في ملكه بئراً فوقع حيوان رجلٍ، و هلك لايضمن حافرالبئر شيئاً.

جواز شرعی منافی ضمان است. بطور مثال: اگر کسی در ملک خود چاهی حفر نمود و حیوان شخص دیگری در آن چاه افتاد و هلاک شد، بر حافر تاوان نیست.

مادۀ (۹۲)

المباشر ضامن و إن لم يتعمّد.

مباشر (فاعل یک کار) ضامن است، گرچه قصد آن را نداشته باشد.

مادۀ (۹۳)

المتسبَّب لا يضمن إلا بالتعمد.

متسبب جز در حالت قصد تاواندار نمیشود.

مادۀ (۹٤)

جناية العجماء جبار.

جنایتی که حیوان به نفس خود انجام میدهد، هدر است.

مادۀ (۹٥)

الأمر بالتصرف في ملك الغير باطل.

امر به تصرف در ملک غیر باطل است.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٩٦)

لايجوز لأحد أن يتصرَّف في ملک غيره بلا إذنه.

هيچكس بمال غير بدون اجازه مالكش حق تصرف را ندارد.

مادۀ (٩٧)

لايجوز لأحد أن يأخذ مال غيره بلا سبب شرعي.

براى هيچكس جواز ندارد مال ديگرى را بدون سبب شرعى بگيرد.

مادۀ (٩٨)

تبدل سبب الملك قائم مقام تبدل الذات.

تبدل سبب ملک قايم مقام تبدل ذات آنست.

مادۀ (٩٩)

من استعجل الشيء قبل أوانه، عوقب بحرمانه.

كسيكه در اكتساب چيزى قبل از موعد آن شتاب نمايد، بحرمان آن معاقبه ميشود.

مادۀ (١٠٠)

من سعى في نقض ماتم من جهته فسعيه مردود عليه.

كسيكه در نقض چيزى كوشش نمايد كه خودش آنرا به اتمام رسانيده است، سعى او مردود است.

ketabton.com - The Digital Library

الكتاب الأول
في البيوع و ينقسم إلى مقدمة
و سبعة أبواب

کتاب اول
در باره بیوع
این کتاب به یک مقدمه و هفت باب
منقسم میگردد

ketabton.com - The Digital Library

مقدمه

در بیان اصطلاحات فقهی متعلق به بیوع

مادۀ (۱۰۱)

الإيجاب: أول كلام يصدر من أحد العاقـــدين لأجـــل إنـــشاء التصرَّفِ و به يوجب و يثبت التصرف.

ایجاب[۱] اولین لفظیست که توسط یکی از عاقدین بمنظور انشاء تصرف[۲] صادر میشود و به وسیله آن، تصرف[۳] دیگری واجب میگردد و به اثبات میرسد.

مادۀ (۱۰۲)

القبول ثاني كلام يصدر من أحد العاقدين لأجل إنشاء التصرف و به يتم العقد.

قبول دومین لفظیست که توسط یکی از عاقدین به غرض انشاء تصرف صادر میگردد و عقد به آن اتمام می یابد.

مادۀ (۱۰۳)

القعد: التزام المتعاقدين و تعهدهما أمراً، و هو عبارة عن ارتباط الإيجاب بالقبول.

---

[۱] در لغت به معنی اثبات است.

[۲] مانند بیع، هبه، اجاره و غیره عقود.

[۳] هدف ازین تصرف صرف خیارقبول است که برای جانب مقابل به اثبات میرسد.

ketabton.com - The Digital Library

عقد،التزام متعاقدين و تعهد آنها بر امريست كه در واقع عبارت از ارتباط ايجاب با قبول ميباشد.

مادۀ (١٠٤)

الانعقاد: تعلق كل من الإيجاب والقبول بـــالآخر علـــى وجـــه مشروع يظهر أثره في متعلقها.

انعقاد عبارت است از تعلق و ارتباط هر يک از ايجاب و قبول به همديگر كه بوجه مشروع صورت گيرد و اثر آن در متعلق هر دو (ايجاب و قبول) ظاهر گردد.

مادۀ (١٠٥):

البيع: مبادلة مال بمال، و يكون منعقداً و غير منعقد.

بيع مبادله مال بمال است خواه منعقد باشد و يا غير منعقد.

مادۀ (١٠٦)

البيع المنعقد: هوالبيع الذي ينعقد على الوجه المذكور، و ينقسم إلى صحيح، وفاسد، و نافذ و موقوف.

بيع منعقد عبارت از بيعی ميباشد كه بوجه مذكور انعقاد يابد و به صحيح، فاسد، نافذ و موقوف تقسيم ميگردد.

مادۀ (١٠٧)

البيع الغير المنعقد: هو البيع الباطل.

بيع غير منعقد عبارت از بيع باطل است.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (۱۰۸)

البيع الصحيح: هو البيع الجائز و هو البيع المشروع ذاتاً و وصفاً.

بيع صحيح، بيع جايز را گويند و آن بيعيست كه از حيث ذات و وصف مشروع باشد.

مادۀ (۱۰۹)

البيع الفاسد: هو المشروع أصلاً لا وصفاً، يعني أنه يكون صحيحاً باعتبار ذاته. فاسداً باعتبار أوصافه الخارجة (راجع الباب السابع).

بيع فاسد بيعيست كه باعتبار اصل خود مشروع بوده ولى باعتبار وصف مشروع نباشد، به اين معنى كه از ناحيه ذات خود صحيح بوده و باعتبار بعضى اوصاف خارجى فاسد باشد. (به باب هفتم مراجعه شود).

مادۀ (۱۱۰)

البيع الباطل: مالا يصح أصلاً يعني أنه لا يكون مشروعاً أصلاً.

بيع باطل آنست كه اصلاً صحت ندارد، يعنى اصلاً مشروع نباشد.

مادۀ (۱۱۱)

البيع الموقوف: بيع يتعلق به حق الغير، بيع الفضولي.

بيع موقوف بيعيست كه متعلق به حق غير باشد مانند بيع فضولى.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (۱۱۲)

الفضولي: هو من يتصرف بحق الغير. بغير إذن شرعي.

فضولی شخصیست که در حق غیر بدون اجازه شرعی تصرف نماید.

مادۀ (۱۱۳)

البيع النافذ: بيع لايتعلق به حق الغير و هو ينقسم إلى لازم و غير لا زم.

بیع نافذ بیعیست که بحق غیر تعلق نداشته باشد و به لازم و غیر لازم تقسیم میگردد.

مادۀ (۱۱٤)

البيع اللازم: هو البيع النافذ العاري عن الخيارات.

بیع لازم بیع نافذی است که از اختیارات عاری باشد.

مادۀ (۱۱٥)

البيع الغير اللازم: هو البيع النافذ الذي فيه أحد الخيارات.

بیع غیر لازم بیع نافذی است که در آن یکی از خیارات موجود باشد.

مادۀ (۱۱٦)

الخيار: كون أحد العاقدين مخيراً على ما سيجئ في بابه.

خیار عبارتست از مخیر بودن یکی از متعاقدین (در باب خیارات درین باره توضیحات لازم داده میشود)

ketabton.com - The Digital Library

مادة (١١٧)

البيع البات: هو البيع القطعي.

بيع بات عبارت از بيع قطعى است.

مادة (١١٨)

بيع الوفاء: هو البيع بشرط أن البائع متى رد الثمن يرد المشتري إليه المبيع. وهو في حكم البيع الجائز بالنظر إلى انتفاع المشتري به و في حكم البيع الفاسد بالنظر إلى كون كل من الطرفين مقتدراً على الفسخ، و في حكم الرهن بالنظر إلى أن المشتري لا يقدر على بيعه إلى الغير.

بيع وفاء عبارت از بيعيست كه در آن شرط گذاشته شده باشد كه هرگاه بايع ثمن مبيعه را به مشترى بپردازد، مشترى مبيعه را به وى مسترد مينمايد. اين بيع نظر باينكه مشترى در اثر آن انتفاع ميگيرد، در حكم بيع جايز است و باعتبار اينكه هر واحد از طرفين عقد ميتواند آنرا فسخ نمايد، حكم بيع فاسد را دارد و نظر باينكه مشترى بيع وفاء صلاحيت فروش مبيعه را بر غير ندارد، در حكم رهن(گروى) قرار ميگيرد.

مادة (١١٩)

بيع الاستغلال: هو بيع المال وفاءً على أن يستأجره البائع.

بيع استغلال عبارت است از فروش مال بطور وفاء مشروط باينكه بايع آنرا به اجرت گيرد.

مادة (١٢٠)

البيع باعتبار المبيع، ينقسم إلى أربعة اقسام.

ketabton.com - The Digital Library

القسم الأول: بيع المال بالثمن و بما أن هذا القسم أشهر البيوع يسمى بالبيع.
القسم الثاني: هو الصرف.
والقسم الثالث: بيع المقايضة.
والقسم الرابع السلم.

بيع به اعتبار مبيعه به چهار قسم تقسيم ميشود:
قسم اول: عبارت از بيع مال در مقابل ثمن است كه از مشهور ترين اقسام بيوع بوده و مسمى به بيع ميباشد.
قسم دوم: بيع صرف
قسم سوم: بيع مقايضه
و قسم چهارم بيع سلم ميباشد.

مادة (١٢١)
الصرف: بيع النقد بالنقد.

صرف عبارت است از بيع نقد به نقد.

مادة (١٢٢)
بيع المقايضة: بيع العين بالعين أي مبادلة مال بمال غير النقدين.

بيع مقايضه بيع عين به عين است. يعنى مبادله مال است بمال درحاليكه بدلين عقد، غير از نقود باشد.

مادة (١٢٣)
السلم: بيع مؤجل بمعجل.

سلم عبارت از بيعيست كه در آن مبادله مال مؤجل به مال معجل صورت گرفته باشد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (١٢٤)

الاستصناع: عقد مقاولة مع أهل الصنعة على أن يعمل شيئاً، فالعامل صانع و المشتري مستصنع والشيء مصنوع.

استصناع عبارت از مقاوله وتعهديست كه با اهل صنعت (پيشه ور) راجع به ساختن يک چيز صورت گرفته باشد، لذا عامل (كسبه كار) را صانع و مشترى را مستصنع و شى مورد عقد را مصنوع مى نامند.

مادة (١٢٥)

الملك: ما ملكه الإنسان سواء كان أعيانا أو منافعاً.

ملک عبارت است از هر آنچيزيكه انسان آنرا مالک گرديده باشد، اعم از اينكه از جمله اعيان باشد يا منافع.

مادة (١٢٦)

المال: ما يميل إليه طبع الإنسان و يمكن ادخاره إلى وقت الحاجة منقولا كان أو غير منقول.

مال عبارت است از هر آنچيزيكه طبيعت انسان به آن ميلان داشته و ادخار (ذخيره كردن) آن تا وقت ضرورت ممكن باشد، خواه منقول باشد يا غير منقول.

مادة (١٢٧)

المال المتقوم: يستعمل في معنيين الأول بمعنى ما يباح الانتفاع به والثاني بمعنى المال المحرز فالسمك في البحر غير متقوم وإذا اصطيد صار متقوماً بالإحراز.

ketabton.com - The Digital Library

مال متقوم بدو معنی استعمال میشود:
اول: بمعنی چیزیکه انتفاع از آن جایز باشد.
دوم: بمعنی مال محرز و محفوظ است. لذا، ماهی در بحر مال غیر متقوم است، ولی بعد از شکار در اثر احراز مال متقوم میگردد.

مادۀ (۱۲۸)

المنقول هو الشيء الذي يمكن نقله من محل إلى آخر فيشمل النقود و العروض و الحيوانات والمكيلات والموزونات.

منقول همان شی ایست که امکان نقل آن از یک محل بجای دیگری موجود باشد و شامل نقود، اموال، حیوانات، مکیلات و موزنات میگردد.

مادۀ (۱۲۹)

غير المنقول: مالا يمكن نقله من مكان إلى آخر كالدور والأراضي مما يسمى بالعقار.

غیر منقول مالیست که نقل آن از یک جای بجای دیگری ممکن نباشد از قبیل خانه و زمین که عقار نامیده میشود.

مادۀ (۱۳۰)

النقود: جمع نقد و هو عبارة عن الذهب والفضة.

نقود جمع نقد بوده و آن عبارت است از طلا و نقره.

مادۀ (۱۳۱)

العروض: جمع عَرَض بالتحريك، وهو ما عدا النقود، والحيوانات والمكيلات والموزونات كالمتاع والقماش.

ketabton.com - The Digital Library

عروض جمع عرض (به فتح را) بوده و عبارت از اشیاء غیر از نقود، حیوانات، موزونات و مکیلات می باشند، مانند متاع و رخت.

مادۀ (۱۳۲)

المقدَّرات ماتتعين مقاديرها بالكيل والوزن أو العدد أو الذراع و هي المكيلات والموزونات والعدديات والمذروعات.

مقدّرات عبارت از اشیاییست که اندازۀ آن بواسط پیمانه و وزن و عدد وذرع (گز) تعیین میگردد و فی الجمله عبارتند از مکیلات، موزونات، عدديات و مذروعات.

مادۀ (۱۳۳)

الكيلي والمكيل: هو مايكال.

کیلی و مکیال به اشیائی اطلاق میگردد که به پیمانه تعیین گردند.

مادۀ (۱۳٤)

الوزن والموزون: هو ما يوزن.

وزنی و موزون عبارت از چیزیست که وزن میشود.

مادۀ (۱۳۵)

العددي والمعدود: هو ما (يُعَدُّ.)

عددی و معدود آنچیزیست که شمار میشود.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (١٣٦)

الذَّرعيُّ والمذروع: هو ما يقاس بالذراع.

ذرعی و مذروع آنست که اندازه اش بقیاس ذرع (متر، گز، فت و امثال آن) معلوم شود.

مادۀ (١٣٧)

المحدود: هو العقار الذي يمكن تعيين حدوده و أطرافه.

محدود عبارت از عقاریست که تعیین حدود و اطراف آن ممکن باشد.

مادۀ (١٣٨)

المشاع ما يحتوي على حصص شائعة.

مشاع آنست که حاوی بر حصص شایعه باشد.

مادۀ (١٣٩)

الحصة الشائعة هي السهم الساري إلى كل جزء من أجزاء المال المشترك.

حصه شایعه عبارت از سهمیه ایست که در هر جزئی از اجزاء مال مشترک سرایت داشته باشد.

مادۀ (١٤٠)

الجنس مالا يكون بين أفراده تفاوت فاحش بالنسبة إلى الغرض منه.

ketabton.com - The Digital Library

جنس عبارت از شیئی است که در بین افراد آن نظر به غرضی که نسبت به آن ملحوظ است، تفاوت فاحش دیده نشود.

مادۀ (۱٤۱)

الجزاف والمجازفة: بيع مجموع بلا تقدير.

بیع جزاف و مجازفه (تخمین) عبارت از فروش یک مجموعه است بدون اندازه و مقدار آن.

مادۀ (۱٤۲)

حق المرور: هو حق المشي في ملك الغير.

حق مرور عبارت است از حق رفت وآمد در ملک غیر.

مادۀ (۱٤۳)

حق الشرب: هو نصيب معين معلوم من النهر.

حق شرب (حقابه) عبارت است از استحقاق اندازه معلوم و معین آب از نهر.

مادۀ (۱٤٤)

حق المسيل: حق جريان الماء والسيل من دار إلى خارج.

حق مسیل عبارت از حق جریان آب و سیلی است که از داخل خانه بخارج صورت گیرد.

مادۀ (۱٤٥)

المثلي: ما يوجد مثله في السوق بدون تفاوت يعتد به.

ketabton.com - The Digital Library

مثلی آنست که مثل آن در بازار بدون تفاوتی که قابل ملاحظ باشد، پیدا شود.

مادۀ (١٤٦)

القيمي مالا يوجد له مثل في السوق أو يوجد لكن مع التفاوت المعتد به في القيمة.

قیمی عبارت از چیزیست که مثل آن در بازار پیدا نشود و یا اگر پیدا شود، در قیمت آن تفاوت قابل ملاحظۀ وجود داشته باشد.

مادۀ (١٤٧)

العدديات المتقاربة المعدودات التي لايكون بين أفرادها وآحادها تفاوت في القيمة فجميعها من المثليات.

عددیات متقاربه عبارت از معدوداتیست که در بین افراد و آحاد آن تفاوت قیمت موجود نباشد، لذا تمام عددیات متقاربه از جمله مثلیات محسوب میشود.

مادۀ (١٤٨)

العدديات المتفاوتة، المعدودات التي يكون بين أفرادها و آحادها تفاوت في القيمة، فجميعها قيميات.

عددیات متفاوته عبارت از معدوداتیست که در بین افراد و آحاد آن تفاوت قیمت موجود باشد، لذا جمیع عددیات متفاوته از جمله قیمیات محسوب میشوند.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (١٤٩)

البيع: يعني ماهيته عبارة عن مبادلة مال بمال و يطلق على الإيجاب والقبول أيضاً لدلالتهما على المبادلة.

بيع يعنى ماهيت آن عبارت از مبادله مال بمال است و به ايجاب و قبول كه دلالت به مبادله دارد نيز اطلاق ميگردد.

مادۀ (١٥٠)

محل البيع: هو المبيع.

محل بيع مبيعه است.

مادۀ (١٥١)

المبيع: مايباع و هو العين التي تتعين في البيع، و هو المقصود الأصلي من البيع، لأَن الانتفاع إنما يكون بالأعيان، والأَثمان وسيلة للمبادلة.

مبيعه عبارت از چيزيست كه بفروش مى رسد و آن عينى است كه در بيع تعيين گرديده و مقصد اصلى بيع دانسته ميشود، زيرا انتفاع از اعيان گرفته مى شود و پولها صرف وسيلۀ مبادله است.

مادۀ (١٥٢)

الثمن مايكون بدلا للمبيع و يتعلق بالذمة.

پول آنست كه در بدل مبيعه واقع گردد و به ذمه شخص تعلق گيرد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (١٥٣)

الثمن المسمى: هو الثمن الذي يسميه و يعَّينه العاقدان وقت البيع بالتراضي سواء كان مطابقًا لقيمته الحقيقية أو ناقصاً عنها أو زائدًا عليها.

پول مسمی عبارت از پولی است که متعاقدان در هنگام عقد به رضایت همدیگر آنرا معین و مسمی کرده باشند اعم از اینکه با قیمت حقیقی مبیعه مساوی باشد و یا اینکه از بهای واقعی آن کمتر یا بیشتر باشد.

مادة (١٥٤)

القيمة: هي الثمن الحقيقي للشئ.

قیمت (ارزش) عبارت از پول حقیقی شئ است.

مادة (١٥٥)

المثمن: الشيء الذي يباع بالثمن.

مثمن آنست که به پول وثمن فروخته شده باشد.

مادة (١٥٦)

التأجيل: تعليق الدين و تأخيره إلى وقت معين.

تأجیل عبارت است از تعلیق و تاخیر دَین برای یک مدت معین.

مادة (١٥٧)

التقسيط: تأجيل أداء الدين مفرقاً إلى أوقات متعددة معينة.

تقسیط عبارت است از تأجیل ادای دین بصورت اقساط بداخل اوقات متعدده معینه.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (۱۵۸)

الدين: مايثبت في الذمة كمقدار من الدراهم في ذمة رجل و مقدار منها ليس بحاضر و المقدار المعين من الدراهم أومن صبرة الحنطة الحاضرتين قبل الإفراز فكلها من قبيل الدين.

دین عبارت است از آنچه که بر ذمه شخص ثابت باشد. طور مثال: یک اندازه پول بذمه شخصی ثابت بوده یا قسمتی از آن مبلغ که حاضر نباشد یا یک اندازه پول معین و یک جوال گندم حاضر بوده ولی افراز نشده باشد، این همه از قبیل دیون دانسته میشود.

مادۀ (۱۵۹)

العين: الشيء المعين المشخص كبيت و حصان و كرسي و صبرة حنطة و صبرة دراهم حاضرتين فكلها من الأعيان.

عین عبارتست از یک شئ معین مشخص از قبیل خانه اسپ، چوکی، جوال گندم، جوال پول در حالیکه حاضر بوده باشند. جمیع این اشیاء از جمله اعیان محسوب میگردد.

مادۀ (۱۶۰)

البائع: هو من يبيع.

بایع شخصی است که چیزی را بفروش میرساند.

مادۀ (۱۶۱)

المشتري: هو من يشتري.

مشتری شخصیست که چیزی را بخرد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (١٦٢)

(المتبائعان: هما البائع و المشتري و يسميان عاقدين أيضاً).

متبایعان عبارتند از بایع و مشتری و به بنام عاقدین نیز یاد میشوند.

مادة (١٦٣)

الإ قالة رفع عقد البيع وإزالته.

اقاله عبارت از رفع عقد خرید و فروش و از بین بردن آن میباشد.

مادة (١٦٤)

التغرير: توصيف المبيع للمشتري بغير صفته الحقيقية.

تغریر (فریب دادن در بیع) عبارتست از توصیف مبیعه برای مشتری بغیر وصف حقیقی آن.

مادة (١٦٥)

الغبن الفاحش غبن على قدر نصف العشر في العروض والعشر في الحيوانات والخمس في العقار أو زيادة.

غبن فاحش غبنی است مبنی بر نصف عشر در عروض (امتعه و منسوجات) و عشر در حیوانات و خمس در عقار(غیر منقول) و زیاده بر آن.

مادة (١٦٦)

القديم: هوالذي لايوجد من يعرف أوله.

قدیم آنست که کسی پیدا نشود تا اول آنرا بداند.

ketabton.com - The Digital Library

باب اول
در بيان مسائل متعلق به عقد بيع
اين باب به پنج فصل منقسم ميگردد

فصل اول
در بيان اموريكه به ركن بيع ارتباط دارد

مادۀ (١٦٧)

البيع ينعقد بإيجاب و قبول.

بيع به ايجاب و قبول منعقد ميگردد.

مادۀ (١٦٨)

الإيجاب والقبول في البيع: عبارة عن كل لفظين مستعملين لإنشاء البيع في عرف البلدة.

ايجاب و قبول در بيع عبارت از دو لفظيست كه غرض انشاء بيع مطابق به عرف مردم شهر استعمال گرديده باشد.

مادۀ (١٦٩)

الإيجاب والقبول يكونان بصيغة الماضي، كبعت، و اشتريت وأيٌّ لفظ من هذين ذُكر أولاً فهو إيجاب، والثاني قبول. فلو قال البائع

ketabton.com - The Digital Library

بعت، ثم قال المشتري اشتريت، أوقال المشتري أولاً اشتريت، ثم قال البائع بعت، انعقد البيع، و يكون لفظ بعت في الأولى إيجابًا و (اشتريت) قبولاً. و في الثانية بالعكس. و ينعقد البيع أيضاً بكل لفظ ينبئ عن إنشاء التمليك و التملك. كقول البائع أعطيت أوملكت، وقول المشتري أخذت، أو تملكت، أو رضيت و أمثال ذلك.

ایجاب وقبول به صیغه ماضی صورت میگیرد، مثل بعت (فروختم) و اشتریت (خریدم) و هر کدام این دولفظ که اول ذکر شود ایجاب و لفظ دوم آن قبول است. اگر بایع بگوید (فروختم) و متعاقب آن مشتری بگوید (خریدم) و یا اگر مشتری بگوید که (خریدم) و بعد از آن بایع بگوید (فروختم) بیع منعقد میگردد، پس لفظ (فروختم) در صورت اول ایجاب و لفظ (خریدم) قبول است و در صورت دوم، بالعکس (خریدم) ایجاب و (فروختم) قبول دانسته میشود. وهمچنان بیع بوسیله هر آن دو لفظی که از انشاء تملیک[1] و یا تملک[2] آگاهی دهد، منعقد میگردد مانند این قول بایع که بگوید (اعطا نمودم)، (مالک گردانیدم) و این قول مشتری که بگوید (گرفتم) یا (در ملکیت خود در آوردم) ویا (راضی شدم) و امثال آن.

مادۀ (۱۷۰)

ينعقد البيع بصيغة المضارع أيضاً إذا أريد بها الحال كأبِيعُ وأشترِي، و إذا أريد بها الاستقبال لاينعقد.

بیع به صیغه مضارع نیز انعقاد می یابد مشروط براینکه از صیغه مذکور ارادۀ حال شده باشد، از قبیل اینکه (می فروشم) و (می خرم) و اگر از صیغه مذکور مستقبل و آینده مراد باشد، بیع منعقد نمیگردد.

---

[1] چیزی را در ملکیت کسی در آوردن.

[2] چیزی را ملکیت خود ساختن.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (۱۷۱)

صيغة الاستقبال التي هي بمعنى الوعد المجرد مثل سأَبيع و سأَشتري لاينعقد بها البيع.

صيغه استقبال (آینده) که بمعنی وعدۀ مجـــرد باشـــد از قبیـــل (عنقریـــب میفروشم) و (عنقریب می خرم) بیع منعقد نمیگردد.

مادۀ (۱۷۲)

لاينعقد البيع بصيغة الأمر أيضاً، كَبِعْ واشْتَرْ إلا إذا دلت بطريق الاقتضاء على الحال، فحينئذ ينعقد بها البيع فلو قال المشتري بِعني هذا الشيء بكذا من الدراهم، و قال البائع بعتك، لاينعقد البيع أما لو قال البائع للمشتري خذ هذا الشيء بكذا من الدراهم و قال المشتري أخذته، أو قال المشتري أولاً أخذت هذا الشيء بكذا غروشاً، و قال البائع خذه، أو قال: الله يبارك لك و مثله، انعقد البيع. فإن قوله «خذه» والله يبارك لك ها هنا بمعنى ها أنا بعتُ فخذ.

همچنان، بیع به صیغه امر از قبیل (بخر و بفروش) منعقد نمیگردد، مگر در صورتیکه صیغه امر بطریق اقتضاء بر حال دلالت کند، بیع انعقاد می یابد. درینصورت اگر مشتری بگوید: این چیز را بالایم به این مبلغ (بفروش) و فی المقابل بایع بگوید که بالای شما آنرا (فروختم)، بیع منعقد نمیگردد. ولی برعکس، اگر بایع برای مشتری بگوید که این مالم را به اینقدر مبلغ (بخر) و در مقابل مشتری بگوید که (گرفتم) یا (قبول نمودم) و یا اینکه مشتری اولاً بگوید که این مال شما را در برابر این مبلغ (خرید نمودم) و در مقابل بایع بگوید که (آنرا بگیر) یا از شما شد یا (خداوند برای شما مبارک سازد) و

ketabton.com - The Digital Library

امثال اين كلمات، بيع منعقد ميگردد. زيرا كلمه (بگير) يا (براى شما مبارک باشد) اقتضاءً افاده ميدارد كه من آنرا فروخته ام پس شما آنرا بگيريد.

مادة (١٧٣)

كما يكون الإيجاب والقبول بالمشافهة يكون بالمكاتبة أيضاً.

بيع همانطوريكه به ايجاب و قبول شفاهى صورت ميگيرد، به نوشتن نيز انجام مى يابد.

مادة (١٧٤)

ينعقد البيع بالإشارة المعروفة للأَخرس.

بيع به اشاره معروفه اخرس (گنگ) نيز انعقاد مى يابد.

مادة (١٧٥)

حيث أن المقصد الأصلي من الإيجاب والقبول هو تراضي الطرفين فينعقد البيع بالمبادلة الفعلية الدالة على التراضي، و يسمى هذا بيع التعاطي. مثال ذلك أن يعطي المشتري، للخباز مقداراً من الدراهم، فيعطيه الخباز بها مقداراً من الخبز بدون تلفظ بإيجاب و قبول، أو أن يعطي المشتري الثمن للبائع و يأخذ السلعة و يسكت البائع وكذا إذا جاء رجل إلى بائع الحنطة، و دفع له خمسة دنانير، و قال بكم تبيع المد من هذه الحنطة، فقال بدينار، فسكت المشتري، ثم طلب الحنطة منه فقال له البائع أعطيك إياها غداً ينعقد البيع أيضاً. و إن لم يجر بينهما الإيجاب والقبول، و في هذه الصورة لو ترقى سعر مُدَّالحنطة في الغدإلى دينار، و نصف

ketabton.com - The Digital Library

يجبر البائع على إعطاء الحنطة بسعر المد بدينار و كذا بالعكس لو رخصت الحنطة و تدنت فئتها فالمشتري مجبور على قبولها بالثمن الأول. و كذا لو قال المشتري للقصاب اقطع لي بخمسة غروش لحمًا من هذا الجانب من هذه الشاة فقطع القصاب اللحم ووزنه و أعطاه إياه انعقد البيع، وليس للمشتري الامتناع عن قبوله وأخذه. انظر الماده (٣).

از آنجا که مقصد اصلی ایجاب و قبول رضائیت طرفین میباشد، پس بیع به مبادله فعلی که به رضائیت دلالت مینماید، نیز منعقد میگردد و این را بیع تعاطی می نامند. مثال آن اینست که مشتری به خباز (نانوا) مبلغی بدهد و فی المقابل خزار بدون تلفظ ایجاب و قبول یکمقدار نان را به مشتری تادیه کند یا اینکه مشتری یک اندازه پول را برای بایع اعطا نماید و در مقابل متاع را بردارد، در حالیکه بایع خاموش باشد.

همچنان اگر یک شخص نزد بایع گندم آمد و برایش مبلغ (۵) دینار داد و گفت که یک سیر این گندم را به چند دینار میفروشید؟ بایع در مقابل گفت که به یک دینار، فی المقابل مشتری سکوت نموده و بعداً گندم را از وی مطالبه کرد، در مقابل بایع برایش گفت که فردا برای شما گندم را میدهم، درینصورت نیز بیع منعقد میگردد گرچه در بین شان ایجاب و قبول جاری نگردیده است. درینصورت اگر فردا قیمت گندم از یک دینار به یک ونیم دینار بلند رود، بایع مجبور گردانیده میشود تا گندم را فی سیر یک دینار به قیمت روز قبل به مشتری بدهد و همچنان بالعکس اگر نرخ گندم فردا تنزل یابد، مشتری مجبور است تا آنرا به نرخ دیروز قبول کند. همچنان اگر مشتری برای قصاب بگوید به (۵) قرش، از این قسمت گوسفند گوشت بُر (قطع کن)، پس قصاب گوشت را بریده؛ بعد از وزن برایش بدهد، این بیع منعقد بوده و مشتری حق ندارد تا از قبول و اخذ آن امتناع ورزد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (١٧٦)

إذا تكرر عقد البيع بتبديل الثمن أو تزييده أو تنقيصه يعتبر العقد الثاني. فلو تبايع رجلان مالا معلوماً بمائة غرش ثم بعد انعقاد البيع تبايعا ذلك المال بدينار أو بمائة و عشرة أو بتسعين غرشاً يعتبر العقد الثاني.

در صورتيكه عقد بيع به تبديل و يا تزئيد و يا تنقيص پول تكرار شود، عقد دوم معتبر دانسته ميشود، پس اگر دو شخص يک مال معلوم را در بين همديگر به صد قرش بفروش رسانند و بعد از انعقاد بيع مذكور، نفس همان مال را بين خود به يک دينار و يا به يكصدو ده قرش و يا به نود قرش بفروشند؛ درين حالت به عقد دوم اعتبار داده ميشود.

فصل دوم

در بيان لزوم موافقه قبول براى ايجاب

مادة (١٧٧)

إذا أوجب أحد العاقدين بيع شئ يلزم لصحة العقد قبول العاقد الآخر على الوجه المطابق للإيجاب وليس له تبعيض الثمن أو المثمن و تفريقهما فلو قال البائع للمشتري بعتك هذا الثوب بمائة غرش مثلاً: فإذا قبل المشتري البيع على الوجه المشروح أخذ الثوب جميعه بمائة غرش وليس له أن يقبل جميعه أو نصفه بخمسين غرشًا.

ketabton.com - The Digital Library

و كذا لو قال له بعتك هذين الفرسين بثلاثة آلا ف غرش، و قبل المشتري يأخذ الفرسين بالثلاثة آلا ف، وليس له أن يأخذ أحدهما بألف و خمسمائة.

وقتی یکی از عاقدین بیع چیزی را ایجاب نماید، برای صحت عقد، صدور قبول از طرف عاقد دیگر به وجهیکه قبول مطابق ایجاب باشد، ضرروی است و اوحق تبعیض پول و مثمن (مبیعه) را نداشته و هم نمیتواند آنها را تفریق نماید. طور مثال: اگر بایع برای مشتری گفت که این تکه خود را بالای شما به مبلغ یکصد قرش فروختم، در صورتیکه مشتری مبیعه را بوجه مشروح قبول کند، تمام تکه متذکره در مقابل (صد قرش) از وی میگردد و مشتری این حق را ندارد تا تمام تکه متذکره و یا نصف آن را به (پنجاه قرش) قبول کند.

همچنان اگر بایع به مشتری گفت که این دو اسپ خود را بالای شما به مبلغ سه هزار قرش فروختم، در برابر آن مشتری خرید و هر دو اسپ را به مبلغ مذکور قبول نمود، مشتری این حق را ندارد تا یکی از آن دو اسپ را به مبلغ یکهزار و پنجصد قرش بگیرد.

مادۀ (۱۷۸)

تكفي موافقة القبول للإيجاب ضمنًا، فلو قال البائع: للمشتري بعتك هذا المال بألف غرش، و قال المشتري اشتريته منك بألف و خمسمائة انعقد البيع على الأف إلا أنه لوقبل البائع هذه الزيادة في المجلس يلزم المشتري حينئذٍ أن يعطيه الخمسمائة قرش التي زادها أيضاً.

وكذا لو قال المشتري للبائع اشتريت منك هذا المال بألف غرش فقال البائع، بعته منك بثمانمائة غرش ينعقد البيع ويلزم تنزيل المائتين من الأ لف.

ketabton.com - The Digital Library

موافقه قبول با ایجاب اگر ضمنی هم باشد، کفایت میکند. پس اگر بایع برای مشتری بگوید: این مال را بالای شما به هزار قرش فروختم و در مقابل مشتری بگوید که از شما آنرا به هزار و پنجصد قرش خریدم، بیع مذکور مبنی به هزار قرش منعقد میگردد. مگر اینکه اگر بایع زیادت مبلغ مذکور را در مجلس عقد قبول کند، درینصورت بالای مشری لازم میشود تا مبلغ پنجصد قرش را که افزود است نیز به بایع بپردازد.

همچنان اگر مشتری برای بایع گفت: این مال را به هزار قرش خریدم، در مقابل بایع بگوید که به هشت صد قرش آنرا بالای شما فرختم، بیع منعقد میگردد و بر بایع تنزیل (دو صد قرش) از مبلغ (هزار قرش) لازم میشود.

مادۀ (۱۷۹)

لو أوجب أحد المتبائعين في أشياء متعددة بصفقة واحدة سواء عيّن لكل منها ثمناً على حدة أم لا فللآخرأن يقبل و يأخذ جميع المبيع بكل الثمن و ليس له أن يقبل و يأخذ ماشاء منها بالثمن الذي عين له لتفريق الصفقة.

مثلاً: لو قال البائع بعت هذين الفرسين بثلاثة آلاف غرش هذا بألف و هذا بألفين أو قال كل واحد منهما بألف و خمسمائة غرش فللمشتري أن يأخذ الفرسين بثلاثة آلاف قرش و ليس له أن يأخذ أحدهما بالثمن الذي عين له. و كذا لو قال البائع بعت هذه الأ ثواب الثلاثة كل واحدة بمائة قرش و قال المشتري قبلت أحدهما بمائة أو اثنين منها بمائتي قرش لاينعقد البيع.

ketabton.com - The Digital Library

اگر یکی از متبایعین[1] اشیاء متعدده را بداخل صفقه[2] واحده به ایجاب خویش واجب گرداند اعم از اینکه پول اشیاء مذکور را بشکل علیحده علیحده تعیین نموده باشد و یا نه، پس طرف مقابل میتواند که تمام مبیعه را در برابر تمام پول قبول و اخذ نماید و این حق را ندارد که قسمتی از مبیعه را حسب پسند خویش در برابر پولیکه از طرف بایع برای آن تعیین شده است، قبول و اخذ نماید؛ زیرا منجر به تفریق صفقه میگردد.

بطور مثال: اگر بایع گفت: این دو اسپ را بالای شما به مبلغ (سه هزار قرش) فروختم، این اسپ را به (هزار قرش) و این دیگر را به (دوهزار قرش) و یا اینکه بگوید هر واحد آنها را به (هزار و پنجصد قرش) بالای شما بفروش رسانیدم، در صورت متذکره مشتری میتواند که هر دو اسپ را به مبلغ (سه هزار قرش) قبول کند و اخذ نماید، ولی این حق را ندارد تا یکی از دو اسپ مورد بیع را به پولیکه بایع برایش تعیین نموده بگیرد.

همچنان اگر بایع گفت که این سه پارچه رخت را بالای شما از قرار هر پارچه به (صد قرش) فروختم، در مقابل مشتری اظهار نمود که یک پارچه آنرا به (صد قرش) قبول نمودم یا دو پارچه آنرا به (دو صد قرش) خریدم، بیع منعقد نمیگردد.

مادة (١٨٠)

لو ذكر أحد المتبائعين أشياء متعددة و بين لكل واحد ثمناً على حدته و جعل لكل على الانفراد إيجابًا و قبل الآخر بعضها بالثمن المسمى له انعقد البيع فيما قبله فقط.

مثلاً: لو ذكر البائع أشياء متعددة، و بين لكل منها ثمناً معيناً على حدة، وكرر لفظ الإيجاب لكل واحد منها على الانفراد، كأن

---

[1] بایع و مشتری.

[2] دست دادن بعنوان قبول عقد.

ketabton.com - The Digital Library

يقول بعت هذا بألفين، فالمشتري حينئذ له أن يقبل، و يأخذ أي هما شاء بالثمن الذي عيّن له.

اگر یکی از متبایعین با تذکر اشیای متعدد پول هر واحد را بصورت علیحده بیان نمود و لفظ ایجاب را برای هر یک این اشیاء تکرار کرد و جانب مقابل، بعضی مبیعه را در مقابل پولی که برای آن تعیین گردیده بود، قبول نمود، بیع تنها در مورد آنچه که نفر دوم آنرا مورد قبول خویش قرار داده است، منعقد میشود.

بطور مثال: اگر بایع اشیای متعددی را تذکر دهد و برای هر یک از آنها پول معین را بطور علیحده بیان نماید و لفظ ایجاب را برای هر واحد آن بصورت انفرادی تکرار کند از قبل اینکه بگوید اینرا به (دو هزار قرش) فروختم، درین وقت مشتری مخیر بوده میتواند هر یک از اشیای مذکو را در برابر پولیکه برای آن از طرف بایع طور علیحده تعیین گردیده است، قبول و اخذ نماید.

فصل سوم

در بیان حق مجلس بیع

مادۀ (۱۸۱)

مجلس البيع هو الاجتماع الواقع لعقد البيع.

مجلس بیع عبارت از اجتماعی است که به غرض عقد بیع صورت گرفته باشد.

ketabton.com - The Digital Library

مادهٔ (۱۸۲)

المتبائعان بالخيار بعد الإيجاب إلى آخر المجلس. مثلاً: لو أوجب أحد المتبائعين في مجلس البيع بأن قال بعت هذا المال ولم يقل الآخر على الفور اشتريت أو بعت بل قال ذلك متراخيا قبل انتهاء المجلس ينعقد البيع و إن طالت تلك المدة.

متبایعان (طرفین عقد) بعد از صدور ایجاب تا اخیر مجلس حق خیار دارند. طور مثال: اگر یکی از متبایعان در مجلس عقد ایجاب را لازم گردانید و اظهار نمود که این مال خود را بالای شما فروختم، جانب مقابل علی الفور و متعاقب آن نگوید که خریدم و یا فروختم، بلکه بصورت متراخی و متاخر قبل از انتهای مجلس به کلمات متذکره اظهار قبول نماید، بیع منعقد میگردد گرچه این مدت به طول انجامیده باشد.

مادهٔ (۱۸۳)

لو صدر من أحد العاقدين بعد الإيجاب و قبل القبول قول أو فعل يدل على الإعراض بطل الإيجاب ولا عبرة بالقبول الواقع بعد ذلك. مثلاً: لو قال أحد المتبائعين بعت أو اشتريت، واشتغل الآخر قبل القبول بأَمرٍ آخر أو بكلام أجنبي لا تعلق له بعقد البيع بطل الإيجاب ولا عبرةً بالقول الواقع بعده ولو قبل انفضاض المجلس.

اگر از جانب یکی از عاقدین بعد از ایجاب و قبل از قبول، فعل یا قولی صدور یابد که دلالت بر اعراض نماید، درینصورت ایجاب باطل میگردد و قبولیکه بعد از آن واقع میشود اعتبار ندارد. طور مثال: اگر یکی از متبایعین گفت: خریدم ویا فروختم، جانب مقابل قبل از صدور قبول به یک امر

ketabton.com - The Digital Library

دیگری و یا سخن بیموردیکه اصلا بعقد مرتبط نباشد، مشغول گردد، درینصورت ایجاب باطل گشته و بر قبولیکه بعد از آن صادر گردیده است، اعتبار و ترتیب اثر داده نمیشود، گرچه قبول مذکور قبل از انحلال مجلس واقع شده باشد.

مادۀ (١٨٤)

لو رجع أحد المتبائعين عن البيع بعد الإيجاب و قَبلَ القبول بطل الإيجاب فلو قَبِلَ الآخر بعد ذلك في المجلس لا ينعقد البيع. مثلاً: لو قال البائع: بعت هذا المتاع بكذا و قَبلَ أن يقول المشتري قبلت رجع البائع ثم قَبِلَ المشتري بعد ذلك لاينعقد البيع.

اگر یکی از متبایعین بعد از صدور ایجاب و قبل از صدور قبول از بیع رجوع نمود، ایجاب باطل میشود. پس اگر طرف مقابل عقد، بعد از رجوع در مجلس بیع اظهار قبول میکند، به این قبول، بیع منعقد نمیگردد. طور مثال: اگر بایع گفت: این متاع را بالای شما در برابر این قدر مبلغ فروختم و قبل از اینکه مشتری بگوید (قبول نمودم)، بایع از قول خویش رجوع نمود و بعد از رجوع وی، مشتری بقبول بیع مذکور پرداخت، بیع منعقد نمیگردد.

مادۀ (١٨٥)

تكرار الإيجاب قبل القبول يبطل الأول، و يعتبر فيه الإيجاب الثاني، فلو قال البائع: للمشتري بعتك هذا الشيء بمائة قرش، ثم بعد هذا الإيجاب قبل أن يقول المشتري قبلت رجع، فقال بعتك إياه بمائة و عشرين قرشاً و قَبِل المشتري يلغو الإيجاب الأول و ينعقد البيع على مائة و عشرين قرشاً.

ketabton.com - The Digital Library

تکرار ایجاب قبل از صدور قبول، ایجاب اول را در مورد باطل میسازد و ایجاب ثانی را معتبر میگرداند. پس اگر بایع گفت که بالای شما این چیز را به (صد قرش) فروختم، سپس بعد از صدور ایجاب مذکور و قبل ازینکه مشتری بگوید (قبول نمودم)، بایع از ایجاب خودش رجوع بعمل آورد و گفت که آنرا بالای شما به (۱۲۰ قرش) فروختم و در مقابل، مشتری اظهار قبول نمود، ایجاب اول بایع در مورد لغو بوده و بیع بنا به (یک صد و بیست قرش) منعقد میگردد.

فصل چهارم

در بیان حق بیع بالشرط (مشروط بشرط)

مادۀ (۱۸٦)

البيع بشرط يقتضيه العقد صحيح، والشرط معتبر. كَماَ لو باع بشرط أن يُحبس المبيع إلى أن يقبض الثمن فهذا الشرط لايضر بالبيع بل هو بيان لمقتضى العقد.

بیع مشروط به شرطیکه به مقتضای عقد برابر باشد، صحیح است و شرطش معتبر میباشد. مثلاً: شخصی متاعی را مشروط به حبس مبیعه الی زمان قبض ثمن بفروش رساند، شرط مذکور برای بیع ضرر ندارد، بلکه بیان مقتضای عقد را تشکیل میدهد.

مادۀ (۱۸۷)

البيع بشرط يؤَيد العقدُ صحيح والشرط معتبر. مثلاً: لو باع بشرط أن يُرهن المشتري عند البائع شيئاً معلوماً، أو أن يكفل له بالثمن هذا

ketabton.com - The Digital Library

الرجل، صح البيع، و يكون الشرط معتبراً، حتى أنه إذا لم يف المشتري بالشرط فللبائع فسخ العقد.

بيع مشروط به شرطیکه عقد را تائید نماید، صحیح بوده و شرط همچنان معتبر است.

بطور مثال: اگر بیع به این شرط صورت گرفت که مشتری در نزد بایع شئ معلوم را برهن گذارد و یا اینکه شخص حاضر در قسمت پرداخت پول به بایع، کفیل گردد؛ بیع صحیح بوده و شرط اعتبار دارد حتی اگر مشتری به شرط مذکور وفا نکند، بایع حق دارد تا بیع را فسخ نماید زیرا این شرط مؤید تسلیم پول که مقتضای عقد است، میباشد.

مادۀ (۱۸۸)

البيع بشرط متعارف، يعني الشرط المرعي في عرف البلدة صحيح والشرط معتبر. مثلاً: لو باع الفروة على أن يخيط بها الظهارَة أو القفل على أن يسمره في الباب أو الثوب على أن يرقعه يصح البيع ويلزم على البائع الوفاء بهذه الشروط.

بیع به شرط متعارف به این معنی که در عرف مردم شهر قابل رعایت باشد، صحیح است و بشرط مذکور اعتبار داده میشود. مثلاً: به این شرط فروخت تا از پوست که مشتری آنرا خریده بایع برایش واسکت بدوزد و یا قفلی را که مشتری خریده بایع آنرا به دروازه مشتری نصب کند یا رختی را که مشتری خریده بایع آنرا برایش پارچه نماید، درینصورت ها بیع صحیح بوده و بالای بایع لازم است که ب آن وفاء نماید.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (۱۸۹)

البيع بشرط ليس فيه نفع لأحد العاقدين يصح والشرط لغو. مثلاً: بِيْعَ الحيوان على أن لايبيعه المشتري لآخر أو على شرط أن يرسله في المرعى صحيح والشرط لغو.

بيع مشروط به شرطيكه در آن به يكى از عاقدين نفع نباشد، صحيح بوده و شرط در مورد لغو دانسته ميشود. طور مثال: در بيع يک حيوان مشروط بر اينكه مشترى آنرا براى شخص ديگرى بفروش نرساند يا مشروط باينكه مشترى آنرا به چراگاه روان كند، بيع صحيح بوده و شرط در مورد لغو ميباشد.

فصل پنجم
در بيان اقاله[1] بيع

مادۀ (۱۹۰)

للعاقدين أن يتقايلا البيع برضاهما بعدانعقاده.

عاقدين حق دارند بيع را بعد از انعقاد آن برضايت يكديگر اقاله نمايند.

مادۀ (۱۹۱)

الإقالة كالبيع تكون بالإيجاب و القبول. مثلاً: لوقال أحد العاقدين: أقلت البيع أوفسخته وقال الآخر: قبلت أوقال أحدهما للآخر أقلني البيع فقال الآخر: قد فعلت صحت الإقالة و ينفسخ البيع.

---

[1] فسخ عقد است.

ketabton.com - The Digital Library

اقاله مانند بیع به ایجاب و قبول صورت میگیرد. طور مثال: اگر یکی از متعاقدین بگوید: بیع را اقاله و یا فسخ نمودم و جانب دیگر بگوید: قبول نمودم و یا یکی از آنها بگوید: بیع را برایم اقاله کن و طرف مقابل بگوید: که نمودم، اقاله صحت می یابد و بیع فسخ میگردد.

مادة (١٩٢)

الإقالة بالتعاطي القائم مقام الإيجاب و القبول صحيحة.

اقاله به تعاطی ای که قایم مقام ایجاب و قبول میباشد، صحت دارد.

مادة (١٩٣)

يلزم اتحاد المجلس في الإقالة كالبيع، يعني: أنه يلزم أن يوجد القبول في مجلس الإيجاب. و أما إذا قال أحد العاقدين: أقلت البيع و قبل أن يقبل الآخر انفض المجلس أو صدر من أحدهما فعل أوقول يدل على الإعراض، ثم قبل الآخر لايعتبر قبوله ولايفيد شيئاً حينئذ.

اتحاد مجلس در اقاله مانند بیع لازم است. به این معنی که در اقاله نیز ضروری است ک قبول در مجلس ایجاب صروت گیرد، اما در صورتیکه یکی از عاقدین بگوید: بیع را اقاله نمودم و قبل از قول جانب مقابل مجلس عقد منحل گردد و یا توسط یکی از آنها چنان قولی و یا فعلی صادر شود که دلالت بر اعراض از انجام عقد نماید، درینوقت اگر طرف مقابل اظهار قبول نماید، به قبول آن اعتبار داده نمیشود و چیزی را افاده نمیکند.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (١٩٤)

يلزم أن يكون المبيع قائماً و موجوداً في يد المشتري وقت الإقالة فلو كان المبيع قد تلف لا تصح الإ قالة.

لازم است که مبیعه در هنگام اقاله در دست مشتری قائم و موجود باشد و اگر مبیعه تلف گردیده بود، اقاله صحیح نمیگردد.

مادۀ (١٩٥)

لو كان بعض المبيـــع قد تلف صحت الإقالة في البـــاقي.
مثلاً: لو باع أرضه التي ملكها مع الـــزرع، و بعـــد أن حـــصد المشتري الزرع، تقايلا البيع، صحت الإقالة في حق الأرض بقدر حصتها من الثمن المسمى.

اگر برخی از مبیعه تلف شده بود، اقاله در متباقی آن جائز است. مثلاً: شخصی زمین ملکیت خود را با کشت آن بفروش رساند و بعد ازینکه مشتری زراعت آن را درو کرد، طرفین باهم اقاله نمایند؛ اقاله در حق زمین به تناسب مقداریکه از پول مسمی دارد، صحیح میشود.

مادۀ (١٩٦)

هلاك الثمن أي تلفه لايكون مانعاً من صحة الإقالة.

هلاک پول یعنی تلف شدن آن مانع صحت اقاله نمیگردد.

ketabton.com - The Digital Library

باب دوم
در بیان مسائل مربوط به مبیع
و به چهار فصل تقسیم میگردد

فصل اول
در حق شروط مبیعه و اوصاف آن

مادۀ (۱۹۷)
يلزم أن يكون المبيع موجوداً.

لازم است که مبیعه موجود باشد.

مادۀ (۱۹۸)
يلزم أن يكون المبيع مقدور التسليم.

لازم است که مبیعه مال قابل دسترسی باشد.

مادۀ (۱۹۹)
يلزم أن يكون المبيع مالاً متقوماً.

لازم است که مبیعه مال متقوم باشد.

مادۀ (۲۰۰)
يشترط أن يكون المبيع معلوماً عند المشتري.

لازم است که مبیعه نزد مشتری معلوم باشد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٢٠١)

يصير المبيع معلوماً ببيان أحواله و صفاته التي تميزه عن غيره. مثلاً: لو باع كذا مداً من الحنطة الحورانية، أو باع أرضاً مع بيان حدودها صار المبيع معلوماً وصح البيع.

مبيعه به بيان احوال و صفاتيكه آنرا از غير تمييز دهد، معلوم ميگردد. طور مثال اگر بايع بالاى مشترى يكمقدار گندم حورانى و يا زمينى را با بيان حدودات آن فروش نمايد، درينصورت مبيعه معلوم گشته و بيع صحيح ميگردد.

مادة (٢٠٢)

إذا كان المبيع حاضراً في مجلس البيع تكفي الإشارة إلى عينه. مثلاً: لو قال البائع للمشتري: بعتك هذا الحيوان، و قال المشتري: اشتريته و هو يراه صح البيع.

در صورتيكه مبيعه حاضر مجلس عقد باشد، اشاره به عين آن كفايت ميكند. طور مثال: اگر بايع براى مشترى بگويد كه اين حيوان را بلاى شما فروختم و مشترى در حاليكه حيوان را مشاهد كرده است بگويد كه آنرا خريدم، بيع صحيح ميگردد.

مادة (٢٠٣)

يكفي كون المبيع معلوماً عند المشتري فلا حاجة لوصفه و تعريفه بوجه آخر.

معلوم بودن مبيعه به نزدمشترى كفايت ميكند، حاجت به وصف يا تعريف آن بوجه ديگرى نيست.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٢٠٤)

المبيع يتعين بتعينه في العقد. مثلاً: لو قال البائع: بعتك هذه السلعة وأشار إلى سلعة موجودة في المجلس، و قبل المشتري لزم على البائع تسليم تلك السلعة بعينها، و ليس له أن يعطي سلعة غير ها من جنسها.

مبيعه در اثر تعيين در عقد متعين ميگردد. طور مثال: اگر بايع بگويد كه بالاى شما اين امتعه را فروختم و به متاعى كه در مجلس عقد موجود بود، اشاره نمايد و در مقابل مشترى ايجاب مذكور را قبول كند، بالاى بايع تسليم همان امتعه مشار اليها بعينها لازم ميگردد واو اين حق را ندارد تا امتعه اى را كه غير از جنس مشار اليها باشد، به مشترى بدهد.

فصل دوم

در بيان آنچه كه فروش آن جايز است و آنچه كه فروش آن جايز نيست

مادۀ (٢٠٥)

بيع المعدوم باطل، فيبطل بيع ثمرة لم تبرز أصلاً.

بيع معدوم باطل است، بنابر آن بيع سر درختى ايكه اصلاً بروز نكرده باشد، باطل دانسته ميشود.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (۲۰٦)

الثمرة التي برزت جميعها يصح بيعها وهي على شجرها، سواء كانت صالحة للأ كل أم لا.

سر درختی ایکه همه آن بروز کرده باشد، فروش آن بالای درخت صحیح است اعم از اینکه برای خوردن مساعد باشد یا نه.

مادۀ (۲۰۷)

ما تتلاحق أفراده، يعني: أن مالا يبرز دفعة واحدة بل شيئاً بعد شئ: كالفواكه، والأزهار والورق، والخضروات إذا كان برز بعضها يصح بيع ماسيبرز مع ما برز تبعًا بصفقة واحدة.

در صورتیکه افراد مبیعه متلاحق باشند به این معنی که همه آنها همزمان به ظهور نه پیوسته بلکه علی التعاقب ظهور نمایند به تبع از قسمت ظهور یافته، فروش قسمت متباقی آن داخل یک عقد مجاز است مانند میوه ها، گلها، برگها و سبزیجات در صورتیکه یک قسمت آن ظهور یافته و قسمت دیگرش عنقریب ظهور نماید.

مادۀ (۲۰۸)

إذا باع شيئاً و بيّن جنسه، فظهر المبيع من غير ذلك الجنس بطل البيع. فلو باع زجاجاً على أنه الماس بطل البيع.

اگر شخصی چیزی را در حال بیان جنسیت آن بفروش رساند ولی در ما بعد ظاهر گردد که مبیعه غیر همان جنسی است که بایع آن را بیان داشته است، بیع باطل میگردد. بناءً اگر شخصی شیشه را بنام الماس فروخت، بیع در مورد باطل است.

ketabton.com - The Digital Library

مادهٔ (۲۰۹)

بیع ماهو غیر مقدور التسلیم باطل، کبیع سفینة غرقت لایمکن إخراجها من البحر، أو حیوان ناد لایمکن مسکه و تسلیمه.

بیع آنچه که غیر مقدور التسلیم باشد، باطل است مانند بیع کشتی که غرق گردیده و اخراج آن از بحر غیر ممکن باشد و یا حیوان فراری که گرفتن و تسلیم دادن آن در قدرت شخص نباشد.

مادهٔ (۲۱۰)

بیع مالا یعد مالا بین الناس والشراؤه باطل. مثلاً لو باع جیفة، أو آدمیاً حراً، أو اشتری بهما مالاً: فالبیع والشراء باطلان.

بیع و شراء چیزی که در بین مردم مال دانسته نشود، باطل است. مثال: اگر شخصی حیوان مرده و یا انسان آزاد را میفروشد و یا در برابر آن مالی را میخرد، بیع و شراء هر دو باطل دانسته میشود.

مادهٔ (۲۱۱)

بیع غیر المتقوم من المال باطل.

بیع مال غیر متقوم باطل است.

مادهٔ (۲۱۲)

الشراء بغیر المتقوم من المال فاسد.

خرید به مالی که غیر متقوم باشد، فاسد است.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٢١٣)

بيع المجهول فاسد. فلو قال البائع للمشتري بعتك جميع الأشياء التي هي ملكي و قال المشتري اشتريتها، و هو لا يعرف تلك الأشياء، فالبيع فاسد.

بيع مجهول فاسد است. پس اگر بايع براى مشترى بگويد كه جميع اشايى را كه در ملكيت من قرار دارد، بالاى شما فروختم و در مقابل مشترى بگويد كه آن ها را خريدم درحاليكه وى نميدانست كه اين اشياء چه ميباشند، بيع در مورد فاسد است.

مادة (٢١٤)

بيع حصة شائعة معلومة كالنصف والثلث والعشر من عقار مملوك قبل الإفراز صحيح.

فروختن حصه شايعه معلوم از قبيل نصف و ثلث و عشر يک عقار مملوک قبل از افراز ومعلوم كردن صحيح ميباشد.

مادة (٢١٥)

يصح بيع الحصة المعلومة الشائعة بدون إذن الشريك.

فروش قسمت مال معلومدار و مروج بدون اجازه شريک صحيح ميباشد.

مادة (٢١٦)

يصح بيع حق المرور و حق الشرب والمسيل تبعاً للأرض و الماء تبعًا لقنواته.

فروش حق گذشتن، حق نوشيدن و محل عبور سيل به تبع زمين و آب به تبع كاريز صحيح است.

ketabton.com - The Digital Library

فصل سوم

در بیان مسایل متعلقه به کیفیت بیع مبیعه

مادۀ (۲۱۷)

كما يصح بيع المكيلات، والموزونات، والعدديات، والمذروعات كيلاً و وزناً و عدداً و ذرعاً يصح بيعها جزافاً أيضاً. مثلاً لو باع صبرة حنطة، أو كوم تبن، أو آجر، أو حمل قماش جزافاً صح البيع.

همانطوریکه بیع مکیلات[۱]، موزنات،[۲] عددیات[۳] و مذورعات به کیل وزن عدد و ذرع (گز) صحیح میباشد، بیع اشیای متذکره به جزاف و تخمین نیز صحیح میگردد. بطور مثال: اگر شخصی خرمن گندم را با انبار خشت خام و یا پخته یا یکبار رخت را جزافاً بنابر تخمین بفروشد، بیع صحیح است.

مادۀ (۲۱۸)

لو باع حنطة على أن يكيلها بكيل معين، أو يزنها بحجر معين صح البيع، و إن لم يعلم مقدار الكيل و ثقل الحجر.

اگر شخصی گندمی را بفروشد مشروط بر اینکه آنرا با یک پیمانه معین پیمانه کند و یا با سنگ معین وزن نماید، بیع صحیح است اگر چه بمقدار پیمانه وثقل سنگ بی نبرده باشد.

---

[۱] چیزهائیکه با پیمانه اندازه میشود.

[۲] اشیاء قابل وزن

[۳] اشیاء قابل شمارش.

ketabton.com - The Digital Library

مادهٔ (۲۱۹)

كلما جاز بيعه منفرداً جاز استثناؤه من البيع. مثلاً لو باع ثمرة شجرة و استثنى منها كذا رطلاً على أنه له صح البيع.

هر آنچه که فروش آن بطور انفراد مجاز باشد، مستثنی قرار دادن آن از مبیعه نیز جایز است. بطور مثال اگر شخصی میوه یک درخت را به استثناء چند پیمانه آن مبنی بر اینکه از بایع باشد بفروشد، بیع صحیح است.

مادهٔ (۲۲۰)

بيع المعدودات صفقة واحدة مع بيان ثمن كل فرد و قسم منها صحيح. مثلاً: لو باع صبرة حنطة، أو وسق سفينة من حطب، أو قطيع غنم، أو قطعة من جوخ، على أن كل كَيل من الحنطة أو قنطار من الحطب أو رأس من الغنم أو ذراع من الجوخ بكذا صح البيع.

بیع معدودات بداخل یک صفقه (عقد واحد) با بیان ثمن هر فرد و هر قسمت آن صحیح است. طور مثال اگر ذخیره گندم و یا بار چوبی که بالای کشتی حمل بوده یا رمه گوسفند و یا توپ کشمیره پشمی را بفروشد به این که قیمت هر پیمانه گندم و یا هر تن چوب ویا هر رأس گوسفند و یا هر متر کشمیره به این قیمت است، بیع صحیح میشود

مادهٔ (۲۲۱)

كما يصح بيع العقار المحدود بالذراع والجريب، يصح بيعه بتعيين حدوده أيضاً.

همان طوریکه فرو ش عقار[1] محدود به گز و جریب صحیح است، بیع آن با تعیین حدود نیز صحیح میگردد.

[1] هر ملک ثابت و غیر منقول

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (۲۲۲)

إنما يعتبر القدر الذي يقع عليه عقد البيع لاغيره.

به تحقيق اعتبار داده ميشود آن اندازه كه بالاي آن عقد بيع واقع ميشود نه غيرآن.

مادۀ (۲۲۳)

المكيلات والعدديات المتقاربة والموزونات التي ليس في تبعيضها ضرر إذا بيع منها جملة مع بيان قدرها صح البيع. سواء سمي ثمنها فقط أو بيّن وفصل لكل كيل أو فرد أو رطل منها ثمن على حدة إلا أنه إذا وجد عند التسليم تاماً لزم البيع، و إن ظهر ناقصاً كان المشتري مخيراً إن شاء فسخ البيع، و إن شاء أخذ المقدار الموجود بحصته من الثمن و إذا ظهر ذائداً فالزيادة للبائع.

مثلاً لو باع صبرة حنطة على أنها خمسون كيلة، أو على أنها خمسون كيلة كل كيلة منها بعشرة قروش بخمسمائة قرش. فظهرت وقت التسليم خمسين كيلة لزم البيع، و إن ظهرت خمسة و أربعين كيلة فالمشتري بالخيار إن شاء فسخ البيع و إن شاء أخذ الخمسة و أربعين كيلة بأر بعمائة و خمسين قرشاً، و إن ظهرت خمسة و خمسين كيلةً فالخمس كيلات الزائدة للبائع. و كذا لو باع سفط بيض على أنه مائة بيضة، أو على أنه مائة بيضة كل بيضة بنصف قرش بخمسين قرشاً فإن ظهرت عندالتسليم تسعين بيضة، فالمشتري مخير إن شاء فسخ البيع، و إن شاء أخذ تسعين بيضة بخمسة و أربعين قرشاً، و إذا ظهرت مائة و عشرة بيضاة فالعشرة الزائدة للبائع.

ketabton.com - The Digital Library

وكذلك لوباع زق سمن على أنه مائة رطل يكون الحكم على هذا الوجه المشروح.

مکیلات وعددیات با هم نزدیک و موزناتیکه در جداکردن آنها ضرری نباشد، در صورتیکه فی المجموع با بیان مقدار فروخته شوند بیع صحیح است اعم از اینکه تنها قیمت مجموع مبیعه مسمی شده باشد و یا اینکه بالتفصیل قیمت هر رطل و هر جزء و هر پیمانه آن بصورت علیحده بیان گردیده باشد کدام فرقی ندارد. مگر در صورتیکه مبیعه در هنگام تسلیم تماماً موجود باشد، بیع لازم میگردد و اگر در هنگام تسلیم ناقص باشد، درینصورت مشتری اختیار دارد که بیع را فسخ نماید و یا مقدارموجود رامیتواند در برابر یک اندازه پول بگیرد. در صورت زائد بودن، آن قسمت از بایع می باشد.

طور مثال: اگر شخصی خرمن گندم را به پنجصد قرش[1] بفروشد بر اینکه پنجاه پیمانه است و ثمن هر پیمانه آن ده قرش میباشد، سپس در وقت تسلیم مبیعه اگر ظاهر میشود که پنجاه پیمانه بوده است، بیع لازم میگردد و اگر ظاهر گردد که چهل و پنج پیمانه میباشد، درینصورت مشتری مخیر است بیع را فسخ نماید و یا اگر خواسته باشد میتواند چهل و پنج پیمانه را در برابر چهار صد و پنجاه قرش اخذ نماید. و اگر مبیعه پنجاه و پنج پیمانه ظاهر شود، درینصورت پنج پیمانه اضافی از بایع میباشد و هم ازین قبیل است: اگر شخصی یک سبد تخم را بر اینکه صد بیضه تخم میباشد و هر دانه نصف قرش و مجموعاً به پنجاه قرش خرید کند، در هنگام تسلیم دهی ظاهر شود که تخم های مذکور نود دانه است، درینصورت مشتری اختیار دارد بیع را فسخ نماید یا اینکه نود بیضه تخم متذکره را در برابر چهل و پنج قرش اخذ نماید. ولی در صورتیکه در سبد مذکور یکصدو ده بیضه تخم موجود باشد، ده تخم زاید به بایع تعلق میگیرد.

---

[1] پولی معادل یک صدم لیره ترکیه

ketabton.com - The Digital Library

همچنان در صورتیکه شخص یک مشک روغن را باینکه صد رطل است فروش نماید، تحت همین حکم می آید.

مادة (٢٢٤)

لو باع مجموعاً من الموزونات التي في تبعيضها ضرر، و بين قدره، و ذكر ثمن مجموعه فقط، و حين وزنه و تسليمه ظهر ناقصاً عن القدر الذي بينه، فالمشتري مخير إن شاء فسخ البيع، و إن شاء أخذ القدر الموجود بجميع الثمن المسمى، و إن وجد زائداً عن القدر الذي بينه فالزيادة للمشتري ولا خيار للبائع.

مثلاً: لو باع فص الماس على أنه خمسة قراريط بعشرين ألف قرش، فإذا ظهر أربعة قراريط و نصفاً كان المشتري مخيراً، إن شاء فسخ البيع، و إن شاء أخذ الفص بعشرين ألف قرش، و إذا ظهر خمسة قراريط و نصفاً أخذه المشتري بعشرين ألف قرش، ولا خيار للبائع في هذه الصورة.

هرگاه شخصی مجموعهٔ از موزوناتی را که جدا کردن آنها موجب ضرر گردد، فروش نماید و قدر و اندازه اش را بیان کند و تنها پول مجموعه آنرا تذکر دهد و در هنگام وزن و تسلیم دهی به مشتری ظاهر شود که مجموعه متذکره از مقداریکه بایع آنرا بیان داشته است، ناقص و کمتر میباشد، درینصورت مشتری اختیار دارد که بیع را فسخ کند ویا اندازه موجود را در برابر جمیع پول متذکره اخذ نماید و اگر زاید از اندازه معینه ظاهر گردد، مازاد حق مشتری بوده برای بایع حق خیار وجود ندارد.

ketabton.com - The Digital Library

بطور مثال: اگر شخصی نگینه الماس را براینکه پنج قیراط [1] است در برابر بیست هزار قرش بفروشد، اگر چار و نیم قیراط ظاهر گردد، درینصورت مشتری اختیار دارد که بیع را فسخ نماید و یا میتواند نگینه متذکره را بمبلغ بیست هزار قرش بگیرد. و اگر پنج و نیم قیراط ظاهر گردد، مشتری درین صورت آنرا در برابر بیس هزار قرش اخذ مینماید. بایع حق خیار را ندارد.

مادة (٢٢٥)

إذا بيع مجموع من الموزونات التي في تبعيضها ضرر مع بيان مقداره، و بيان أثمان أقسامه، و أجزائه و تفصيلها، فإذا ظهرت وقت التسليم زائداً أو ناقصاً عن القدر الذي بيّنه فالمشتري مخير إن شاء فسخ البيع و إن شاء أخذ المجموع بحساب الثمن الذي بّينه و فصله لأجزائه و أقسامه.

مثلاً: لو باع منقلاً من النحاس على أنه خمسة أرطال كل رطل بأربعين قرشاً، فظهر المنقل أربعة أرطال، و نصفاً، أو خمسة أرطال و نصفاً، فالمشتري بالخيار في الصورتين إن شاء فسخ البيع، و إن شاء أخذ المنقل بمائة و ثمانين قرشاً إن كان أربعة أرطال و نصفاً و بمايتين وعشرين قرشاً إن كان خمسة أرطال و نصفاً.

اگر مجموعه چنان موزوناتی که در اثر جدا کردن آنها ضرری بوجود آید؛ با بیان اندازهٔ مجموعه متذکره و بیان قیمت اقسام آن و اجزای آن و تفصیل آن فروخته شود، اگر در هنگام تسلیم مبیعه نسبت به اندازه بیان شده بیشتر و یا

[1] رُبع ششم حصه دینار

ketabton.com - The Digital Library

کمتر ظاهر گردد، دراینصورت مشتری اختیار دارد که بیع را فسخ نماید، و یا مجموعه مورد عقد را به حساب همان قیمت که آنرا بیان داشته و نسبت به اجزاء و اقسام مبیعه که به تفاصیل بیان قیمت هر یک از اجزاء و اقسام آن پرداخته است، بگیرد.

طور مثال: اگر شخصی منقلی[1] را که از مس ساخته شده باشد میفروشد مبنی بر اینکه پنج رطل است و هر رطل آن چهل قرش قیمت دارد، پس اگر منقل مورد عقد چهار و نیم و یا پنج و نیم رطل ظاهر گردد، در هر دو صورت مشتری اختیار دارد که بیع را فسخ بدارد و یا اینکه منقل مذکور را به یکصد و هشتاد قرش در صورتیکه چار و نیم رطل باشد و به دو صد و بیست قرش در صورتیکه پنج و نیم رطل باشد، بگیرد.

مادۀ (۲۲٦)

إذا بيع مجموع من المذروعات، سواء كان من الأراضي، أو من الأمتعة والأشياء السائرة و بّين مقداره، و جملة ثمنه فقط أو فصل أثمان ذرعانه، ففي هاتين الصورتين يجري الحكم على مقتضى حكم الموزونات التي في تبعيضها ضرر، وأما الأمتعة والأشياء التي ليس في تبعيضها ضرر، كالجوخ والكرباس فالحكم فيها كالحكم في المكيلات. مثلاً لو بيعت عرصة على أنها مائة ذراع بألف قرش فظهر أنها خمسة و تسعون ذراعاً، فالمشتري مخير إن شاء تركها، و إن شاء أخذ تلك العرصة بألف قرش، وإذا ظهرت زائدة أخذها المشتري أيضاً بألف قرش فقط. و كذا لو بيع ثوب قماش على

[1] آتشدان

ketabton.com - The Digital Library

أنه يكفي قباءً و أنه ثمانية أذرع بأربعمائة قرش، فظهر سبعة أذرع خير المشتري إن شاء تركه و إن شاء أخذه بأر بعمائة قرش، و إن ظهر تسعة أذرع، أخذه المشتري بتمامه بأر بعمائة قرش أيضاً.

كذلك لو بيعت عرصة على أنها مائة ذراع كل ذراع بعشرة قروش فظهرت خمسة و تسعين ذراعاً أو مائة و خمسة أذرع خير المشتري إن شاء تركها، وإن شاء أخذها إذا كانت خمسة و تسعين ذراعاً بتسعمائة و خمسين قرشاً، و إذا كانت مائة و خمسة أذرع بألف و خمسين قرشاً. و كذا إذا بيع ثوب قماش على أنه يكفي لعمل قباء و أنه ثمانية أذرع كل ذراع بخمسين قرشاً، فإذا ظهر تسعة أذرع أو سبعة أذرع كان المشتري مخير، إن شاء ترك الثوب، و إن شاء أخذه إذا كان تسعة أذرع بأربعمائة و خمسين قرشاً، و إن كان سبعة أذرع بثلاث مائة و خمسين قرشاً.

و أما لوبيع ثوب جوخ على أنه مائة و خمسون ذراعاً بسبعة آلاف، و خمسمائة قرش، أو أن كل ذراع منه بخمسين قرشاً، فإذا ظهر مائة و أربعين ذراعاً خير المشتري إن شاء فسخ البيع و إن شاء أخذ المائة و أربعين بسبعة آلاف قرش فقط. و إذا ظهر زائداً عن المائة و خمسين ذراعاً كانت الزيادة للبائع.

در صورتیکه مجموعهٔ از مذروعات[1] منجمله زمین یا اسباب و لوازم و اشیای شبیه آنها فروخته شود، در حالیکه تنها مقدار مجموعه متذکره با قیمت مجموعی آن توضیح شود و یا اینکه قیمت گز های آن طور جداگانه بیان

[1] چیزهائیکه قابل اندازه گیری است.

ketabton.com - The Digital Library

گردیده باشد، در هر دو صورت متذکره بتاسی از حکم موزناتیکه در اثر جدا نمودن آنها ضرر پدیدار گردد، حکم میشود. اما در مورد لوازم و اشیائیکه از جدا نمودن آنها ضرری موجود نگردد از قبیل کرباس و کشمیره ها، همان حکمی که در قسمت مکیلات مراعات می شود، تطبیق میگردد.

بطور مثال: اگر شخصی یک ساحه زمین را در برابر هزار قرش مبنی برینکه دارای صد گز است، بفروشد و سپس ظاهر گردد که دارای نود و پنج گز است، درینصورت مشتری اختیار دارد که بیع را فسخ نماید و هم نود و پنج گز ساحه متذکره را در برابر هزار قرش بگیرد و اگر از صد گز زیاد شود، مشتری درینصورت نیز آنها را تنها در برابر هزار قرش اخذ میدارد.
و همچنانست اگر تکهٔ را از کشمیره مبنی بر اینکه برای یک چپن کفایت مینماید و دارای هشت متر است به چهار صد قرش بفروشد، سپس اگر هفت متر ظاهر گردد، درینصورت مشتری اختیار دارد که بیع را ترک گوید و یا اینکه پارچه متذکره را در برابر چهار صد قرش بگیرد و اگر تکهٔ متذکره نه متر ظاهر گردد، درینصورت نیز مشتری همه پارچه متذکره را فی المقابل چهار صد قرش اخذ میدارد. و نیز از همین قبیل است اگر ساحه ای را مبنی بر اینکه صد گز است بفروشد و هر گز آن به ده قرش میباشد، سپس ساحه متذکره نود و پنج گز و یا یکصد و پنج گز ظاهر گردد، درینصورت مشتری مخیر گردانیده میشود و میتواند بیع را ترک گوید و هم میتواند مبیعه را به نهصد و پنجاه قرش در صورتیکه نود و پنج گز باشد وبه هزار و پنجاه قرش در صورتیکه یک صد و پنج گز باشد بگیرد. و نیز دارای همین حکم است اگر پارچه کشمیره ای بفروش رسد مبنی بر اینکه برای ساختن یک قبا[1] کفایت مینماید و دارای هشت گز میباشد و هر گز به پنجاه قرش قیمت دارد، اگر پارچه متذکره نه گز و یا هفت گز ظاهرگردد، درینصورت مشتری اختیار دارد تا از خرید تکهٔ متذکره صرف نظر نماید و هم می تواند اگر تکهٔ نه گز باشد آنرا در برابر مبلغ چارصد و پنجاه قرش و اگر هفت گز باشد آنرا در برابر مبلغ سه صد و پنجاه قرش اخذ نماید. اما اگر شخصی کشمیره پشمی را بر اینکه یک صد و پنجاه گز است و هر گز

[1] نوعی لباس بلند مردانه

ketabton.com - The Digital Library

آن به پنجاه قرش میباشد در مقابل هفت هزار و پنجصد قرش بفروش برساند، در صورتیکه یک صدو چهل گز ظاهر شود، مشتری مخیر گردانده میشود که بیع را فسخ نماید و یا اینکه یک صدو چهل گز کشمیره متذکره را تنها در برابر هفت هزار قرش بگیرد و اگر زاید از یک صدو پنجاه گز ظاهر شود، ما زاد آن از بایع است.

مادۀ (۲۲۷)

إذا بيع مجموع من العدديات المتفاوتة، وبيّن مقدار ثمن ذلك المجموع فقط، فإن ظهر عند التسليم تاماً صح البيع و لزم، و إن ظهر ناقصاً أو زائداً كان البيع في الصورتين فاسداً. مثلاً إذا بيع قطيع غنم على أنه خمسون رأساً بألف و خمسمائة قرش، فإذا ظهر عند التسليم خمسة وأربعين رأساً أوخمسة و خمسين. فالبيع فاسد.

اگر مجموعه اي از عدديات [1] متفاوت بفروش رسد در حاليكه تنها اندازه پول این مجموعه در عقد، بیان گردیده باشد بیع مذکور صحیح بوده و یک عقد لازم دانسته میشود. به این شرط که در هنگام تسلیم مجموعه طور مکمل ظاهر گردد و اگر زاید و یا ناقص ظاهر شود بیع در هر دو صورت فاسد میباشد. مانند اینکه شخصي رمه گوسفند خود را که دارای پنجاه راس گوسفند میباشد در برابر هزار و پنجصد قرش بفروشد سپس در هنگام تسلیم ظاهر شود که چهل و پنج راس و یا پنجاه و پنج راس گوسفند بوده بیع مذکور فاسد میباشد.

مادۀ (۲۲۸)

إذا بيع مجموع من العدديات المتفاوتة، و بيّن مقداره، و أثمان آحاده و أفراده، فإذا ظهر عند التسليم تاماً لزم البيع، و إن ظهر

[1] اشیا و قابل شمارش

ketabton.com - The Digital Library

ناقصاً كان المشتري مخيراً إن شاء ترك، و إن شاء أخذ ذلك القدر بحصته من الثمن المسمى. و إن ظهر زائداً كان البيع فاسداً.
مثلاً لو بيع قطيع غنم على أنه خمسون شاة كل شاة بخمسين قرشاً فإذا ظهر ذلك القطيع خمسة و أربعين شاةً خير المشتري، إن شاء ترك، وإن شاء أخذ الخمسة و أربعين شاة بألفين و مائتين و خمسين قرشاً، و إذا ظهر خمسة وخمسين راساً كان البيع فاسداً.

در فروش مجموعه ای از عدديات متفاوته اگر مقدار آن مجموعه و قيمت هر يک آن بيان گرديده باشد و در هنگام تسليم، مکمل و پوره ظاهر گردد، بيع لازم ميشود و اگر ناقص ظاهر شود، درينصورت مشتری مخير است ميتواند بيع را ترک گويد و هم ميتواند مبيعه را در برابر حصه ای از پول معين اخذ نمايد و اگر در مبيعه زيادت بميان آمد، بيع فاسد ميگردد.

طور مثال: اگر رمه ای از گوسفندان فروخته شود مبنی بر اينکه پنجاه رأس گوسفند بوده است و هر رأس آن صد قرش قيمت دارد، در صورتی که رمه متذکره چهل وپنج رأس گوسفند ظاهر شود، مشتری مخير گردانيده ميشود يعنی او می تواند بيع را ترک گويد و هم ميتواند چهل پنج رأس گوسفند مذکور را در برابر مبلغ دو هزار دوصدو پنجاه قرش اخذ بدارد و در صورتيکه اين رمه پنجاه وپنج رأس گوسفند ظاهر گردد، درينصورت بيع فاسد ميگردد.

مادة (٢٢٩)
في الصور التي يخير فيها المشتري من المواد السابقة إذا قبض المشتري المبيع مع علمه أنه ناقص لا يخير في الفسخ بعد القبض.

ketabton.com - The Digital Library

در حالات مندرج مواد سابقه که در آن به مشتری اختیار داده شده است هرگاه وی مبیعه را با وجود علم به ناقص بودن آن قبض نماید، بعد از قبض حق خیار فسخ را ندارد.

فصل چهارم

در بیان آنچه که بدون ذکر صریح در بیع داخل میگردد وآنچه داخل نمیگردد

مادۀ (۲۳۰)

كل ماجرى عرف البلدة على أنه من مشتملات المبيع يـــدخل في المبيع من غير ذكر. مثلاً في بيع الدار يدخل المطبخ والكيلار، وفي بيع حديقة زيتون تدخل أشجار الزيتون من غير ذكر، لأن المطبخ والكيلار من مشتملات الدار، و حديقة الزيتون تطلق على أرض تحتوي على أشجار الزيتون، فلايقال لأرض خالية حديقة زيتون.

هر آنچه که نظر به عرف جاری اهالی یک منطقه از جمله مشتملات مبیعه محسوب گردد، بدون ذکر در بیع داخل میشود.

طور مثال: در بیع حویلی مطبخ و تشنات و در بیع باغ زیتون درختان زیتون بدون ذکر در بیع داخل میگردند، زیرا مطبخ و تشناب از جمله مشتملات حویلی بوده و همچنان باغ زیتون بالای ساحه ای در زمین اطلاق میگردد که در بین آن درختان زیتون موجود باشد، لذا کلمه باغ زیتون بالای زمینی که خالی از درختان آن باشد اطلاق نمیگردد.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (۲۳۱)

ماكان في حكم جزء من أجزاء المبيع أي: ما يقبل الانفكاك عن الجميع نظراً إلى غرض الاشتراء يدخل في البيع بدون ذكر.
مثلاً: إذا بيع قفل دخل مفتاحه، و إذا اشتريت بقرة حلوب لأجل اللبن يدخل فلوها الرضيع في البيع بدون ذكر.

هر آنچيزيكه در حكم جزئی از اجزاء مبيعه ميباشد و بمنظور خريد و فروش انفكاک را نپذيرد، بدون ذكر در بيع داخل ميگردد.

طور مثال: اگر قفل فروخته شود، كليد آن بالتبع در بيع داخل ميشود و درصورتيكه يک گاو شيری غرض استحصال شير خريده شود، گوسالۀ شير خوار آن بدون ذكر در بيع داخل ميگردد.

مادۀ (۲۳۲)

توابع المبيع المتصلة المستقرة تدخل في البيع تبعاً بدون ذكر مثلاً إذا بيعت دار دخل في البيع الأقفال المسمرة والدواليب أي الخزن المستقرة والدفوف المسمرة المعدة لوضع فرش، والبستان الذي هو داخل حدود الدار، والطريق الموصلة إلى الطريق العام، أو الداخلة التي لا تنفذ، و في العرصة تدخل الأشجار المغروسة على أن تستقر لأن جميع المذكورات لا تفصل عن المبيع، فتدخل في البيع بدون ذكر و لا تصريح.

اجزاء مبيعه كه با مبيعه در اتصال قرار داشته باشند، بصورت تبعی بدون ذكر در بيع داخل ميگردند.

ketabton.com - The Digital Library

طور مثال: اگر حویلی ای فروخته شود، در بیع آن قفل هائیکه میخ گردیده باشند و الماری هاییکه نصب شده باشند و رف های میخ شده که مساعد برای گذاشتن فرش باشند و باغیکه داخل حدود حویلی باشد و راهیکه براه عام وصل گردد و یا راه داخلی که بسته نگردد، و در بیع عرصه [1] درختانیکه بمنظور استقرار و دوام غرس گردیده باشند، داخل میگردند زیرا جمیع اشیای متذکره از مبیعه انفصال نمی پذیرد پس بدون ذکر صریح در بیع داخل میگردند.

مادهٔ (۲۳۳)

ما لایکون من مشتملات المبیع، و لا هو من توابعه المتصلة المستقرة، أو لم یکن في حکم جزء من المبیع، أو لم تجرالعادة و العرف بیعه معه لا یدخل في البیع ما لم یذکر وقت البیع، أما ماجرت عادة البلدة والعرف ببیعه تبعاً للمبیع، فیدخل في البیع من غیر ذکر.

مثلاً الأشیاء الغیر المستقرة التي توضع لأن تستعمل، أو تنقل من محل إلی آخر، کالصندوق والکرسي والتخت المنفصلات لا تدخل في بیع الدار بلا ذکر، وکذا أحواض الیمون والأزهار المنفصلة والأشجار الصغیرة المغروسة علی أن تنقل من محل إلی آخر و هي المسماة في عرفنا بالنصب لا تدخل في بیع البساتین بدون ذکر.

[1] ساحهٔ مقابل تعمیر، میدان

ketabton.com - The Digital Library

كما لا يدخل الزرع في بيع الأرض، و الثمر في بيع الأشجار ما لم تذكر صريحاً حين البيع لكن لجام دابة الركوب وخطام البعير و أمثال ذلك فيما كان العرف و العادة فيها أن تباع تبعاً، فهذه تدخل في البيع بدون ذكر.

هر آنچه که نه از جمله مشتملات مبیعه باشد و نه از اجزاء متصل، مستقر و مداوم آن و نه چیزیکه در حکم جزء مبیعه قرار گیرد، و یا فروش چیزیکه نظر به عرف و عادت اهالی یک منطقه توأم با مبیعه صورت نگیرد صورت جریان عرف و عادت اهالی یک منطقه براینکه فروش آن به تبع مبیعه صورت گیرد در بیع بدون ذکر داخل میگردد.

مثلاً: اشیائیکه غیر مستقر بوده و برای این وضع گردیده باشد که در وقت استعمال از جائی به جائی انتقال یابد مثل صندوق، چوکی، فرنیچر و تخت در بیع حویلی بدون ذکر داخل نمیگردد.

همچنان فارم های لیمو و گلهای که بشکل منفصل و جدا قرار داشته و درختان خوردیکه بمنظور نقل از یکجا به جای دیگر غرس گردیده و این نهال ها که در عرف مردم دمشق بنام (نصب) و در عرف مردم افغانستان بنام (نهالی یا قوریه) یاد میگردند، در بیع بساتین (باغها) بدون ذکر داخل نمیگردند. چنانکه زرع در بیع زمین و ثمر در بیع درخت بدون ذکر صریح در هنگام بیع داخل نمیشود ولکن لگام حیوانیکه برای رکوب (سواری) باشد و مهار شتر و امثال آن از قبیل اشیائیکه نظر به عرف و عادت مردم بالتبع بفروش میرسند، در بیع بدون ذکر داخل میگردند.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٢٣٤)

ما دخل في البيع تبعاً لا حصة له من الثمن. مثلاً لو سرق خطام البعير المبتاع قبل القبض، لا يلزم في مقابلته تنـــزيل شيء من الثمن المسمى.

هر آنچه که بالتبع در بیع داخل گردد، در برابر خود حصۀ از پول ندارد.

بطور مثال: اگر مهار شتر قبل از قبض دزدی شد، در مقابل آن کم نمودن حصۀ از پول لازم نمیگردد.

مادۀ (٢٣٥)

الأشياء التي تشملها الألفاظ العمومية التي تزاد في صيغة العقد وقت البيع تدخل في البيع. مثلاً لوقال البائع بعتك هذه الدار بجميع حقوقها دخل في البيع حق المرورو وحق الشرب وحق مسيل.

اشیائیکه الفاظ عمومی آنرا در بر میگیرد و هنگام بیع در صیغۀ عقد علاوه گردیده باشد، در بیع شامل میگردد.

بطور مثال: اگر بایع بگوید: "این حویلی خود را با جمیع حقوق آن فروختم". در بیع حویلی مورد عقد، حق مرور و حق شرب (حقابه) و حق مسیل [1] نیز داخل میگردد.

[1] محل عبور سیل

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٢٣٦)

الزيادة الحاصلة في المبيع بعد العقد و قبل القبض كالثمرة و أشباهها هي للمشتري، مثلاً إذا بيع بستان ثم قبل القبض حصل فيه زيادة كثمرة والخضروات تكون تلک الزيادة للمشتري، و كذا لو ولدت الدابة المبيعة قبل القبض كان الولد للمشتري.

زيادتيکه در مبيعه بعد از عقد و قبل از قبض حاصل گردد از قبيل ميوۀ سردرختی و امثال آن ملک مشتری دانسته ميشود.

طور مثال: اگر باغی فروخته شد و بعد از عقد و قبل از قبض در آن زيادتی از قبيل ثمر و سبزيجات رونما گرديد، زيادت حاصله بعد از عقد به مشتری تعلق ميگيرد و همچنين اگر حيوانی فروخته شده قبل از قبض ولادت نمايد، مولود آن ملک مشتری دانسته ميشود.

ketabton.com - The Digital Library

باب سوم

در بیان مسایل متعلق به ثمن
شامل دو فصل است

فصل اول

در بیان مسایلی که بر اوصاف و احوال ثمن
مرتب میگردد

مادۀ (۲۳۷)

تسمية الثمن حين البيع لازمة، فلو باع بدون تسمية ثمن، كان البيع فاسداً.

مسمی نمودن پول در خرید و فروش لازم است، اگر خرید و فروش بدون مسمی نمودن پول صورت گیرد، بیع فاسد دانسته میشود.

مادۀ (۲۳۸)

يلزم أن يكون الثمن معلوماً.

لازم است که پول در هنگام بیع معلوم باشد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٢٣٩)

إذا كان الثمن حاضراً، فالعلم به يحصل بمشاهدته، والإشارة إليه، و إذا كان غائباً يحصل ببيان مقداره و وصفه.

در صورت حاضر بودن پول، علم به آن به دیدن و با اشاره ایکه بسوی آن بعمل می آید، حاصل میگردد و اگر غایب باشد، به بیان وصف و مقدار آن مشخص میگردد.

مادة (٢٤٠)

البلد الذى يتعدد فيه نوع الدينار المتداول إذا بيع فيه شيئٌ بكذا ديناراً ولم يبين نوع من الدينار يكون البيع فاسداً، والدراهم كالدنانير في هذا الحكم.

هرگاه در شهریکه انوع مختلف پول مروج باشد، چیزی در برابر پول فروخته شود در حالیکه نوعیت آن پول را بیان نکرده باشند، چنین بیع فاسد است. دراهم نیز مانند دنانیز تحت همین حکم می آید.

مادة (٢٤١)

إذا جرى البيع على قدر معلوم من القروش كان للمشتري أن يؤدي الثمن من أي نوع شاء من النقود الرائجة غير الممنوع تداولها و ليس للبائع أن يطلب نوعاً مخصوصاً منها.

در صورت جریان عرف به یک اندازه معلوم قروش، مشتری میتواند از پولهای رایجه پولی را که خواسته باشد بپردازد، مشروط بر اینکه تعامل به

ketabton.com - The Digital Library

نوع مذکور ممنوع نباشد و بایع حق ندارد تا در جمله پولهای رایجه نوع خاص را از مشتری تقاضا نماید.

مادۀ (۲٤۲)

إذا بين وصف الثمن وقت البيع لزم على المشتري أن يؤدي الثمن من نوع النقود التي وصفها.

مثلاً لو عقد البيع على ذهب مجيدي، او إنجليزي، او فرنساوي، او ريال مجيدي، او عمودي لزم على المشتري أن يؤدي الثمن من النوع الذي وصفه و بينه من هذه الأنواع.

در صورتیکه نوعیت پول در هنگام بیع بیان گردیده باشد، بالای مشتری لازم میشود تا از جمله انواع پولها، پولی را که توصیف نموده است به بایع بپردازد.

طور مثال: اگر بیع بنا بر طلا (پوند) مجیدی و یا انگلیسی و یا فرانسوی و یا ریال مجیدی و یا عمومی منعقد گردد، بالای مشتری لازم است تا پول مورد عقد را از همان نوعی از انواع متذکره که وصف اش را بیان داشته است بپردازد.

مادۀ (۲٤۳)

لايتعين الثمن بالتعيين في العقد.

مثلاً: لو أرى المشتريُ البائع ذهباً مجيدياً في يده ثم اشترى بذلك الذهب شيئاً لا يجبر على أداء ذلك الذهب بعينه بل له أن يعطي البائع ذهباً مجيديا من ذلک النوع غير الذي أراه إياه.

ketabton.com - The Digital Library

ثمن در اثر تعیین در عقد معین نمیگردد.

طور مثال: اگر مشتری برای بایع طلا مجیدی را که در دستش بوده است نشان دهد، سپس با آن طلا چیزی بخرد، مجبور به ادای همین طلای مشار الیه بعینه گردانیده نمیشود بلکه وی میتواند طلای مجیدی ایکه از همین نوع باشد غیر همان طلایی را که برایش نشان داده، بپردازد.

مادة (٢٤٤)

النقود التي لها أجزاء إذا جرى العقد على نوع منها، كان للمشتري أن يعطي الثمن من أجزاء ذلک النوع، لكن يتبع في هذا الأمر عرف البلدة و العادة الجارية. مثلاً: لو عقد البيع على ريال مجيدي، كان للمشتري أن يعطي من أجزائه النصف أو الربع لكن نظراً للعرف الجاري الآن في عرف دار الخلافة إسلامبول ليس للمشتري أن يعطي بدل الريال المجيدي من أجزائه الصغيرة العشر و نصفه.

پولیکه دارای اجزاء باشد در صورت وقوع عقد بر نوعی از اجزای آن، مشتری می تواند ثمن را از اجزای همین نوع بپردازد. ولی لازم است در مورد از عرف مردم شهر و عادات جاریه شان پیروی بعمل آید.

بطور مثال: اگر بیع بریال مجیدی منعقد گردد، مشتری میتواند از اجزای ریال مذکور مانند نصف و یا ربع آن بپردازد ولی بنا بر عرف جاری موجوده مردم دار الخلافة استامبول مشتری حق ندارد تا بجای یک ریال مجیدی از اجزای ضغیره آن از قبیل عشر, نصف و معادن آن واحد را بپردازد.

ketabton.com - The Digital Library

فصل دوم

مسایل مربوط به بیع نسیه و تأجیل ثمن

مادۀ (٢٤٥)

البيع مع تأجيل الثمن و تقسيطه صحيح.

بیع با تأجیل پول و تقسیط[1] آن صحیح است.

مادۀ (٢٤٦)

يلزم أن تكون المدة معلومة في البيع بالتأجيل والتقسيط.

لازم است در بیع به تأجیل و یا تقسیط پول مدت آن معلوم باشد.

مادۀ (٢٤٧)

إذا عقد البيع على تأجيل الثمن إلى كذا يوما أو شهراً أوسنة أو إلى وقت معلوم عند العاقدين كيوم قاسم أو النيروز صح البيع.

در صورتیکه بیع مبنی بر تأجیل، بداخل یک میعاد معین روز، ماه و سال و یا بداخل وقتیکه برای طرفین عقد معلوم باشد از قبیل روز عید، مولود و نوروز منعقد گردد، بیع صحیح است.

---

[1] دادن پول به قسط ها

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٢٤٨)

تأجيل الثمن إلى مدة غير معينة كأمطار السماء يفسدالبيع.

تأجيل پول الى مدت غير معلوم مانند باريدن باران بيع را فاسد ميگرداند.

مادة (٢٤٩)

إذا باع نسيئة بدون بيان مدة تنصرف المدة إلى شهر واحد فقط.

در صورتيكه بيع به نسيه بدون بيان مدت صورت گيرد، تنها بر ميعاد يک ماه حمل ميشود.

مادة (٢٥٠)

يعتبر ابتداء مدة الأجل و القسط المذكورين في عقد البيع من وقت تسليم المبيع. مثلاً لو باع متاعاً على أنَّ ثمنه مؤجل إلى سنة فحبسه البائع عنده سنةً ثم سلمه للمشتري اعتبر أول السنة التي هي الأجل من يوم التسليم، فليس للبائع أن يطالبه بالثمن إلا لمضي سنة من وقت التسليم و سنتين من حين العقد.

ابتداء مدت أجل (ميعاد) و قسطيكه در عقد بيع ذكر گرديده باشد، از وقت تسليم مبيعه اعتبار داده ميشود.

بطور مثال: اگر شخصى متاعى را به ثمن مؤجل يكسال فروخت و مبيعه را مدت يكسال حبس كرد، سپس به مشترى تسليم نمود، آغاز تاريخ تأجيل از روز تسليم دهى به مشترى اعتبار ميابد و درين صورت بايع حق ندارد قبل از سپرى شدن يكسال از روز تسليمى و قبل گذشت دوسال از هنگام عقد، ثمن را از مشترى مطالبه بدارد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٢٥١)

البيع المطلق ينعقد معجلا. أما إذا جرى العرف في محل على أن يكون البيع المطلق مؤجلاً، او مقسطا بأجل معلوم، ينصرف البيع المطلق إلى ذلك الأجل. مثلاً لو اشترى رجل من السوق شيئاً بدون أن يذكر تعجيل الثمن ولا تأجله، لزم عليه أداء الثمن في الحال. أما إذا كان جري العرف والعادة في ذلک المحل بإعطاء جميع الثمن، أو بعض معين منه بعد أسبوع أو شهر، لزم اتباع العادة والعرف في ذلك.

بيع مطلق (بدون اشتراط تأجيل و عدم پرداخت پول) بطور معجل منعقد ميگردد. اما در صورتيكه بيع مطلق در عرف يک محل بالای يک مدت مؤجل يا بداخل قسط ها جريان داشته باشد، درينصورت بيع مطلق بر همان مدتيكه عرف آنرا تعيين نموده است صحيح ميشود.

بطور مثال: اگر شخصی از بازار چيزی را بدون اينكه تأجيل و يا عدم تأجيل پولش را تذكر دهد ميخرد، بالای وی ادای ثمن فی الحال لازم ميشود ولی اگر عرف و عادات مردم اين محل طوری باشد كه پول مبيعه يا يک قسمت مشخص آن بعد از سپری شدن يک هفته يا يكماه پرداخته شود، پيروی عرف وعادت بالايش لازم ميگردد.

ketabton.com - The Digital Library

باب چهارم

در بیان مسایل متعلق به تصرف ثمن و مثمن بعد از عقد شامل دو فصل است

فصل اول

در بیان حق تصرف بایع در ثمن و مشتری در مبیعه بعد از عقد و قبل ازقبض

مادۀ (۲۵۲)

البائع له أن يتصرف بثمن المبيع قبل القبض. مثلاً لو باع ماله من آخر بثمن معلوم، له أن يحيل بثمنه دائنه.

بایع حق دارد که پول مبیعه را قبل از قبض تصرف نماید. بطور مثال: بایع مالی را به پول معلوم به دیگری فروخت؛ بایع میتواند پول مبیعه را به دائن خود حواله دهد.

مادۀ (۲۵۳)

للمشتري أن يبيع المبيع لآخر قبل قبضه إن كان عقاراً، و إن كان منقولاً فلا.

ketabton.com - The Digital Library

مشتری میتواند مبیعه را در صورتیکه عقار باشد، قبل از قبض به دیگری بفروشد و اگر مبیعه منقول باشد، آنرا فروخته نمیتواند.

فصل دوم

در بیان تزئید و تنزیل در پول و مبیعه بعد از عقد

مادة (٢٥٤)

للبائع أن يزيد مقدار المبيع بعد العقد، فالمشتري إذا قَبِل في مجلس الزيادة كان له حق المطالبة بتلك الزيادة ولا تفيد ندامة البائع:

و أما إذا لم يقبل في مجلس الزيادة و قبل بعده فلا عبرة بقبوله. مثلاً لو اشترى عشرين بطيخة بعشرين قرشاً ثم بعد العقد قال البائع أعطيتك خمسة أخرى أيضاً، فإن قبل المشتري هذه الزيادة في المجلس أخذ خمسة و عشرين بطيخة بعشرين قرشاً، و أمالولم يقبل في ذلك المجلس بل قبل بعده، فلا يجبر البائع على إعطاء تلك الزيادة.

بایع میتواند مقدار مبیعه را بعد از عقد زیاد نماید، پس اگر مشتری زیادت را در این مجلس قبول نماید، حق مطالبه این زیادت را دارد و ندامت بایع در زمینه قابل سمع نمیباشد. اما اگر مشتری در مجلس زیادت را قبول نکند و قبول خود را بعد از آن ابراز نماید، به قبول وی اعتبار نیست.

بطور مثال: اگر شخصی بیست دانه خربوزه را در بدل بیست قرش[1] خرید و بایع بعد از عقد گفت که پنج خربوزه دیگر را نیز به تو دادم در صورتیکه

[1] معادل یک صدم لیره و جنیه

ketabton.com - The Digital Library

مشتری همین زیادت را در این مجلس قبول نماید، بیست و پنج دانه خربوزه در بدل بیست قرش لازم میگردد. اما اگر در همان مجلس قبول نکند بلکه بعداً اظهار قبول نماید، فروشنده به تادیه همین زیادت مجبور ساخته نمیشود.

مادة (٢٥٥)

للمشتري أن يزيد في الثمن بعد العقد، فإذا قبل البائع تلك الزيادة في ذلك المجلس كان له حق المطالبة بها و لاتفيد ندامة المشتري. و أما لو قبل بعد ذلك المجلس فلا يعتبر قبوله حينئذ.

مثلاً لو بيع حيوان بألف قرش ثم بعد العقد قال المشتري: للبائع زدتك مائتي قرش و قبل البائع في ذلك، المجلس أخذ المشتري الحيوان المبتاع بألف ومائتي قرش. و أما لو لم يقبل البائع في ذلك المجلس بل قبل بعده فلا يجبر المشتري على دفع المائتي قرش التي زادها.

مشتری میتواند بعد از عقد در مقدار ثمن زیادت بعمل آورد. در صورتیکه بایع در این مجلس زیادت را قبول کند، حق مطالبه آن را از مشتری دارد و در ینصورت ندامت مشتری در زمینه فایده ای ندارد. اما اگر بایع قبول خود را بعد از همان مجلس اظهار کند، این قبول قابل اعتبار نیست.

بطور مثال: حیوانی به هزار قرش فروخته شود، سپس بعد از عقد مشتری برای بایع گوید: دو صد قرش برایت زیاد کردم و بایع در همان مجلس قبول نماید، مشتری حیوان فروخته شده را به یکهزار و دو صد قرش میگیرد و اما اگر بایع در همان مجلس قبول نکرد بلکه بعد از آن اظهار قبول بعمل آرد، مشتری به دادن دو صد قرشی که زیاد نموده بود؛ مجبور نمیگردد.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٢٥٦)

حَطُ البائع مقداراً من الثمن المسمى بعدالعقد صحيح و معتبر. مثلاً: لو بيع مال بمائة قرش ثم قال البائع بعدالقعد حططت من الثمن عشرين قرشًا كان للبائع أن يأخذ مقابل ذلك المال ثمانين قرشاً فقط.

كم نمودن بايع از مقدار ثمن مسمى بعد از عقد، صحيح و معتبر است. بطور مثال: اگر مالى به صد قرش فروخته شود و بايع بعد از عقد بگويد كه بيست قرش از ثمن را برايت كم كردم، بايع در مقابل مال مذكور فقط هشتاد قرش را ميگيرد.

مادۀ (٢٥٧)

زيادة البائع في المبيع، و المشتري في الثمن، و تنـــزيل البائع من الثمن بعد العقد يلتحقان بأصل العقد يعني: يصير كأن العقد وقع على ما حصل بعد الزيادة والحط.

زيادت بايع در مبيعه و مشترى در پول و كم كردن بايع از پول بعد از عقد به اصل عقد ملحق ميگردد يعنى چنان ميگردد كه گويا عقد بر چيزى كه بعد از زيادت و كم نمودن حاصل شده، واقع گرديده است.

مادۀ (٢٥٨)

مازاد البائع في المبيع بعد العقد يكون له حصة من الثمن المسمى. مثلاً: لو باع ثماني بطيخات بعشرة قروش، ثم بعد العقد زاد البائع في المبيع بطيختين فصارت عشرة و قبل المشتري في المجلس يصير كأنه باع عشرة بطيخات بعشرة قروش. حتى لو تلفتا البطيختان المزيدتان قبل القبض لزم تنـــزيل ثمنها قرشين من أصل ثمن البطيخ

ketabton.com - The Digital Library

فليس للبائع أن يطلب حينئذ من المشتري سوى ثمن ثمان بطيخات. كذالك لو باع من أرضه ألف ذراع بعشرة آلاف قرش ثم بعد العقد زاد البائع مائة ذرائع و قَبلَ المشتري في المجلس فتملك رجل الأرض المبيعة بالشفعة، كان لهَذا الشفيع أخذ جميع الألف و مائة ذراع المبيعة و المزيدة بعشرة آلاف قرش.

چیزی را که بایع بعد از عقد در مبیعه زیاد نموده است، حصه ای از پول مسمی قرار میگیرد. طورمثال: اگر هشت خربوزه را به ده قرش فروخت و بایع بعد از عقد دو خربوزه را زیاد نمود پس ده عدد خربوزه شد و مشتری در مجلس قبول نمود، چنین میگردد که گویا خربوزه ها را به ده قرش فروخته باشد حتی اگر خربوزه های زیاد شده قبل از قبض تلف شود، از اصل پول خربوزه دو قرش تنزیل می یابد. پس بایع در ینوقت حق ندارد که از مشتری غیر از هشت خربوزه زیاده طلب نماید. همچنین اگر هزار گز زمین خود را به هزار قرش فروخت و بایع بعد از عقد صد گز دیگر را افزود و مشتری در مجلس قبول نمود و شخصی دیگری به سبب شفع مالک زمینی مبیعه گردید، شفیع حق دارد که تمام هزار وصد گز مبیعه و مقدار افزود شده را به ده هزار قرش بگیرد.

مادۀ (٢٥٩)

إذا زاد المشتري في ثمن شيئاً كان مجموع الثمن مع الزيادة مقابلا لجميع المبيع في حق العاقدين.

مثلاً: لو اشترى عقاراً بعشرة آلاف قرش فزاد المشتري قبل القبض خمسمائة في الثمن، و قبل البائع تلك الزيادة، كان ثمن ذلك العقارة عشرة آلاف و خمسمائة قرش، حتى لوظهر مستحق للعقار و أثبته و حكم له به و تسلمه كان له أن يأخذ من البائع عشرة آلاف قرش و خمسمائة قرش.

ketabton.com - The Digital Library

أما لوظهر شفيع لذالك العقار فمن حيث أن حق الشفيع يتعلق بأصل الثمن المسمى و كون تلك الزيادة التى صدرت بعد العقد تلتحق بأصل العقد في حق العاقدين لا يسقط حق ذلك الشفيع فلذا لاتلزمه تلك الزيادة بل يأخذ العقار بالعشرة آلاف قرش التي هي أصل الثمن فقط وليس للبائع أن يطالبه بالخمسمائة قرش التي زادها للمشتري بعد العقد.

اگر مشتری در پول مبیعه چیزی را زیاد نمود، مجموع پول با زیادت در حق عاقدین در مقابل جمیع مبیعه قرار میگیرد. طور مثال: اگر عقار را به ده هزار قرش خرید و مشتری قبل از قبض مقدار پنجصد را در قیمت زیاده نمود و بایع همان زیادت را قبول کرد، قیمت همین عقار ده هزار و پنجصد قرش میشود و اگر برای عقار مستحق ظاهر گردید و استحقاق خود را ثابت نمود و بنفع مستحق حکم صادر و عقار به وی تسلیم داده شد، مشتری میتواند که از بایع ده هزار و پنجصد قرش اخذ نماید. اما اگر برای عقار شفیع ظاهر شد پس از حیث اینکه حق شفیع به اصل قیمت مسمی تعلق میگیرد و زیادتیکه بعد از عقد صادر شده است، در حق عاقدین به اصل عقد ملحق میشود، حق شفیع ساقط نمیگردد. لذا این زیادت بالای شفیع لازم نبوده بلکه عقار را در برابر ده هزار قرش که فقط اصل قیمت است میگیرد. بایع حق دارد که پنجصد قرشیکه مشتری بعد از عقد زیاد نموده است، مطالبه کند.

مادة (٢٦٠)

إذا حَّط البائعُ من ثمن المبيع مقدارا كان جميع المبيع مقابلا للباقي من الثمن بعد التنزيل والحط. مثلاً: لو بيع عقار بعشرة آلاف قرش، ثم حط البائع من الثمن ألف قرش كان ذلك العقار مقابلا

ketabton.com - The Digital Library

للتسعة آلاف قرش الباقية، وبناء عليه لو ظهر شفيع للعقار المذكور أخذه بتسعة آلاف قرش فقط.

هرگاه بایع از قیمت مبیعه مقداری را کم نماید، تمام مبیعه بعد از تنزیل و تنقیص ثمن در برابر مقدار متباقی ثمن قرار میگیرد.

بطورمثال: **اگر عقاری به ده هزار قرش فروخته شود و بایع بعد از عقد هزار قرش را از مقدار قیمت کم نماید، همین عقار در مقابل به نوهزار قرش باقی مانده معامله میشود. بنابر آن اگر در عقار مذکور شفیع ظاهر گردد عقار را فقط در بدل نوهزار قرش میگیرد.**

مادۀ (٢٦١)

للبائع أن يحط جميع الثمن قبل القبض لكن لا يلحق هذا الحط بأصل العقد. مثلاً ل باع عقارا بعشرة آلاف قرش، ثم قَبْلَ القبض أبرأ البائع المشتري من جميع الثمن، كان للشفيع أن يأخذ ذلك العقار بعشرة آلاف قرش، وليس له أن يأخذه بدون ثمن أصلا.

بایع میتواند که تمام قیمت را قبل از قبض کم کند و تنزیل دهد، همین کم نمودن و پایان آوردن، باصل عقد ملحق نمیگردد.

بطور مثال: اگر بایع عقاری را به ده هزار قرش فروخت و قبل از قبض تمام قیمت را برای مشتری ابراء داد، شفیع می تواند عقار را در بدل ده هزار قرش بگیرد و نمیتواند که عقار را بدون قیمت اخذ نماید.

ketabton.com - The Digital Library

باب پنجم

در بیان مسایل مربوط به تسلیم (سپردن) و تسلم (تسلیم گرفتن)

و حاوی شش فصل است

فصل اول

در بیان حقیقت تسلیم و تسلم و کیفیت هر دو

مادۀ (٢٦٢)

القبض ليس بشرط في البيع إلا أن العقد متى تم كان على المشتري أن يسلم الثمن أولا ثم يسلم البائع المبيع.

قبض در بیع شرط نیست، مگر در زمانیکه عقد اتمام یابد. در آنصورت بر مشتری است که نخست پول را به بایع تسلیم دهد، بعد از آن بایع مبیعه را تسلیم میکند.

مادۀ (٢٦٣)

تسليم المبيع يحصل بالتخلية، و هو أن يأذن البائع للمشتري بقبض المبيع مع عدم وجود مانع من تسليم المشتري إياه.

ketabton.com - The Digital Library

تسلیم مبیعه به تخلیه حاصل میشود، و عبارت از اینست که بایع برای مشتری به قبض مبیع اجازه دهد و مانعی از جانب وی در تسلیم مبیع برای مشتری موجود نباشد.

مادۀ (٢٦٤)

متى حصل تسليم المبيع صار المشتري قابضاله.

زمانیکه تسلیم مبیعه حاصل شود مشتری قبض کنندۀ آن دانسته میشود.

مادۀ (٢٦٥)

تختلف كيفية التسليم باختلاف المبيع.

کیفیت تسلیم با ختلاف مبیعه مختلف میشود.

مادۀ (٢٦٦)

المشتري إذا كان في العرصة أوالأرض المبيعة، أوكان يراهما من طرفهما يكون إذن البائع له بالقبض تسليماً.

هرگاه مشتری در صحن یا زمین فروخته شده باشد یا طوری قرار داشته باشد که طرف و جانب هردو رابببند، این حالت حکم اجازه بایع را به قبض و تسلیم مبیعه برای مشتری دارد.

مادۀ (٢٦٧)

إذا بيعت أرض مشغولة بالزرع يجبر البائع على رفع الزرع بحصاده، أورعيه و تسليم الأرض خالية للمشتري.

ketabton.com - The Digital Library

هرگاه زمین مشغول به زراغت، فروخته شد بایع به دور نمودن زرع به دور نمودن یا جمع نمودن آن توسط چرانیدن حیوانات، و تسلیم زمین خالی و صاف برای مشتری مجبور ساخته میشود.

مادۀ (۲٦۸)

إذا بيعت أشجار فوفها ثمار يجبر البائع على جز الثمار و رفعها و تسليم الأشجار خالية للمشتري.

هرگاه درختان در حالی فروخته شود که میوه آن رسیده باشد بایع بر چیدن میوه و دور کردن آن و تسلیم درختان خالی برای مشتری مجبور ساخته میشود.

مادۀ (۲٦۹)

إذابيعت ثمار على أشجار يكون إذن البائع للمشتري بجزها تسليماً.

هرگاه میوه بالای درختان فروخته شود اجازه بایع برای مشتری مبنی بر چیدن میوه عبارت از تسلیم است.

مادۀ (۲۷۰)

العقار الذي له باب و قفل كالدار والكرم إذا وجد المشتري داخله و قال له البائع سلمته إليك كان قوله ذلك تسليماً، و إذا كان المشتري خارج ذلك العقار، فإن كان قريباً منه بحيث يقدر على إغلاق بابه و قفله في الحال يكون قول البائع للمشتري سلمتك إياه تسليماً أيضاً.

و إن لم يكن منه قريباً بهذه المرتبة، فإذا مضى وقت يمكن فيه ذهاب المشتري إلى ذلك العقار و دخوله فيه يكون تسليماً.

ketabton.com - The Digital Library

زمینیکه دارای دروازه و قفل باشد مانند حویلی و باغ دیوار دار اگر مشتری بداخل موجود بود و بایع برایش گفت که آنرا بتو تسلیم نمودم این قول عبارت از تسلیم است.

هرگاه مشتری بیرون این عقار باشد اگر چنان قریب بود که بر بسته نمودن و قفل کردن دروازه قدرت داشت قول بایع مبنی بر اینکه مبیعه را بتو تسلیم نمودم نیز تسلیم گفته میشود. و اگر با این اندازه قریب نبود و چنان وقتی سپری شد که رفتن مشتری و دخول آن به زمین مورد نظر میسر گردید, تسلیم محسوب است.

مادة (٢٧١)

إعطاء مفتاح العقار الذي له قفل للمشتري يكون تسليماً.

دادن کلید عقاری که دارای قفل است برای مشتری عبارت از تسلیم میباشد.

مادة (٢٧٢)

الحيوان يمسك برأسه أو أذنه أورسنه الذي في رأسه فيسلم، و كذا لوكان الحيوان في محل بحيث يقدر المشتري على تسلمه بدون كلفة فأراه البائع إياه، و أذِنّ له بقبضه كان ذلك تسليماً أيضاً.

هرگاه بایع سر و گوش حیوان یا ریسمان را که در آن سر حیوان قرار دارد گرفته و به مشتری تسلیم دهد عبارت از تسلیم است همچنان اگر حیوان در محلی باشد که مشتری بر تسلیم شدن ان بدون مشقت قادر باشد و آنرا بایع به مشتری نشان دهد و به گرفتن آن اجازه دهد این عمل نیز تسلیم است.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٢٧٣)

كيل المكيلات و وزن الموزونات بأمر المشتري، و وضعها في الظرف الذي هيّأه لها يكون تسليماً.

كيل [1]نمودن اموال كيلى و وزن نمودن چيز هاى وزنى بامر مشترى و نهادن آن در ظرفى كه براى آن آماده كرده شده باشد تسليم است.

مادة (٢٧٤)

تسليم العروض يكون بإعطائها ليد المشتري أو بوضعها عنده أو بإعطاء الإذن له بالقبض بإرائتها له.

تسليم عروض [2] عبارت از سپردن و دادن آن در دست مشترى و يا نهادن آن در نزد مشترى و دادن اجازه به گرفتن آن به نشان دادن مبيعه براى مشتر ى ميباشد.

مادة (٢٧٥)

الأشياء التي بيعت جملة وهي داخل صندوق، أو أنبار أوماشابهه من المحلات التي تقفل يكون إعطاء مفتاح ذلك المحل للمشتري والإذن له بالقبض تسليماً. مثلاً: لوبيع أنبار حنطة، أوصندوق كتب جملة، يكون إعطاء مفتاح الأنبار أو الصندوق للمشتري تسليماً.

---

[1] كيل: پيمانهٔ حدود ٣٦ ليتر

[2] معروض: جنس عرضه شده، داده شده

ketabton.com - The Digital Library

اشیای که جمعاً فروخته میشود و داخل صندوق یا انبار و یا در محلات مشابه آن بطور قفل شده قرار داشته باشد دادن کلید همان محل برای مشتری و اجازه به گرفتن آن عبارت از تسلیم میباشد.

مثلاً در فروش انبار [1] گندم یا صندوق کتابها به یکبارگی، دادن کلید انبار یا صندوق برای مشتری تسلیم محسوب می گردد.

مادۀ (۲۷٦)

عدم منع البائع حين مايشاهد قبض المشتري المبيع يكون إذناً من البائع بالقبض.

ممانعت نکردن بایع هنگام مشاهدۀ گرفتن مبیعه توسط مشتری به مفهوم اجازه دادن است.

مادۀ (۲۷۷)

قبض المشتري المبيع بدون إذن البائع قبل أداء الثمن لايكون معتبراً إلا أن المشتري لو قبض المبيع بدون الإذن و هلك في يده او تعيّب يكون القبض معتبراً حينئذ.

گرفتن مشتری مبیعه را قبل از ادای ثمن بدون اجازه بایع اعتبار ندارد. مگر اینکه مشتری مبیعه را بدون اجازه قبض نمود و در دست او هلاک شد ویا معیوب گردید درین هنگام قبض معتبر دانسته میشود.

---

[1] انبار ذخیره گاه

ketabton.com - The Digital Library

فصل دوم

مواردیکه به حبس مبیعه تعلق دارد

مادۀ (۲۷۸)

فی البیع بالثمن الحال أعني غیر المؤجل للبائع أن یحبس المبیع إلی أن یؤدي المشتري جمیع الثمن.

در بیعی که بمقابل پول نقد یعنی غیر مؤجل عقد شده باشد بایع حق دارد که مبیعه را تا وقتیکه مشتری تمام پول را ادا نماید نزد خویش نگاه دارد.

مادۀ (۲۷۹)

إذا باع أشیاء متعددة صفقةً واحدةً له أن یحبس جمیع المبیع حتی یقبض الثمن جمیعه سواء بین لکل منها ثمن علی حدته أو لم یبین.

هرگاه اشیاء چند را به یک صفقه [۱] فروخت بایع میتواند تمام مبیعه را تا زمان گرفتن تمام پول نزد خود نگهدارد خواه برای هر یک این اشیاء قیمت علیحده بیان شده باشد و یا نه.

مادۀ (۲۸۰)

إعطاء المشتري رهناً أو کفیلاً بالثمن لایسقط حق الحبس.

---

[۱] یکبار دست بردست شخص دیگر زدن در انجام معامله.

ketabton.com - The Digital Library

اگر مشتری در برابر پول چیزی را بگرو داده و یا کفیلی را تعیین نماید حق نگهداری مبیعه ساقط نمی گردد.

مادة (٢٨١)

إذا سلم البائع المبيع قبل قبض الثمن فقد أسقط حق حبسه. و في هذه الصورة ليس للبائع أن يسترد المبيع من يد المشتري و يحبسه إلى أن يستوفي الثمن.

هرگاه بایع مبیعه را قبل از گرفتن پول تسلیم نمود، حق نگهداری خود را از مبیعه ساقط گردانیده و درینصورت بایع نمیتواند که مبیعه را از دست مشتری مسترد نماید و آن را نزد خود نگهدارد تا آنکه پول را پوره بگیرد.

مادة (٢٨٢)

إذا أحال البائع إنساناً بثمن المبيع و قبل المشتري الحوالة فقد أسقط حق حبسه وفي هذه الصورة، يلزم على البائع أن يبادر إلى تسليم المبيع للمشتري.

هرگاه بایع شخصی را به گرفتن پول مبیعه حواله دهد و مشتری حواله را قبول کند حق نگهداری وی در مبیعه ساقط میکردد و درینصورت بر بایع لازم است تا به تسلیم نمودن مبیعه برای مشتری اقدام نماید.

مادة (٢٨٣)

في بيع النسيئة ليس للبائع حق حبس المبيع بل عليه أن يسلم المبيع للمشتري على أن يقبض الثمن وقت حلول الأجل.

ketabton.com - The Digital Library

در بیع نسیه بایع حق نگهداری مبیعه را ندارد بلکه بروی لازم است تا مبیعه را تسلیم مشتری نموده و پول را در حلول میعاد قبض کند.

مادة (٢٨٤)

إذا باع حالاً أي معجلاً ثم أجل البائع الثمن سقط حق حبسه للمبيع و عليه حينئذ أن يسلم المبيع للمشتري على أن يقبض الثمن وقت حلول الأجل.

هرگاه به پول نقد یعنی بطور معجل فروخت بعداً بایع پول را موجل گردانیده و بر آن موعد تعیین نمود، حق نگهداری بایع از مبیعه ساقط میگردد درینوقت بر بایع لازم است که مبیعه را برای مشتری تسلیم و پول را در بسر رسیدن موعد و میعاد مقرر قبض کند. (آمدن روز معینه بگیرد)

فصل سوم

در حق مکان تسلیم

مادة (٢٨٥)

مطلق العقد يقتضي تسليم المبيع في المحل الذي هو موجود فيه حينئذ. مثلاً لو باع رجل و هو في إسلامبول حنطة التي في تكفور طاغي يلزم عليه تسليم الحنطة المرقومة في تكفور طاغي و ليس عليه أن يسلمها في إسلامبول.

ketabton.com - The Digital Library

مطلق عقد، مقتضی آنست: که مبیعه در محلی که موجود است درهمانوقوت تسلیم داده شود.

مثلاً: مردی که در (اسلامبول) قرار داشت گندمی را که در (تکفور طاغی) بود فروخت برای بایع لازم است که گندم مبیعه را در (تکفور طاغی) تسلیم کند و بر وی لازم نیست تا گندم را در (اسلامبول) تسلیم دهد.

مادۀ (٢٨٦)

إذا كان المشتري لا يعلم أن المبيع في أي محل وقت العقد و علم به بعد ذلك، كان مخيراً إن شاء فسخ البيع و إن شاء أمضاه و قبض المبيع حيث كان موجوداً.

هرگاه مشتری نداند که مبیعه در وقت عقد بکدام محل قرار دارد و بعداً به این موضوع علم حاصل کند, وی اختیار دارد که بیع را فسخ نماید و یا آنرا نافذ گرداند و مبیعه را در هر جایی که موجود باشد تسلیم شود.

مادۀ (٢٨٧)

إذا بيع مال على أن يسلم في محل كذا لزم تسليمه في المحل المذكور.

هرگاه بیع مال به این وجه صورت گیرد که در فلان محل تسلیم داده شود تسلیم آن در محل مذکور لازم میگردد.

ketabton.com - The Digital Library

فصل چهارم

در بيان تكليف تسليم و لوازم آن

مادۀ (۲۸۸)

المصاريف المتعلقة بالثمن تلزم المشتري. مثلاً أجرة عدّ النقود و وزنها و ما أشبه ذلك تلزم المشتري وحده.

مصارفيكه به ثمن تعلق ميگيرد بعهده مشترى قرار دارد. مثلاً اجوره شمارش پولها وزن آنها و امثال ان تنها بر مشترى لازم ميگردد.

مادۀ (۲۸۹)

المصاريف المتعلقة بتسليم المبيع تلزم البائع وحده. مثلاً أجرة الكيال للمكيلات والوزان للموزونات المبيعة تلزم البائع وحده.

مصارفى كه به تسليم مبيعه تعلق ميگيرد، تنها بر بايع لازم ميشود. مثلاً: اجوره پيمانه كننده براى اشيايى كه به پيمانه وزن ميشود و اجوره وزن كننده براى امواليكه وزن مى شوند تنها بر بايع لازم ميگردد.

مادۀ (۲۹۰)

الأشياء المبيعة جزافاً مؤنتها و مصارفها على المشتري. مثلاً لو بيعت ثمرة كرم جزافاً كانت أجرة قطع تلك الثمرة و جزها على

ketabton.com - The Digital Library

المشتري. و كذا لو بيع أنبار حنطة مجازفة فأجرة إخراج الحنطة من الأنبار و نقلها على المشتري.

اشیای مبیعه که بطور تخمین و جزاف [1] فروخته شده باشد تکالیف و مصارف آن بر مشتری میباشد. مثلاً: اگر میوه انگور جزافاً فروخته شود، اجوره جدا کردن میوه و قطع نمودن آن بر مشتری میباشد. همچنین اگر انبار گندم طور تخمین فروخته شد، اجوره بیرون نمودن گندم از انبار و نقل آن بر مشتری است.

مادة (٢٩١)

ما يباع محمولاً على الحيوان كالحطب والفحم تكون أجرة نقله و إيصاله إلى بيت المشتري جارية على حسب عرف البلدة وعادتها.

چزیکه بالای حیوان بار میشود مانند چوب و ذغال، اجرت انتقال آن تا خانه مشتری بحسب عرف شهر و عادت آن جاری میگردد.

مادة (٢٩٢)

أجرة كتابة السندات و الحجج وصكوك المبائعات تلزم على المشتري، لكن يلزم على البائع تقرير البيع والإشهاد عليه في المحكمة.

اجرت نوشتن اسناد و حجت ها و وثایق خرید وفروش بدوش مشتری است اما بر بایع لازم است که به عقد بیع اقرار کند و شهود را به محکمه اقامه نماید.

---

[1] جزاف: بی وزن و بی پیمانه

ketabton.com - The Digital Library

فصل پنجم

در بیان مواد مترتب بر هلاک مبیعه

مادۀ (۲۹۳)

المبيع إذا هلك في يد البائع قبل أن يقبضه المشتري يكون من مال البائع ولاشيء على المشتري.

هرگاه مبیعه قبل از قبض مشتری در دست بایع هلاک گردد، از مال بایع بوده بر مشتری چیزی لازم نمیگردد.

مادۀ (۲۹٤)

إذا هلك المبيع بعد القبض، هلك من مال المشتري ولا شيء على البائع.

هرگاه مبیعه بعد از قبض هلاک گردد. از مال مشتری بوده بر بایع چیزی لازم نمیگردد.

مادۀ (۲۹۵)

إذا قبض المشتري المبيع ثم مات مفلساً قبل نقد الثمن فليس للبائع استرداد المبيع بل يكون أسوة للغرماء.

هرگاه مشتری مبیعه را قبض نمود و قبل از ادای ثمن مفلس مرد، بایع حق استرداد مبیعه را ندارد بلکه از جمله همتای سایر غرماء بحساب میرود.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٢٩٦)

إذا مات المشتري مفلساً قبل قبض المبيع و أداء الثمن كان للبائع حبس المبيع إلى أن يستوفي الثمن من تركة المشتري. و في هذه الصورة يبيع الحاكم المبيع فيوفي حق البائع بتمامه و إن بيع بأنقص من الثمن الأصلي، أخذ البائع الثمن الذي بيع به و يكون في الباقي كالغرماء و إن بيع بأزيد، أخذ البائع الثمن الأصلي فقط و ما زاد، فيعطى إلى الغرماء.

هرگاه مشتری قبل از قبض مبیعه بحال افلاس بمیرد، بایع میتواند مبیعه را نزد خود نگاه کند تا پول را از ترکه مشتری بگیرد و درینصورت قاضی مبیعه را فروخته حق بایع را کاملاً می پردازد. اگر مبیعه به کمتر از پول اصلی فروخته شود، بایع پولی را که مبیعه در بدل آن فروخته شده گرفته و در باقی پول مانند غرما [1] می باشد و اگر به بیشتر از ثمن اصلی فروخته شد، بایع فقط ثمن اصلی را می گیرد و چیزیکه زائد می ماند به دائنین اعطاء میگردد.

مادة (٢٩٧)

إذا قبض البائع الثمن و مات مفلساً قبل تسليم المبيع إلى المشتري كان المبيع أمانة في يد البائع. و في هذه الصورة يأخذ المشتري المبيع ولايزاحمه باقي الغرماء.

هرگاه بایع پول را قبض نمود و قبل از تسلیم مبیعه به مشتری در حالت افلاس فوت نمود مبیعه در درست بایع بطور امانت قرار دارد و درینصورت مشتری مبیعه را اخذ وسایر غرما مزاحم وی شده نمیتوانند.

---

[1] غرما: تاوان دادن – زیان کردن درتجارت

ketabton.com - The Digital Library

فصل ششم

در بيان آنچه كه به سوم[1] شراء و سوم نظر تعلق دارد

مادهٔ (۲۹۸)

ما قبضه المشتري على سوم الشراء، و هو أن يأخذ المشتري من البائع مالاً على أن يشتريه مع تسمية الثمن فهلك أوضاع في يده فإن كان من القيميات لزمته قيمته و إن كان من المثليات لزمه أداء مثله للبائع.

و أما إذا أخذه بدون أن يبين و يسمى له ثمنا كان ذلك المال أمانة في يد المشتري فلا يضمن إذا هلك أوضاع بلا تعدٍ.

مثلاً لو قال البائع للمشتري ثمن هذه الدابة ألف قرش اذهب بها فإن أعجبتك اشترها، فأخذها المشتري على هذه الصورة ليشتريها فهلكت الدابة في يده، لزم عليه أداءُ قيمتها للبائع. و أما إذا لم يبين الثمن بل قال البائع للمشتري خذها فإن أعجبتك تشتريها و أخذها المشتري على أنه إن أعجبته يقاوله على الثمن و يشتريها ففي هذه الصورة إذا هلكت في يد المشتري بلا تعد، لايضمن.

---

[1] سوُم: عرضه كردن كالا و ذكر نمودن قيمت آن

ketabton.com - The Digital Library

چیزی را که مشتری بر سوم شراء میگیرد و آن اینست که مشتری از بایع مالیرا میگیرد تا آنرا با تسمیه ثمن بخرد سپس در دست مشتری هلاک یا ضایع شود اگر از جمله اموال قیمت دار باشد، پول آن لازم و اگر از چیزهای مثلی باشد، ادای مثل آن برای بایع لازم میگردد.

اما اگر مال را بدون اینکه پول آن تسمیه و بیان شود بگیرد مال، مذکور در دست مشتری بصورت امانت قرار دارد، لذا در صورتیکه بدون تعدی هلاک شود ضمان ندارد.

بطور مثال: اگر بایع برای مشتری گوید پول این حیوان هزار قرش است اگر پسند کردی آنرا بخر و مشتری حیوان را گرفت تا آنرا بخرد ولی در دست اوهلاک شد، بالای مشتری ادای قیمت حیوان برای بایع لازم میشود.

اما اگر قیمت آنرا بیان نکرد و گفت آنرا بگیرد اگر پسند کردی بخر و مشتری حیوان را به این منظور گرفت تا اگر پسندش آید با قیمت مقاوله [1] نماید و بخرد درین حالت اگر حیوان بدست او بدون تعدی هلاک گردید ضمان ندارد.

مادۀ (۲۹۹)

مایقبض علی سوم النظر و هو أن یقبض مالاً ینظر إلیه أو یریه لآخرسواء بین ثمنه أو لا، یکون ذلك المال أمانة في ید القابض فلا یضمن إذا هلك أوضاع بلا تعد.

چیزیکه به تقاضای خرید برای دیدن و نظر کردن قبض گردد به این عبارت که مال را قبض نماید یا به آن نظر کند یا آنرا برای دیگری نشان بدهد، برابر است که پول آن بیان شود یا خیر؛ مبیعه در دست گیرنده امانت است و هرگاه بدون تعدی هلاک شود و یا ضایع گردد، ضمان ندارد.

---

[1] قرار داد، پیمانه، مقاطعه کاری

ketabton.com - The Digital Library

باب ششم

در بيان خيارات و مشتمل بر هفت فصل است

فصل اول

در بيان خيار شرط

مادۀ (۳۰۰)

يجوز أن يشترط الخيار بفسخ البيع أو إجازته مدةً معلومةً لكل من البائع والمشتري أو لأحدهما دون الآخر.

برای هر یک از بایع و مشتری و یا یکی از آنها برای دیگرش جایز است که به فسخ بیع و یا اجازه به آن تا مدت معلوم خیار بگذارند.

مادۀ (۳۰۱)

كل من شرط له الخيار في البيع يصير مخيراً بفسخ البيع في المدة المعينة للخيار.

هر شخصیکه خیار شرط با اوست، در مدت معینه خیار به فسخ بیع مخیّر دانسته میشود.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٣٠٢)

فسخ البيع و إجازته في مدة الخيار كما يكون بالقول يكون بالفعل أيضاً.

فسخ بيع و اجازۀ آن در مدت معينه خيار همانطور كه بقول صورت ميگيرد، به فعل نيز انجام می يابد.

مادة (٣٠٣)

الإجازة القولية هي كل لفظ يدل على الرضى بلزوم البيع كأجزت و رضيت والفسخ القولي هو كل لفظ يدل على عدم الرضى كفسخت و تركت.

اجازه قولی عبارت از گفتاريست كه دلالت به رضا و لزوم بيع نمايد مانند اينكه بگويد اجازه دادم و راضی شدم. و فسخ قولی عبارت از هر گفتاريست كه دلالت بعدم رضائيت نمايد مانند اينكه بگويد: فسخ كردم و يا ترک نمودم.

مادة (٣٠٤)

الإجازة الفعلية هي كل فعل يدل على الرضى. و الفسخ الفعلي هو كل فعل يدل على عدم الرضى. مثلاً لو كان المشتري مخيراً، فتصرف فی المبيع تصرف الملاك كأن يعرض المبيع للبيع أو يرهنه أو يؤجره،كان إجازةً فعلية يلزم بها البيع و إذا كان البائع مميزاً فتصرف في المبيع على هذا الوجه، كان فسخاً فعلياً للبيع.

ketabton.com - The Digital Library

اجازه فعلی عبارت از فعلی است که دلالت به رضایت نماید و فسخ فعلی عبارت هر فعلی است که دلالت بعدم رضایت نماید.

مثلاً مشتری در حالیکه خیار داشته باشد در مبیعه تصرف مالکانه بعمل آرد مانند اینکه مبیعه در معرض فروش، گرو و اجاره قرار گیرد یعنی مشتری میتواند آنرا بفروشد، گرو نماید و یا به اجاره دهد، این اعمال عبارت از اجازهٔ فعلی بوده بیع آن لازم میگردد.

و هرگاه حق خیار از بایع باشد و او بهمین طریق در مبیعه تصرف نماید فسخ فعلی در بیع دانسته میشود.

مادهٔ (۳۰۵)

إذا مضت مدة الخيار و لم يفسخ أو لم يجز من له الخيار، لزم البيع و تم.

هرگاه مدت خیار بگذرد و از جانب کسیکه حق خیار با اوست در مورد فسخ بیع و یا اجازه به آن اقدامی نشود، درینصورت بیع انجام و لازم میگردد.

مادهٔ (۳۰۶)

خيار الشرط لا يورث فإذا كان الخيار للبائع ومات في مدته ملك المشتري المبيع. و إذا كان للمشتري فمات ملكه ورثته بلا خيار.

خیار شرط به ارث برده نمیشود پس اگر خیار از بایع بود و او در مدت خیار فوت نمود مبیعه ملک مشتری محسوب میگردد و هرگاه خیار از مشتری بود و او وفات کرد ورثه اش بدون خیار، مالک مبیعه میگردد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٣٠٧)

إذا شرط الخيار للبائع و المشتري معاً فأيهما فسخ في المدة انفسخ البيع، و أيهما أجازه، سقط خياره و بقي الخيار للآخر إلى إنتها المدة.

هرگاه خيار شرط از بايع و مشترى يعنى متعلق به هر دو باشد و هريكى از آنها در اثناى مدت، بيع را فسخ كند بيع از بين مى رود ولى اگر يكى از آن دو بيع را اجازه داد حق خيار اجازه دهنده ساقط ميگردد و براى جانب مقابل تا انتهاى مدت حق خيار باقيست.

مادة (٣٠٨)

إذا شرط الخيار للبائع فقط لايخرج المبيع عن ملكه بل يبقى معدوداً من جملة أمواله فإذا تلف المبيع في يد المشتري بعد قبضه لايلزمه الثمن المسمى بل يلزم أداء قيمته للبائع يوم قبضه.

هرگاه شرط خيار تنها از بايع باشد، مبيعه از ملكيت وى خارج نميگردد بلكه از جمله اموال وى محسوب ميشود پس اگر مبيعه بعد از قبض در دست مشترى تلف گرديد، ثمن مسمى لازم نميشود بلكه بر مشترى لازم است قيمت آنرامطابق به ارزش روز به بايع بپردازد.

مادة (٣٠٩)

إذا شرط الخيار للمشتري فقط، خرج المبيع عن ملك البائع و صار ملكا للمشتري، فإذا هلك المبيع في يد المشتري بعد قبضه يلزمه أداء ثمنه المسمى للبائع يوم قبضه.

ketabton.com - The Digital Library

اگر خیار شرط تنها برای مشتری باشد، مبیعه از ملکیت بایع خارج میگردد و ملک مشتری محسوب میشود پس اگر مبیعه بعد از قبض در دست مشتری هلاک گردید، بروی لازم است تا پول مسمی را برای بایع اداء نماید.

فصل دوم

در بیان خیار وصف

مادهٔ (۳۱۰)

إذا باع مالاً بوصف مرغوب فيه فظهر المبيع خالياً عن ذلك الوصف، كان المشتري مخيراً إن شاء فسخ البيع و إن شاء أخذه بجميع الثمن المسمى و يسمى هذا الخيار خيار الوصف.

مثلاً لو باع بقرة على أنها حلوب فظهرت غير حلوب، يكون المشتري مخيراً، و كذا لو باع فصاً ليلاً على أنه ياقوت أحمر فظهر أصفر يخير المشتري.

هرگاه بایع مالی را با وصف مرغوب (پسندیده) فروخت و ظاهر گردید که مبیعه خالی از وصف مذکور است، درینصورت مشتری اختیار دارد که بیع را فسخ نماید و اگر بخواهد مال را در برابر جمیع ثمن مسمی بگیرد، این خیار را خیار وصف گویند. بطور مثال: اگر شخصی گاو شیری را فروخت و بعداً ظاهر شد که غیر شیری است درینصورت مشتری اختیار دارد. همچنان شخصی انگشتری را بنام اینکه یاقوت سرخ است فروخت و ظاهر گردید که (زرد) است درینصورت خیار از مشتری است.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (۳۱۱)

خيار الوصف يورث. مثلاً لومات المشتري الذي له خيار الوصف فظهر المبيع خالياً من ذلك الوصف كان للوارث حق الفسخ.

خیار وصف به ارث برده میشود. بطور مثال: مشتری ایکه دارای خیار وصف است وفات نمود و مبیعه خالی از وصف ظاهر گردید، برا ی وارث حق فسخ وجود دارد.

مادۀ (۳۱۲)

المشتري الذي له خيار الوصف إذا تصرف بالمبيع تصرف الملاك بطل خياره.

مشتری ایکه دارای خیار وصف میباشد در صورتیکه به مبیعه تصرف مالکانه بعمل آورد، خیار وی باطل میگردد.

فصل سوم

در حق خیار نقد

مادۀ (۳۱۳)

إذا تبايعا على أن يؤدي المشتري الثمن في وقت كذا و إن لم يوده فلا بيع بينهما صح البيع و هذا يقال له خيار النقد.

اگر فیمابین بایع و مشتری به این خیار، بیع صورت گیرد که هرگاه مشتری در فلان وقت پول را اداء نکند بیع در میان نباشد، درینصورت بیع صحیح است و آنرا خیار نقد گویند.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٣١٤)

إذا لم يؤد المشتري الثمن في المدة المعينة، كان البيع الذي فيه خيار النقد فاسداً.

در صورتیکه مشتری پول مبیعه را در مدت معینه ادا نکند، بیعی که در آن خیار نقد باشد فاسد است.

مادۀ (٣١٥)

إذا مات المشتري المخير بخيار النقد في أثناء مدة الخيار، بطل البيع.

هرگاه مشتری ایکه دارای خیار نقد است در اثنای مدت خیار وفات نمود بیع باطل میشود.

فصل چهارم

در بیان خیار تعیین

مادۀ (٣١٦)

لو بين البائع أثمان شيئين أو أشياء من القيميات كلاً على حدة على أن المشتري يأخذ اَياًشاء بالثمن الذي بّينه له أو البائع يعطي أياً أراه كذلك صح البيع و هذا يقال له خيار التعيين.

هرگاه بایع قیمت دو چیز یا چیز های از اموال قیمی هر کدام را جدا جدا بیان کرد و مشتری هر کدام را که میخواهد به ثمنی که بیان شده بگیرد و

ketabton.com - The Digital Library

بايع هم چنين هر كدامى را كه بخواهد اعطاء نمايد، بيع صحيح بوده و به آن خيار تعيين گفته ميشود.

مادة (٣١٧)

يلزم في خيار التعيين تعيين المدة أيضاً.

در خيار تعيين، تعيين مدت نيز لازم ميگردد.

مادة (٣١٨)

من له خيار التعيين يلزم عليه أن يعيّن الشيء الذي يأخذه في انقضاء المدة التي عَيَّنت.

بركسيكه خيار تعيين با اوست لازم است تا چيزى راكه در گذشت يا ختم مدت معينه ميگيرد، تعيين نمايد.

مادة (٣١٩)

خيار التعيين ينتقل للوارث. مثلاً: لو أحضر البائع ثلاثة أثواب أعلى و أوسط و أدنى من جنس واحد و بين لكلٍ ثمناً على حدة و باع أحدها لا على التعيين على أن المشتري في مدة ثلاثة أو أربعة أيام يأخذ أيها شاء بالثمن الذي تعين له و قبل المشتري على هذا المنوال، انعقد البيع و في انقضاء المدة المعينة يجبر المشتري على تعيين أحدها و دفع ثمنه. فلو مات قبل التعيين يكون الوارث أيضاً مجبوراً على تعيين، أحد ها و دفع ثمنه من تركة مورّثه.

ketabton.com - The Digital Library

خیار تعیین به وارث انتقال مینماید. بطور مثال: اگر بایع سه ثوب جامعه اعلی اوسط و ادنی (بلند، متوسط و پائین) را از جنس واحد حاضر کرد و برای هر یک قیمت جداگانهٔ را بیان نمود و یکی ازین جامه ها را بدون تعیین فروخت باینکه مشتری در خلال سه یا چهار روز هر کدام را که خواسته باشد در بدل ثمن معین بگیرد و مشتری نیز بدین منوال قبول کرد، بیع منعقد میشود و در صورت انقضـــای میعاد معینه مشتری مجبور کرده میشود تا یکی از جامه ها را تعیین و ثمن آنرا بپردازد، پس اگر قبل از تعیین فوت کرد وارث آن مجبور است که یکی از آنها را تعیین کرده و پول آنرا از متروکه میت بپردازد.

فصل پنجم

در حق خیار رؤیت

مادهٔ (۳۲۰)

من اشتری شیئاً و لم یره کان له الخیار إلی أن یراه، فإذا رآه فإن شاء قبله و إن شاء فسخ البیع و یقال لهذا الخیار خیار الرؤیة.

کسیکه چیزی را بدون دیدن خریداری– نمود برایش خیار است تا مبیعه را مشاهده نماید و بعد از دیدن مبیعه در فسخ بیع یا قبول آن اختیار دارد و به این اختیار خیار رؤیت گفته میشود.

مادهٔ (۳۲۱)

خیار الرؤیة لاینتقل إلی الوارث فإذا مات المشتري قبل أن یری المبیع، لزم البیع ولا خیار لوارثه.

ketabton.com - The Digital Library

خيار رؤيت به وارث انتقال نميكند پس اگر مشترى قبل از ديدن مبيعه وفات نمود، بيع لازم ميگردد و براى ورثه خيار نيست.

مادة (٣٢٢)

لاخيار للبائع، و لوكان لم ير المبيع. مثلاً لو باع رجل مالاً دخل في ملكه بالإرث و كان لم يره، انعقد البيع بلاخيار للبائع.

براى بايع خيارى نيست و لو مبيعه را نديده باشد. مثلاً: شخصى مالى را كه از طريق ارث بملكيت وى داخل گرديده است فروخت بيع بدون خيار بايع منعقد ميگردد.

مادة (٣٢٣)

المراد من الرؤية في بحث خيار الرؤية هو الوقوف على الحال و المحل الذي يعرف به المقصود الأصلي من المبيع.

مثلاً: الكرباس والقماش الذي يكون ظاهره و باطنه متساويين تكفي رؤية ظاهره و القماش المنقوش المدرب تلزم رؤية نقشه و دروبه، والشاة المشتراة لأجل التناسل و التوالد يلزم رؤية ثديها، والشاة المأخوذة لأجل اللحم يقتضي جس ظهرها و إليتها، والمأكولات و المشروبات يلزم أن يذاق طعمها، فالمشتري إذا عرف هذه الأموال على الصور المذكورة ثم اشتراها، ليس له خيار الرؤية.

مراد از رؤيت در بحث خيار رؤيت عبارت از وقوف بحال و محلى است كه مقصود اصلى مبيعه از آن شناخته شود.

ketabton.com - The Digital Library

بطور مثال: کرباس و کالایی که ظاهر و باطن آن مساوی باشد رؤیت ظاهری آن کافی دانسته میشود. اما در لباس منقوش و مدرب رؤیت نقش و دروب آن لازم است. و در گوسفندی که برای تناسل و توالد خریداری شده رؤیت پستان آن لازم می باشد و در گوسفند یکه بمنظور استحصال گوشت خریداری میگردد باید قسمت پشت و کمر آن دیده شود. و در ماکولات و مشروبات چشیدن طعم و مزه آن لازم میشود.

بنابر آن اگر مشتری این مالها را به اشکالیکه بیان شد، شناخته سپس آنرا اخریداری نمود، برایش حق خیار رؤیت وجود ندارد.

مادۀ (٣٢٤)

الأشياء التي تباع على مقتضى أنموذجها يكفي رؤية الأنموذج منها فقط.

اشیائیکه بر مقتضای نمونه فروخته میشود صرف رؤیت نمونۀ آنها کافی دانسته میشود.

مادۀ (٣٢٥)

ما بيع على مقتضى الأنموذج إذا ظهر دون الأنموذج، يكون المشتري مخيراً إن شاء قبله و إن شاء ردّه.
مثلاً: الحنطة و السّمن و الزّيت و ما صنع على نسق واحد من الكرباس والجوخ و أشباهها إذا رأى المشتري أنموذجها ثم اشتراها على مقتضاه فظهرت أدنى من الأنموذج، يخير المشتري حينئذ.

آنچه بر مقتضای نمونه فروخته شود وقتیکه مخالفت جنس با نمونه ظاهر شد، مشتری در قبول و رد آن مخیر است. بطور مثال گندم، روغن حیوانی،

ketabton.com - The Digital Library

زیتون و سایر چیزهائیکه از بافتن ومنظم کردن بدست می آید مانند کرباس پشم بافته شده و امثال آن اگر مشتری نمونه اموال را دید و به مقتضای آنخریداری نمود ولی کمتر از نمونه ظاهر گردید در آنوقت مشتری مخیر است.

مادة (٣٢٦)

في شراء الدار والخان و نحوهما من العقار تلزم رؤية كل بيت منها إلا ماكانت بيوتها مصنوعة على نسق واحد فيكفي رؤية بيت واحد منها.

در خریداری حویلی، خانه و امثال آن از نوع عقار، دیـــدن هـــر خانه آن لازم است مگر اینکه خانه ها همسان اعمار شده باشد پس درینصورت دیدن یکی از آنها کفایت میکند.

مادة (٣٢٧)

إذا اشتريت أشياء متفاوتة صفقة واحدة، تلزم رؤية كل واحد منها على حدته.

در صورتیکه اشیاء متفاوت به عقد واحد خریداری شده باشد، رؤیت هر کدام آنها بطور جداگانه ضروری است.

مادة (٣٢٨)

إذا اشتريت أشياء متفاوتة صفقة واحدة وكان المشتري رأى بعضها و لم ير الباقي، فمتى رأى الباقي إن شاء أخذ جميع الأشياء المبيعه و إن شاء رد جميعها و ليس له أن يأخذ ما رآه و يترك الباقي.

ketabton.com - The Digital Library

هرگاه اشیای متفاوت به عقد واحد خریداری شد و مشتری بعضی از مبیعه را دید و باقی را مشاهده نکرده بود، مشتری اختیار دارد بعد از دیدن باقی یا تمام اشیاء مبیعه را بگیرد ویا جمیع آنرا رد نماید، و او نمیتواند که آنچه را دیده است بگیرد و باقی را ترک نماید.

مادۀ (۳۲۹)

بيع الأعمى و شراؤه صحيح إلاّ أنه يخير في المال الذي يشتريه، بدون أن يعلم وصفه. مثلاً لو اشترى داراً لا يعلم وصفها كان مخيراً، فمتى علم وصفها إن شاء أخذها و إن شاء ردّها.

خرید اعمی (نابینا) وفروش او صحیح است مگر در حالیکه آنرا بدون دانستن وصف خریداری کرده و دارای حق خیار میباشد.

بطور مثال: حویلی یی را خریداری نمود که وصف آنرا نمیدانست وی صاحب اختیار میباشد هر وقتیکه به وصف آن علم یافت در اخذ و رد مبیعه مخیر است.

مادۀ (۳۳۰)

إذا وصف شيء للأعمى وعرف وصفه ثم اشترى، لا يكون مخيرا.

هرگاه برای نابینا وصف مبیعه گفته شد و به آن آشنایی حاصل کرد و باز آنرا خریداری نمود برای او خیاری نیست.

مادۀ (۳۳۱)

الأعمى يسقط خياره بلمس الأشياء التي تعرف باللمس وشم المشمومات وذوق المذوقات يعنى أنه إذا شم ولمس وذاق هذه الأشياء ثم اشتراها كان شراؤه صحيحاً لازماً.

ketabton.com - The Digital Library

خیار رؤیت شخص اعمی (نابینا) در اشیایی که به لمس، بوی و ذایقه معلوم میگردد، ساقط میشود یعنی وقتی این اشیاء را لمس کند و بوی آنرا استشمام نماید یا مزهٔ آنرا بچشد و سپس خریداری نماید، خریداری او صحیح و لازم است.

مادهٔ (۳۳۲)

من رأى شيئاً بقصد الشراء ثم اشتراه بعد مدة وهو يعلم أنه الشيء الذي كان رآه، لا خيار له إلا أنه إذا وجد ذلك الشيء قد تغير عن الحال الذي رآه فيه، كان له الخيار حينئذ.

اگر کسی چیزی را بقصد خریدن دید و بعد از مدتی آنرا خرید و دانست که این همان چیزیست که آنرا دیده بود، برایش حق خیارنیست مگر در صورتیکه مال مبیعه نسبت بمالیکه آنرا دیده بود تغییر نموده باشد؛ درینوقت مشتری دارای خیار میباشد.

مادهٔ (۳۳۳)

الوكيل بشراء شي والوكيل بقبضه تكون رؤيتهما لذلك الشيء كروية الأصيل.

دیدن وکیل مال را در وقت خرید و یا قبض آن، مانند اصیل است.

مادهٔ (۳۳٤)

الرسول يعنى من أرسل من طرف المشتري لأخذ المبيع و إرساله فقط ولاتسقط رؤيته خيار المشتري.

ketabton.com - The Digital Library

رسول کیست که از طرف مشتری بر گرفتن و ارسال نمودن آن فرستاده شده باشد و رؤیت رسول خیار مشتری را ساقط نمیگرداند.

مادۀ (۳۳۵)

تصرف المشتري في المبيع تصرف الملاك يسقط خيار رؤيته.

تصرفات مالکانه مشتری در مبیعه، خیار رؤیت را ساقط میگرداند.

فصل ششم

در بیان خیار عیب

مادۀ (۳۳٦)

البيع المطلق يقتضي سلامة المبيع من العيوب. يعني أن بيع المال بدون البراءة من العيوب و بلا ذكر أنه معيب أو سالم، يقتضي أن يكون المبيع سالماً خالياً من العيب.

بیع بصورت مطلق تقاضای سلامت مبیعه را از عیوب مینماید. یعنی فروش مال بدون برائت از عیوب و بدون یاد اینکه معیوب یا سالم است مقتضی اینست که مبیعه سالم بوده و خالی از عیب باشد.

مادۀ (۳۳۷)

ما بيع مطلقا إذا ظهر فيه عيب قديم يكون المشتري مخيراً إن شاء ردّه و إن شاء قبله بثمنه المسمى و ليس له أن يمسك المبيع و يأخذ ما نقصه العيب و هذا يقال له خيار العيب.

ketabton.com - The Digital Library

آنچه به بیع مطلق فروخته شد و عیب قدیمی اش ظاهر گردید، درینصورت مشتری اختیار دارد که مبیعه را مسترد کند و یا آنرا به قیمت مسمی قبول نماید و نمیتواند که مبیعه را نگهدارد و نقصانی را که به سبب عیب در مبیعه وارد شده است بدست آرد. برای این خیار، خیار عیب گفته میشود.

مادة (٣٣٨)

العيب هو ما ينقص ثمن المبيع عند التجار و أرباب الخبرة.

عیب آنست که در نزد تجار و اهل خبره نقصانی را درقیمت مبیعه بار آورد.

مادة (٣٣٩)

العيب القديم هو مايكون موجوداً في المبيع و هو عندالبائع.

عیب قدیم آنست که در مبیعه زمانی موجود گردد که نزد بایع باشد.

مادة (٣٤٠)

العيب الذي يحدث في المبيع و هو في يد البائع بعد العقد و قبل القبض حُكمه حُكْم العيب القديم الذي يوجب الرد.

هرگاه در مبیعه بعد از عقد و قبل از قبض عیبی حادث گردد و مبیعه در نزد بایع قرار داشته باشد، این عیب درحکم عیب قدیم بوده و موجب رد دانسته میشود.

مادة (٣٤١)

إذا ذكر البائع أن في المبيع عيب كذا وكذا وقبل المشتري مع علمه بالعيب لايكون له الخيار بسبب ذلك العيب.

ketabton.com - The Digital Library

هرگاه بایع هنگام عقد بیع تذکر داد که در مبیعه چنین و چنان عیب وجود دارد و مشتری با وجود علم به عیب آنرا قبول کرد، برای مشتری بواسطه این عیب خیار وجود ندارد.

مادهٔ (۳٤۲)

إذا باع مالاً على أنه بريء من كل عيب ظَهَرَ فِيهِ لا يبقى للمشتري خيار عيب.

هرگاه بایع مالی را به این قسم فروخت تا از تمام عیوبی که در آن ظاهر گردد مبری باشد، برای مشتری خیار عیب باقی نمی ماند.

مادهٔ (۳٤۳)

إذا اشترى مالاً و قَبِلَهُ بجميع العيوب لا تسمع منه دعوى العيب بعد ذلك.

مثلاً: لو اشترى حيواناً بجميع العيوب و قال قبلته مكسّراً، محطّماً أعرج معيباً فلا صلاحية له بَعْدَ ذلك أن يدعي بعيب قديم فيه.

هرگاه شخصی مالی را با وجود علم به جمیع عیوب آن خرید، دعوی عیب بعد ازین از جانب وی قابل سمع نمیباشد.

بطور مثال: هرگاه حیوانی را با جمیع عیوب آن خرید و گفت اگر یکی از اندام هایش شکسته یا محطم (حیوان شکسته حال از پیری) باشد و یا معیوب به لنگ بودن باشد قبول کردم، بعداً صلاحیت دعوی را عیب قدیم ندارد.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٣٤٤)

بعد إطلاع المشتري على عيب في المبيع إذا تصّرف فيه تصّرف الملاك سقط خياره.

مثلاً: لو عرض المشتري المبيع للبيع بعد إطلاعه على عيب قديم فيه، كان عرض المبيع للبيع رضى بالعيب فلا يردّه بعد ذلك.

بعد از آنکه مشتری به عیب مبیعه مطلع گردیده و در آن تصرفات مالکانه بعمل آورد، خیار وی ساقط میگردد.

بطور مثال: اگر مشتری مبیعه را بعد از اینکه به عیب قدیم آن اطلاع حاصل کرد در معرض فروش قرار داد همین قراردادن مبیعه در معرض فروش رضا به عیب بوده و بعد از آن آنرا رد کرده نمیتواند.

مادۀ (٣٤٥)

لوحدث في المبيع عيب عند المشتري ثم ظهر فيه عيب قديم، فليس للمشتري أن يردّه بالعيب القديم بل له المطالبة بنقصان الثمن فقط.

مثلاً: لو اشترى ثوب قماشٍ ثم بعد أن قطع وفصله برودا، اطّلع على عيب قديم فيه فبما أن قطعه و تفصيله عيب حادث، ليس له رده على البائع بالعيب القديم بل يرجع عليه بنقصان الثمن فقط.

هرگاه نزد مشتری در مبیعه عیبی حادث شد و سپس عیب قدیم بر آن ظاهر گردید، مشتری نمیتواند مبیعه را به سبب عیب قدیم رد نماید بلکه میتواند از بایع نقصان قیمت را مطالبه نماید.

ketabton.com - The Digital Library

بطور مثال: اگر کسی تکه پیراهن قیمتی را خرید و بعد از آنکه آنرا قطع کرد و جدا نمود به عیب قدیم آن مطلع گشت، چنین قطع و جدا کردن آن عیب حادث بشمار می آید و مشتری نمیتواند مبیعه را بسبب عیب قدیم ببایع رد نماید بلکه به نقصان قیمت بر بایع رجوع مینماید.

مادۀ (٣٤٦)

نقصان الثمن يصير معلوماً بإخبار أهل الخبرة الخالين عن الغرض و ذلك بأن يُقوِّم ذلك الثوب سالماً ثم يُقوِّمَ معيباً فما كان بين القيمتين من التفاوت، ينسب إلى الثمن المسمى و على مقتضى تلك النسبة يرجع المشتري على البائع بالنقصان.

مثلاً: لو اشترى ثوب قماش بستّين قرشاً و بعد أن قطّعه و فصّله اطلع المشتري على عيب قديم فيه فقوّم أهل الخبرة ذلك الثوب سالماً بستين قرشاً أيضاً و معيباً بالعيب القديم بخمسة و أربعين قرشاً، كان نقصان الثمن بهذه الصورة خمسة عشر قرشاً، فيرجع بها المشتري على البائع.

و لو أخبر أهل الخبرة أن قيمة ذلك الثوب سالماً ثمانون قرشاً، و معيباً ستون قرشاً، فبما أن التفاوت الذي بين القيمتين عشرون قرشاً و هي ربع الثمانين قرشاً فللمشتري أن يطالب بخمسة عشر قرشاً, التي هي ربع الثمن المسمى، ولو أخبر أهل الخبرة أن قيمة ذلك الثوب سالماً خمسون قرشاً و معيباً أربعون قرشاً، فبما أن التفاوت الذي بين القيمتين عشرة قروش و هي خمس الخمسين قرشاً، يعتبر النقصان خمس الثمن المسمى و هو اثنا عشر قرشاً.

ketabton.com - The Digital Library

نقصان قیمت بواسطه اخبار اهل خبرهٔ بي غرض معلوم میگردد و طوري صورت میگیرد که نخست جامه سالم قیمت گذاري میشود و بعداً در حالیکه معیوب است قیمت میگیرد و تفاوت میان دو قیمت متذکره به قیمت تعیین شده منسوب میگردد و بمقتضاي همین نسبت، مشتري میتواند به نقایص قیمت بر بایع رجوع نماید.

بطور مثال: اگر شخصي تکه لباس را در بدل شصت قرش خرید و بعد از آنکه آنرا قطع و جدا نمود، مشتري به عیب قدیمی ایکه در آن بود؛ مطلع گردید پس اهل خبره همان جامه را طور سالم به شصت قرش قیمت گذاري نمودند و بعد همان جامه را به سبب عیب قدیم به چهل و پنج قرش قیمت گذاری کردند، درینصورت نقصان قیمت عبارت از پانزده قرش میباشد بنا بر آن مشتري به اخذ پانزده قرش بر بایع رجوع میکند.

هرگاه اهل خبره جامه را در صورت سالم بودن آن به هشتاد قرش و در صورت معیوب بودن آن به شصت قرش قیمت گذاری نمودند، تفاوت میان هر دو قیمت بیست قرش آمد که ربع هشتاد است؛ پس برای مشتری لازم است که مقدار پانزده قرش را که چارم حصه قیمت تعیین شده است از بایع مطالبه کند.

در صورتیکه اهل خبره قیمت جامه را بطور سالم پنجاه قرش و با نظر داشت معیوب بودن آن چهل قرش تعیین کردند و تفاوت بین دو قیمت ده قرش بوده که عبارت از خمس (پنجم حصه) پنجاه می شود، درین حالت نقصان قیمت تعیین شده که خمس پنجاه است و معادل دوازده قرش می شود اعتبار دارد.

مادهٔ (٣٤٧)

إذا زال العیب الحادث صار العیب القدیم موجبا للرد علی البائع. مثلاً لو اشتری حیواناً فمرض عند المشتري ثم إطلع علی عیب

ketabton.com - The Digital Library

قديم فيه، ليس للمشتري ردّه بالعيب القديم على البائع بل يرجع عليه بنقصان الثمن. لكن إذا زال ذلك المرض كان للمشتري أن يرد الحيوان للبائع بالعيب القديم الذي فيه.

اگر عيب جديد زائل گرديد، عيب قديم موجب رد مبيعه بر بايع ميگردد.مثلاً: مشتري حيواني را خريد و در نزد او مريض شد، سپس به عيب قديمى آن مطلع گرديد درينصورت مشتري نميتواند كه مبيعه را بواسطه عيب قديم به بايع رد كند بلكه ميتواند به نقصان قيمت بر بايع رجوع نمايد. اما اگر مرض حيوان از بين رفت، درين موقع مشترى ميتواند حيوان را به سبب عيب قديميكه ظاهر گرديده به بايع رد نمايد.

مادة (٣٤٨)

إذا رضي البائع أن يأخذ المبيع الذي ظهر فيه عيب قديم بعد أن حدث فيه عيب عند المشتري و لم يوجد مانع آخر للرد، لاتبقى للمشتري صلاحية الادعاء بنقصان الثمن بل يكون مجبوراً على ردّ المبيع إلى البائع أو قبوله حتى إن المشتري إذا باع المبيع بعد الاطلاع على عيبه القديم لايبقى له حق بأن يدعي بنقصان الثمن. مثلاً لو أن المشتري قطع الثوب الذي اشتراه وفصله قميصاً ثم وجد به عيباء وبعد ذلك باعه، فليس له أن يطلب نقصان الثمن من البائع لأن البائع له أن يقول كنت أقبله بالعيب الحادث فبما أن المشتري باعه كان قد أمسكه وحبسه عن البائع.

هرگاه بايع راضى شد كه مبيعه را به سبب ظهور عيب قديم بعد از حدوث عيب نزد مشترى واپس گيرد و مانع ديگرى براى مسترد نمودن در زمينه

ketabton.com - The Digital Library

موجود نباشد، برای مشتری صلاحیت ادعای نقصان قیمت باقی نمی ماند بلکه مجبور است تا مبیعه را به بایع مسترد کند و یا آنرا با در نظر داشت عیب آن قبول نماید حتی اگر مشتری مبیعه را بعد از اطلاع بعیب قدیم آن فروخت، برای وی حق ادعائی نقصان قیمت باقی نمی ماند.

بطور مثال: اگر مشتری تکه راخرید و آنرا برای ساختن پیراهن قطع و جدا نمود و در آن عیبی یافت و آنرا فروخت، درینحال برای مشتری لازم نیست که نقصان قیمت را از بایع مطالبه کند زیرا بایع حق دارد بگوید که مبیعه را بسبب عیب حادث ایکه در آن رونما شده قبول کرده بود در حالیکه مشتری مبیعه را فروخته است بمثابه آنست که جامه مذکور را نزد خود نگهداری و حبس نموده است.

مادۀ (٣٤٩)

الزيادة وهي ضم شيء من مال المشتري وعلاوته على المبيع تكون مانعة من الرد. مثلاً ضم الخيط والصبغ إلى الثوب بالخياطة والصباغة وغرس الشجر في الأرض من جانب المشتري مانع من الرد.

زیادت که عبارت از ضم کردن چیزی از مال مشتری و علاوه نمودن آن به مبیعه بوده مانع رد میباشد. طور مثال: ضم نمودن از طریق دوختن جامه توسط خیاطی و رنگ نمودن بوسیله صباغه (رنگ ریزی) و شاندن درختان در زمین از جانب مشتری مانع رد است.

مادۀ (٣٥٠)

إذا وجد مانع للردّ،فليس للبائع أن يسترد المبيع ولو رضي بالعيب الحادث بل يصير مجبورا على إعطاء نقصان الثمن ؛ حتى

ketabton.com - The Digital Library

إنه بهذه الصورة لو باع المشتري المبيع بعد اطلاعه على عيب قديم فيه كان له أنْ يطلب نقصان الثمن من البائع ويأخذ منه.

مثلاً أن مشتري الثوب لو فصل منه قميصاً وخاطه ثم اطلع على عيب قديم فيه، ليس للبائع أن يسترده ولو رضي بالعيب الحادث بل يجبر على إعطاء نقصان الثمن للمشتري. ولو باع المشتري هذا الثوب أيضاً لايكون بيعه مانعاً له من طلب نقصان الثمن وذلك لأنه حيث صار ضم الخيط الذي هو من مال المشتري للمبيع مانعاً من الرد وليس للبائع في هذه الحالة استرداد المبيع مخيطاً، ولايكون بيع المشتري حينئذ حبسا وإمساكا للمبيع.

اگر برای مسترد کردن مانع پیدا شد، برای بائع لازم نیست تا مبیعه را مسترد نماید اگرچه به عیب حادث آن راضی هم شده باشد بلکه مجبور به دادن نقصان قیمت میگردد و اگر مشتری مبیعه را بعد از کسب علم به عیب قدیم آن فروخت، مشتری میتواند مطالبه نقصان پول را از بایع بعمل آورد و پول مذکور را از وی بگیرد.

بطور مثال: مشتری جامه را قطع و جدا نمود و از آن پیراهن دوخت، سپس بعیب قدیم آن پی برد درینصورت بایع با وصف آنکه به عیب حادث راضی شده باشد، حق استرداد مبیعه را ندارد بلکه مجبور است که نقصان قیمت را برای مشتری بپردازد و اگر مشتری این جامه را فروخت همچنان بیع مانع طلب نقصان نمیگردد و این بخاطریست که بهای دوختن که از مال مشتری است به آن ضم گردیده و مانع رد مبیعه گردیده است و بایع درین حالت نمیتواند استرداد مبیعه دوخته شده را مطالبه کند و فروش مشتری درین وقت سبب حبس و امساک مبیعه شده نمیتواند.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٣٥١)

مابيع صفقة واحدة إذا ظهر بعضه معيباً فإن كان قبل القبض كان المشتري مخيراً إن شاء رد مجموعه وإن شاء قبله بجميع الثمن وليس له أن يردّ المعيب وحده ويمسك الباقي. وإن كان بعد القبض فإن لم يكن في التفريق ضرركان له إن يردّ المعيب بحصته من الثمن سالما. وليس له أن يرد الجميع حينئذ ما لم يرض البائع. وأما إذاكان في تفريقه ضرر، ردّ الجميع أو قبل الجميع بكل الثمن. مثلاً: لو اشترى قلنسوتين بأربعين قرشاً فظهرت أحدهما معيبة قبل القبض يردهما معاً. و إن كان بعد القبض يرد المعيبة وحدها بحصتها من الثمن. بالمائة ويمسك الثانية بما بقي من الثمن. أما لو اشترى زوجي خف فظهر أحدهما معيباً بعد القبض، كان له ردّهما معاً للبائع وأخذ ثمنهما منه.

آنچه به عقد اول بفروش رسید و بعداً قسمتی از آن معیوب برامد اگر ظهور عیب قبل از قبض بود، درینصورت مشتری اختیار دارد که تمامی آنرا مسترد نماید و یا در برابر تمامی قیمت آنرا قبول کند و مشتری حق ندارد چیزی را که معیوب است رد نماید، باقی را نزد خود نگهدارد. و در صورت ظهور عیب بعد از قبض، هرگاه در جداکردن آن ضرری نبود، مشتری میتواند بخش معیوب مبیعه را به حصۀ از قیمت سالم رد نماید و تا وقتیکه بائع راضی نگردد تمامی مبیعه را رد کرده نمیتواند و اگر در جدا کردن آن ضرر بود، میتواند تمام مبیعه را رد نماید و یا همۀ آنرا در برابر تمامی قیمت قبول کند.

مثلاً: اگر کسی دو عدد کلاه را در برابر چهل قرش خرید و یکی آن قبل از قبض معیوب ظاهر شد می تواند هر دو را یکجا مسترد کند و اگر بعد از

ketabton.com - The Digital Library

قبض بود معیوب را به تنهایی می تواند در برابر قیمت ثابت آن، یعنی بیست قرش برای بایع رد نموده و کلای دوم را در برابر باقی قیمت برای خود نگهدارد. اما اگر جوره موزه را خریداری کرد و یکی از آن جوره بعد از قبض معیوب ظاهر شد، میتواند که هر دوی آنرا به بایع رد نموده قیمت آنرا بگیرد.

مادۀ (۳۵۲)

إذا اشترى شخص مقداراً معيناً من جنس واحد من المكيلات والموزونات و ما قبضه ثم وجد بعضه معيباً، كان مخيراً إن شاء قبله جميعاً وإن شاء رده جميعاً.

هرگاه شخی مقدار معین از جنس واحد مکیلات (اشیای پیمانه شده) و موزونات (چیزی های وزن شده) را خرید و بعد از قبض بعضی آنها را معیوب یافت، اختیار دارد که تمام آنراقبول کند و یا همه را رد نماید.

مادۀ (۳۵۳)

إذا وجد المشتري في الحنطة والشعير وأمثالهما من الحبوب المشتراة تراباً فإن كان ذلك التراب يُعَدَّ قليلاً في العرف،صح البيع، و إن كان كثيراً بحيث يعد عيباً عند الناس، يكون المشتري مخيراً.

هرگاه مشتری در گندم، جو و امثال آن ها از حبوبات خریداری شده خاک یافت اگر این خاک در عرف کم محسوب میشد، بیع صحیح میشود و اگر خاک زیاد باشد که نزد مردم عیب محسوب میشد، در ینحال مشتری در قبول و رد مبیعه اختیار دارد.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٣٥٤)

البيض والجوز و ما شاكلهما إذا ظهر بعضها فاسداً فما لايستكثر في العادة والعرف كالاثنين والثلاثة في المائة يكون معفواً و إن كان الفاسد كثيراً كالعشرة في المائة، كان للمشتري ردّ جميعه للبائع واسترداد ثمنه منه كاملاً.

در صورتیکه تخم، چهارمغز و امثال آن فاسد ظاهر گردید، در حالیکه در عرف وعادت زیاد معلوم نمیشد چنانکه تا دو فیصد و سه فیصد عفو است و اگر فساد زیاد بوده و ده فیصد باشد مشتری حق دارد که جمیع آنرا برای بایع رد نماید و قیمت آنرا کاملا بگیرد.

مادۀ (٣٥٥)

إذا ظهر جميع المبيع غير منتفع به أصلاً كان البيع باطلاً. وللمشتري استرداد جميع الثمن من البائع. مثلاً لو اشترى جوزاً أو بيضاً فظهر جميعه فاسداً لا ينتفع به كان للمشتري استرداد ثمنه كاملا من البائع.

اگر تمام مبیعه اصلاً غیر قابل استفاده ظاهر شد بیع مذکور باطل است و مشتری میتواند تمام قیمت را از بایع واپس گیرد.

مثلاً: اگر کسی تخم و چارمغز را خرید و تمام آن طوری فاسد ظاهر شد که استفاده از آن ممکن نبود، مشتری میتواند استرداد جمیع پول را از بایع بعمل آرد.

ketabton.com - The Digital Library

فصل هفتم

دربارۀ غبن و تغرير

مادۀ (٣٥٦)

إذا وجد غبن فاحش في البيع ولم يوجد تغرير فليس للمغبون أن يفسخ البيع إلا أنه إذا وجد الغبن وحده في مال اليتيم لا يصح البيع، ومال الوقف وبيت المال حكمه حكم مال اليتيم.

هرگاه در بيع غبن فاحش پيدا شد ولی تغرير بنظر نرسيد برای مغبون لازم نيست كه بيع را فسخ نمايد مگر در صورتيكه غبن تنها در مال يتيم پيداشود، بيع صحيح نميشود و مال وقف و بيت المال نيز در حكم مال يتيم داخل است.

مادۀ (٣٥٧)

إذا غرأحد المتبائعين الآخر و تحقق أن في البيع غبنا فاحشا فللمغبون أن يفسخ البيع حينئذٍ.

اگر متبايعين (بايع و مشتری) يكديگر خود را فريب دادند وثابت گرديد كه در بيع غبن فاحش وجود دارد، مغبون ميتواند كه بيع را فسخ كند.

مادۀ (٣٥٨)

إذا مات من غرّ بغبن فاحش، لا تنتقل دعوى التغرير لوارثه.

وقتيكه شخصی فريب خورده به غبن فاحش وفات نمايد، دعوی تغرير به ورثه اش انتقال نميكند.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٣٥٩)

المشتري الذي حصل له تغرير إذا إطلع على الغبن الفاحش ثم تصرف في المبيع تصرف الملاك سقط حق فسخه.

مشتری ایکه برایش تغریری حاصل شده اگر به غبن فاحش آگهی یافت و بعد از آن در مبیعه تصرف مالکانه نمود حق فسخ وی ساقط میشود.

مادة (٣٦٠)

إذا هلك أواستهلك المبيع الذي صار في بيعه غبن فاحش وغَرَرٌ أوحدث فيه عيب أوبنى مشتري العرصة عليها بناءً لايكون للمغبون حق أن يفسخ البيع.

اگر مبیعه ایکه در بیع آن غبن فاحش صورت گرفته و فریب راه یافته است هلاک و استهلاک گردد و یا اینکه مشتری در بالای عرصه بناءً اعمار کند، درینصورت مغبون حق فسخ بیع را ندارد.

ketabton.com - The Digital Library

باب هفتم
در بيان انواع بيع و احكام آن
اين باب به شش فصل تقسيم ميگردد

فصل اول
دربيان انواع مبيع

مادۀ (٣٦١)
يشترط في انعقاد البيع صدور ركنه من أهله أي العاقل المميّز وإضافته إلى محل قابل لحكمه.

در انعقاد بيع شرط است كه ركن بيع از اهل آن يعنى عاقل و مميز صادر شود و اضافت بيع به محلى شود كه قابليت حكم بيع را داشته باشد.

مادۀ (٣٦٢)
البيع الذي في ركنه خلل كبيع المجنون باطل.

بيعى كه در ركن آن خلل باشد مثل بيع مجنون باطل است.

مادۀ (٣٦٣)
المحل القابل لحكم البيع عبارة عن المبيع الذي يكون موجوداً و مقدور التسليم ومالاً متقوّماً فبيع المعدوم ومماليس بمقدور التسليم ومماليس بمال متقوم باطل.

ketabton.com - The Digital Library

محل قابل برای حکم بیع عبارت از مبیعه ایست که موجود, متقوم و مقدور[1] التسلیم باشد یعنی بایع قدرت تسلیمی مبیعه را برای مشتری داشته باشد و مال هم متقوم باشد پس بیع معدوم و آنچکه مقدور التسلیم و متقوم نباشد باطل است.

مادة (٣٦٤)

إذا وجد شرط انعقاد البيع ولم يكن مشروعاً باعتبار بعض أوصافه الخارجة كما إذا كان المبيع مجهولاً أو كان في الثمن خلل، صار البيع فاسداً.

وقتی شروط انعقاد بیع موجود گردد ولیکن به اعتبار بعضی از صنعت های خارجی درست نشود مانند اینکه مبیعه معلومدار نباشد یا نقص در قیمت موجود شود، بیع فاسد می گردد.

مادة (٣٦٥)

يشترط لنفاذ البيع أن يكون البائع مالكاً للمبيع أو وكيلاً لمالكه أو وليه أو وصيه وأن لايكون في البيع حق آخر.

شرط در صحت بیع آنست که بایع مالک اصلی مبیعه، وکیل، ولی یا وصی آن باشد و همچنان در فروش مبیعه حق دیگری داخل نباشد.

مادة (٣٦٦)

البيع الفاسد يصير نافذا عند القبض يعني يصير تصرف المشتري في المبيع جائزا حينئذ.

[1] قدرت به تسلیمی آن داشته باشد یعنی مانند: ماهی در، دریا نباشد.

ketabton.com - The Digital Library

بيع فاسد بعد از قبض نافذ ميگردد يعنى تصرف مشترى را در مبيعه جائز مى گرداند.

مادة (٣٦٧)

إذاوجد في البيع أحد الخيارات لايكون لازماً.

هرگاه در بيع يكى از خيارهاى شرعى موجود گردد بيع لازم نميگردد.

مادة (٣٦٨)

البيع الذي يتعلق به حق الغير كبيع الفضولي و بيع المرهون ينعقد موقوفاً على إجازة ذلك الآخر.

در بيعى كه حق غير بدان تعلق گيرد مانند بيع فضولى و بيع مرهون، انعقاد بيع موقوف به اجازه همان شخص دانسته ميشود.

فصل دوم

در بيان احكام انواع بيوع

مادة (٣٦٩)

حكم البيع المنعقد الملكية يعني صير ورة المشتري مالكاً للمبيع و البائع مالكاً للثمن.

حكم بيع منعقد , افادهٔ ملكيت را مينمايد يعنى مشترى مالک مبيعه و بايع مالک پول ميگردد.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (۳۷۰)

البيع الباطل لايفيد الحكم أصلاً. فإذا قبض المشتري المبيع بإذن البائع في البيع الباطل كان المبيع أمانة عند المشتري فلو هلك بلا تعد لايضمنه.

بيع باطل اصلا افاده حكم را نميكند. بنابر آن اگر مشترى مبيعه را در بيع باطل به اجازه بايع قبض نمايد، مبيعه در نزد وى امانت بوده و در صورتيكه بدون تعدى هلاک گردد ضمان ندارد.

مادۀ (۳۷۱)

البيع الفاسد يفيد حكماً عند القبض يعني أن المشتري إذا قبض المبيع بإذن البائع صار مالكاً له فإذا هلك المبيع بيعاً فاسداً عند المشتري لزمه الضمان. يعني أن المبيع إذا كان من المثليات لزمه مثله و إذا كان قيميا لزمته قيمته يوم قبضه.

بيع فاسد در حين قبض مفيد حكم است , يعنى اگر مشترى مبيعه را به اجازۀ بايع قبض كند مالک آن ميگردد در صورتيكه مبيعه در بيع فاسد به نزد مشترى هلاک گرديد ضمان لازم ميشود يعنى اگر مبيعه از مثليات بود مثل آن و اگر از اشياى قيمى باشد قيمت روز قبض بر مشترى لازم ميگردد.

مادۀ (۳۷۲)

لكل من المتعاقدين فسخ البيع الفاسد إلا أنه إذا هلك المبيع في يد المشتري أو استهلكه أو أخرجه من يده ببيع صحيح أو بهبة من آخر أو زاد فيه المشتري شيئاً من ماله كما لو كان المبيع داراً

ketabton.com - The Digital Library

فعمرها أو أرضا فغرس فيها أشجاراً أو تغير اسم المبيع بأن كان حنطة فطحنها و جعلها دقيقاً بطل حق الفسخ في هذه الصور.

هر یکی از متعاقدین[1] میتوانند بیع فاسد را فسخ نمایند مگر اینکه مبیعه در دست مشتری هلاک یا استهلاک شد و یا به بیع صحیح یا هبه و امثال آن از تصرف وی خارج گردید و یا مشتری از مال خود چیزی به آن اضافه نمود مانند اینکه مبیعه خانه باشد و آنراآباد نماید و یا زمین باشد و در آن درخت بنشاند، و یا اسم مبیعه تغییر یابد مثلاً مبیعه گندم باشد و آنرا آرد سازد این صورتها حق فسخ باطل میگردد.

مادة (٣٧٣)

إذا فسخ البيع الفاسد فإن كان البائع قبض الثمن، كان للمشتري أن يحبس المبيع إلى أن يأخذ الثمن و يستردّه من البائع.

اگر بیع فاسد فسخ گردد در صورتیکه بایع پول را گرفته باشد مشتری میتواند مبیعه را الی زمان اخذ قیمت نزد خود نگاه دارد و بعد از آن به بایع مسترد نماید.

مادة (٣٧٤)

البيع النافذ يفيد الحكم في الحال.

بیع نافذ دفعتاً مفید حکم است.

مادة (٣٧٥)

إذا كان البيع لازماً نافذاً فليس لأحد المتبائعين الرجوع عنه.

اگر بیع نافذ و لازم باشد برای هر یک از متبایعین حق رجوع وجود ندارد.

[1] بایع و مشتری (فروشنده و خریدار)

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٣٧٦)

إذا كان البيع غير لازم، كان حق الفسخ لمن له الخيار.

اگر بيع غير لازم بود حق فسخ براى كسيست كه خيار با اوست.

مادة (٣٧٧)

البيع الموقوف يفيد الحكم عند الإجازة.

بيع موقوف در وقت اجازه مفيد حكم است.

مادة (٣٧٨)

بيع الفضولي إذا أجاز صاحب المال أو وكيله أو وصيه أو وليه نفذ البيع و إلا انفسخ. إلا أنه يشترط لصحة الإجازة أن يكون كل من البائع و المشتري و المجيز والمبيع قائماً فإذا كان أحد المذكورين ها لكاً، لا تصح الإجازة.

در بيع فضولى اگر صاحب مال و يا وكيل، وصى و ولى اجازه دهد، بيع جارى مى شود و در غير آن فسخ ميگردد مگر براى اجازه شرط است كه هر يک از بايع و مشترى مجيز[1] و مبيع (كالاى فروشى) موجود باشد و اگر يكى از چيزهاى ذكر شده هلاک شود، اجازه صحت نمى يابد.

مادة (٣٧٩)

حيث لكل من البدلين في بيع المقايضة حكم المبيع تعتبر فيها شرايط المبيع فإذا وقعت منازعة في أمر التسليم، لزم أن يسلم و يتسلم كل من المتبائعين معاً.

---

[1] اجازه دهنده.

ketabton.com - The Digital Library

برای اینکه هر یک از بدلین در بیع مقایضه[1] حکم مبیعه را دارد شرایط مبیعه در آن اعتبار داده میشود و اگر در وقت تسلیم منازعه واقع شود لازم است که هر کدام از متبایعین یکجا بدلین را تسلیم شوند.

فصل سوم

در بیان حق سلم

مادۀ (۳۸۰)

السلم كالبيع ينعقد بالإيجاب والقبول يعني إذا قال المشتري للبائع أسلمتك ألف قرش على مائة كيل من الحنطة و قبل الآخر، انعقد السلم.

سلم مانند بیع به ایجاب و قبول منعقد میگردد. یعنی اگر مشتری برای بایع بگوید: مبلغ یک هزار قرش را در برابر یکصد پیمانه گندم بتو تسلیم کردم و جانب مقابل قبول نماید، سلم انعقاد می یابد.

مادۀ (۳۸۱)

السلم إنما يكون صحيحاً في الأشياء التي تقبل التعين بالقدر والوصف كالجودة والخسة.

سلم در چیزهای صحیح میگردد که تعیین را بوصف و اندازه قبول نمایند مانند سره بودن و خشره بودن.

---

[1] بیع کالا به کالا

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (۳۸۲)

المكيلات والموزونات والمذروعات تتعين مقاديرها بالكيل والوزن و الذرع.

اندازه و مقدار اشیای وزنی، کیلی و ذرعی به وزن, کیل وگز تعیین میگردد.

مادۀ (۳۸۳)

العدديات المتقاربة كما تتعين مقاديرها بالعدّ، تتعين بالكيل والوزن أيضاً.

مقادیر عددیات متقاربه[1] چنانکه بشمار تعیین می شود، به وزن کیل نیز تعیین میگردد.

مادۀ (۳۸٤)

ما كان من العدديات كاللبنة والآجر يلزم أن يكون قالبه أيضاً معيناً.

در اشیای عددی مانند خشت خام و خشت پخته لازم است تا قالب آنها نیز معین باشد.

مادۀ (۳۸۵)

الكرباس والجوخ و أمثالهما من المزروعات يلزم تعيين طولها وعرضها و رقتها و من أي شيء تنسج و مِنْ نَسْج أي محل هي.

در تکه کرباس , پشم بافته شده و امثال آن ها از مذروعات لازم است طول، عرض، نفاست[1] و اینکه از کدام چیز بافته شده و از بافت کدام محل است، تعیین شود.

---

[1] اشیاء عددی که با هم نزدیکی دارد.

ketabton.com - The Digital Library

مادهٔ (۳۸٦)

يشترط لصحة السلم بيان جنس المبيع. مثلاً أنه حنطة أو أرز أو ثمر. و نوعه ككونه يسقى من ماء المطر (و هو الذي نسميه في عرفنا بعلاً) أو بماء النهر و العين و غيرها (و هو مايسمى عندنا سقياً) و صفته كالجيد والخسيس و بيان مقدار الثمن و المبيع و زمان تسليمه و مكانه.

برای صحت سلم لازم است تا جنس مبیعه بیان گردد. مثلاً: اینکه گندم است یا برنج و یا میوه و همچنان نوع آن تذکر داده شود که بواسطه آب باران آبیاری شده و یا بواسطه آب جوی، آب چشمه و یا کدام آب دیگر. و همچنان صفت آن یاد آوری شود مانند: سره بودن و یا خشره بودن. و همچنان اندازه پول، مبیعه و وقت تسلیمی و جای تسلیمی آن یاد آوری گردد.

مادهٔ (۳۸۷)

يشترط لصحة بقاء السلم تسليم الثمن في مجلس العقد. فإذا تفرق العاقدان قبل تسليم، رأس مال السلم انفسخ العقد.

برای صحت بقاء سلم تسلیم پول در مجلس عقد شرط است بنابر آن اگر متعاقدان قبل از تسلیم راس مال سلَم از هم متفرق شدند عقد فسخ میشود.

---

[۱] نازکی و سختی.

ketabton.com - The Digital Library

فصل چهارم

در بيان استصناع

مادۀ (۳۸۸)

إذا قال شخص لأحد من أهل الصنائع اصنع لي الشيء الفلاني بكذا قرشاً و قبل الصانع ذلك، انعقد البيع استحساناً.

مثلاً لو أرى المشتري رجله لخفاف و قال له اصنع زوجيِّ خفٍّ من نوع السختيان الفلاني بكذا قرشاً و قبل الصانع أو تقاول مع نجار على أن يصنع له زورقاً او سفينة و بين طولها و عرضها و أوصافها اللازمة و قبل النجار، انعقد الاستصناع.

كذلك لو تقاول مع صاحب معمل على أن يصنع له كذا بندقية كل واحدة بكذا قرشاً و بين الطول و الحجم و سائر أوصافها اللازمة و قبل صاحب المعمل، انعقد استصناع.

هرگاه شخصی باکسی از اهل صنعت بگوید که برای من فلان چیز را با اینقدر پول بساز و صانع قبول کند، این عقد بنام بیع استصناع منعقد می گردد. طور مثال: اگر مشتری پای خود را برای صانع موزه (موچی) نشان داد و گفت برای من یک جوره موزه از چرم فلانی باینقدر پول بساز وصانع موزه قبول کرد و یا اینکه به نجار گفت که برای من زورق (کشتی) کوچک و یا سفینه (کشتی بزرگ) بساز و عرض و طول و اوصاف لازمه آنرا بیان نمود و نجار به اوصاف بیان شده قبول کرد, عقد استصناع منعقد میگردد.

ketabton.com - The Digital Library

همچنان اگر گفتگو با صاحب معمل(کارخانه) صورت گیرد که باین تعداد تفنگ که أجره هر واحد آنرابیان نمود، بسازد و طول، حجم و سایر اوصاف لازمه آنرا بیان نمود و صاحب کارخانه اظهار قبول بعمل آورد، عقد استصناع[1] منعقد میگردد.

مادۀ (۳۸۹)

كُل شيء تعومل استصناعه يصح فيه الاستصناع على الإطلاق و أما ما لم يتعامل باستصناعه إذا بيّن فيه المدة صار سلماً و تعتبر فيه حينئذ شرايط السلم و إذا لم يبين فيه المدة كان من قبيل الاستصناع أيضاً.

هر چیزیکه استصناع آن از روی تعامل درست باشد عقد، استصناع آن عل الاطلاق صحیح میشود اما اگر به استصناع آن تعامل موجود نباشد وقتیکه مدت آن بیان شود عقد «مذکور» سلم گردیده و در این وقت، شروط سلم اعتبار دارد و هرگاه مدت آن ذکر نشود همچنان از قبیل استصناع محسوب میگردد

مادۀ (۳۹۰)

يلزم في الاستصناع وصف المصنوع وتعريفه على الوجه الموافق للمطلوب.

در عقد استصناع لازم است تا تعریف و توصیف شی مصنوع طبق مطلوب فرمایش دهنده باشد.

[1] تقاظا از صنعت کاری که در بدل پول معینه چیزی را بسازد.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (۳۹۱)

لايلزم في الاستصناع دفع الثمن حالا أي وقت العقد.

در عقد استصناع تاديه پول دفعتاً يعنى در هنگام عقد حتمى نيست.

مادۀ (۳۹۲)

إذا انعقد الاستصناع فليس لأحد العاقدين الرجوع. و إذا لم يكن المصنوع على الأوصاف المطلوبة المبينة، كان المستصنِع مخيراً.

وقتيكه عقد استصناع منعقد گرديد، هيچ يک از عاقدين حق رجوع ندارد و اگر شى مصنوع[1] مطابق اوصاف مطلوب (فرمايش) كه بيان گرديده بود نباشد، درينصورت شخص مستصنع يعنى فرمايش دهنده در رد يا قبول آن اختيار دارد.

فصل پنجم

در بيان احكام بيع مريض

مادۀ (۳۹۳)

إذا باع شخص في مرض موته شيئاً من ماله لأحد ورثته بصير ذلك موقوفاً على إجازة سائر الورثة. فإن أجازوا بعد الموت المريض ينفذ البيع و إن لم يجيزوا لاينفذ انظر المادة (۷۳).

---

[1] جور شده.

ketabton.com - The Digital Library

اگر شخصی در وقت مرض مرگ چیزی از مال خود را به یکی از ورثه خود فروخت، بیع مذکور موقوف به اجازه سایر ورثه میباشد و بعد از فوت مریض اگر باقی ورثه اجازه دادند، بیع نافذ میشود و در صورتیکه اجازه ندادند، بیع نافذ نمیگردد. به مادۀ (۷۳) مراجعه شود.

مادۀ (۳۹٤)

إذا باع المريض في مرض موته شيئاً لأجنبي بثمن المثل، صح بيعه وإن باعه بدون ثمن المثل و سلم المبيع، كان بيع محاباة يعتبر من ثلث ماله فإن كان الثلث وافياً بها، صح و إن كان الثلث لايفي بها لزم المشتري إكمال مانقص من ثمن المثل و إعطاؤه للورثة فإن أكمل، لزم البيع و إلا كان للورثة فسخه.

مثلاً: لو كان شخص لايملك إلا داراً تساوي ألفاً و خمسمائة قرش فباع الدار المذكورة في مرض موته لأجنبي غير وارث له بألف قرش و سلمها له ثم مات فبما، أن ثلث ماله يفي بما حابى به و هو خمسمائة قرش كان هذا البيع صحيحاً معتبراً و ليس للورثة حقيقةً فسخهُ حينئذ و إذا كان المريض قد باع هذه الدار بخمسمائة قرش و سلمها للمشتري، فبما أن ثلث ماله الذي هو خمسمائة قرش، يعدل نصف ماحابى به مورثهم و هو ألف قرش فحينئذ للورثة أن يطلبوا من المشتري ما حابى به مورثهم و هو خمسمائة قرش، فإن أداها للتركة لم يكن للورثة فسخ البيع و إن لم يؤدها، كان للورثة الفسخ و استرداد الدار.

ketabton.com - The Digital Library

اگر شخص در هنگام مرض مرگ چیزی از مال خود را برای شخص بیگانه در بدل قیمت مناسب فروخت، بیع صحیح میشود و اگر بدون ثمن مثل فروخت و مبیعه را برای مشتری تسلیم نمود، این بیع محابات[1] است و بیع از ثلث مال اعتبار داده میشود. هرگاه ثلث مال آنرا پوره می کرد، بیع مذکور صحیح میباشد و در صورتیکه پوره نمیکرد، بر مشتری لازم است آنچه را که ناقص بوده از ثمن مثل اکمال نماید و برای ورثه متوفی اعطا کند و بیع بعد از اکمال نقصان، لازم می شود در غیر آن ورثه میتواند بیع را فسخ نماید.

طور مثال: شخصی مالک حویلی بود که ارزش آن به یک هزار و پنجصد قرش میرسید و مالک در مرض موت خود برای شخصی بیگانه و غیر وارث حویلی را بهزار قرش فروخت و مبیعه را به مشتری تسلیم داد و بعداً وفات نمود؛ اگر ثلث مالش پنجصد قرش را پوره نمود این بیع صحیح و معتبر می باشد و ورثه حق فسخ بیع را درینصورت ندارد. و اگر مریض حویلی خود را به پنجصد قرش فروخت و برای مشتری تسلیم نمود، چون ثلث مال مذکور که پنجصد قرش است با نصف ثمن فروگذاشته شده متوفی به هزار قرش معادل میشود درینوقت ورثه حق دارند که از مشتری همان حصه ای را که فرو گذاشته شدهٔ مورث شان است و عبارت از پنجصد قرش می باشد، طلب کنند پس اگر پنجصد قرش برای ترکه اداء نمود، ورثه حق فسخ را ندارد و اگر اداء نکرد، برای ورثه حق فسخ و استرداد حویلی وجود دارد.

مادهٔ (۳۹۵)

إذا باع شخص في مرض موته ماله بأقلّ من ثمن المثل ثم مات مديوناً و تركته مستغرقة, كان لأصحاب الديون أن يكلفوا المشتري بإبلاغ قيمة ما اشتراه إلى ثمن المثل و إكماله و أدائه للتركة فإن لم يفعل فسخوا البيع.

[1] آنست که میراث دهنده مساوات واجب رامیان ورثه خود نقض کند.

ketabton.com - The Digital Library

شخصی در مرض موت خود مالی را به کمتر از ثمن مثل فروخت، بعد از آن در حال مدیون بودن وفات کرد و متروکه مستغرق[1] به دین گردید، اصحاب دیون حق دارند که مشتری را به رساندن قیمت مالی که به ثمن مثل خریداری نموده است و به اکمال ثمن مثل و ادای آن به متروکهٔ متوفی مکلف سازند و هرگاه مشتری این عمل را انجام نداد، اصحاب دیون بیع را فسخ می توانند.

فصل ششم

در بیان حق بیع وفاء

مادهٔ (۳۹۶)

كما أن البائع وفاء له أن يرد الثمن و يأخذ المبيع، كذلك للمشتري أن يرد المبيع و يسترد الثمن.

همچنان که بایع در بیع وفاء میتواند پول را رد کند و مبیعه را باز گیرد , مشتری نیز میتواند مبیعه را رد کند و پول را از بایع اخذ نماید.

مادهٔ (۳۹۷)

ليس للبائع ولا للمشتري بيع مبيع الوفاء لشخص آخر.

بایع و مشتری هر دو حق ندارد مبیعه وفاء[2] را به شخص دیگر بفروشند.

---

[1] مال باقیمانده فقط قرض را پوره کرد.
[2] گروی های فعلی

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٣٩٨)

إذا شرط في بيع الوفاء أن يكون قدرٌ من منافع المبيع للمشتري صح ذلك. مثلاً لو تقاول البائع والمشتري وتراضيا على أن الكرم المبيع بيع وفاء تكون غلته مناصفة بين البائع والمشتري صح و لزم الوفاء بذلك على الوجه المشروح.

هرگاه در بيع وفا شرط گذاشته شود كه مقدارى از منافع مبيعه براى مشترى باشد اين عقد صحيح است.

مثلاً: اگر در ميان بايع و مشترى چنين قرار داد بعمل آيد كه عايدات باغ انگور مبيعه بيع وفا بين شان مناصفه باشد وفا به آن بروجه گفته شده لازم ميشود.

مادة (٣٩٩)

إذا كانت قيمة المال البيع بالوفاء مساوية للدين و هلك المال في يد المشتري سقط الدين في مقابلته.

هرگاه قيمت مال مبيعهٔ بيع وفا مساوى به دين باشد و مال مذكور در دست مشترى هلاک گردد، دين در مقابل آن ساقط ميشود.

مادة (٤٠٠)

إذا كانت قيمة المال المبيع ناقصة عن الدين و هلك المبيع في يد المشتري، سقط من الدين بقدر قيمته و استرد المشتري الباقي وأخذه من البائع.

ketabton.com - The Digital Library

اگر قیمت مال مبیعه کمتر از دین باشد و مال در دست مشتری هلاک شود به اندازه قیمت آن از دین ساقط میگردد و بقیه را مشتری از بایع مطالبه و اخذ کرده میتواند.

مادۀ (٤٠١)

إذا كانت قيمة المال المبيع وفاء زائدة عن مقدار الدين و هلك المبيع في يد المشتري سقط، من قيمته قدر ما يقابل الدين و ضمن المشتري الزيادة إن كان هلاكه بالتعدي و أما إن كان بلا تعد، فلا يلزم المشتري أداء تلك الزيادة.

اگر قیمت مال مبیعۀ به بیع وفاء از مقدار دین زأئد بود و مال در دست مشتری هلاک شد، از قیمت آن به آندازه ایکه در مقابل دین قرار دارد ساقط میشود. اگر هلاک مال به تقصیر و تعدی مشتری باشد، مشتری ضامن آن مقداری که از دین زائد است میشود و اگر بدون تقصیر مشتری باشد، اداء زیادت بر مشتری لازم نمیشود.

مادۀ (٤٠٢)

إذا مات أحد المتبائعين وفاء انتقل حق الفسخ للوارث.

اگر یکی از متبایعین بیع وفا وفات نمود حق فسخ بیع به وارث آنها انتقال می یابد.

مادۀ (٤٠٣)

ليس لسائر الغرماء التعرض للمبيع وفاء ما لم يستوف المشتري دينه.

در مبیعه بیع وفا تا زمانیکه مشتری حق خود را پوره نگیرد سایر غرما حق تعرض را ندارند.

ketabton.com - The Digital Library

الكتاب الثاني
في لإجارات
و يشتمل علي مقدمة و ثمانية أبواب

کتاب دوم
در باره اجاره ها بوده
که شامل یک مقدمه و هشت باب میباشد

ketabton.com - The Digital Library

مقدمه

در مورد اصطلاحات فقهی متعلق به اجاره

مادۀ (٤٠٤)

الأجرة: الكراء، أي بدل المنفعة، والإيجار المكاراة، هو الإعطاء بالكراء و الاستئجار الاكتراء.

اجرت: عبارت از کرایه یا بدل منفعت یک چیز، ایجار: عبارت از کرایه دادن چیزی و استئجار: عبارت از اجاره گرفتن چیزی میباشد.

مادۀ (٤٠٥)

الإجارة: في الغة بمعنى الأجرة و قد استعملت في معني الإيجار أيضاً. و في اصطلاح الفقهاء بمعنى بيع المنفعة المعلومة في مقابلة عوض معلوم.

اجاره در لغت بمعنی اجرت یا بدل منفعت بوده و گاهی در معنی ایجار یا کرایه دادن نیز استعمال میشود و در اصطلاح فقهاء بمعنی بیع منفعت معلوم در مقابل عوض معلوم میباشد.

مادۀ (٤٠٦)

الإجارة اللازمة: هي الإجارة الصحيحة العارية عن خيار العيب و خيار الشرط وخيار الرؤية وليس لأحد الطرفين فسخها بلا عذر.

ketabton.com - The Digital Library

اجاره لازمه عبارت از اجاره صحیح است که از خیار عیب, خیار شرط و خیار رؤیت عاری و خالی بوده که هیچ یک از طرفین بدون عذر، حق فسخ آنرا ندارند.

مادة (٤٠٧)

الإجارة المنجزة: إيجار معتبر من وقت العقد.

اجاره منجزه و نافذه: اجاره ایست که از وقت عقد دارای اعتبار میباشد.

مادة (٤٠٨)

الإجارة المضافة: إيجار معتبر من وقت معين مستقبل. مثلاً لو استؤجرت دار بكذا نقود لكذا مدة اعتباراً من أول الشهر الفلاني الآتي، تنعقد حال كونها إجارة مضافة.

اجاره مضافه اجاره ایست که از یک وقت معین مستقبل (آینده) اعتبار دارد مثلاً اگر شخصی منزلی را باینقدر پول و برای اینقدر مدت اعتبار از اول فلان ماه به اجاره گرفت، درینحال عقد اجاره بطور اجاره مضاف الی الوقت منعقد میگردد.

مادة (٤٠٩)

الآجر: هوالذي أعطى المأجور بالإجارة ويقال له أيضاً المكاري بضم الميم ومؤجر بكسر الجيم.

آجر کسیست که مال مأجور را به اجاره داده است که به وی مکاری (بضم میم) و موجر (بکسر جیم) نیز گفته میشود.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٤١٠)

المستأجر بكسر الجيم: هو الذي استأجر.

مستأجر بكسر جيم کسی است که چیزی را به اجاره گرفته است.

مادۀ (٤١١)

المأجور: هو الشيء الذي أعطي بالكراء ويقال له المؤجر والمستأجر بفتح الجيم.

مأجور عبارت از چیزیست که به اجاره داده شده است که آنرا موجر(بفتح جیم) و مستأجر (فتح جیم) نیز گفته میشود.

مادۀ (٤١٢)

المستأجر فيه بفتح الجيم: هو المال الذي سلمه المستأجر للأجير لأجل إيفاء العمل الذي التزمه بعقد الإجارة، كالثياب التي أعطيت للخياط أن يخيطها والحمولة التي أعطيت للحمال لينقلها.

مستأجر فیه (به فتح جیم) عبارت از مالیست که مستأجر آنرا بمنظور اجرای کاریکه بعقد اجاره بالای خود لازم گردانیده است، به مزدور تسلیم کرده است، مانند جامه ایکه بخاطر دوختن به خیاط تسلیم داده شده و یا باری که بمنظور انتقال به حمال داده شده است.

مادۀ (٤١٣)

الأجير: الذي آجر نفسه.

اجیر کسیست که خود را به اجاره داده است، (نیرو و توانایی خود را).

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٤١٤)

أجر المثل: هو الأجرة التي قدرتها أهل الخبرة الخالون عن الغرض.

اجر مثل: اجرتی است که اهل خبره بی غرض آنرا تعیین نموده باشد.

مادة (٤١٥)

الأجر المسمى: هو الأجرة التي ذكرت وتعينت وقت العقد.

اجر مسمی اجرتیست که در زمان عقد تعیین و تذکر داده شده باشد.

مادة (٤١٦)

الضمان: هو إعطاء مثل الشيء إن كان من المثليات و قيمته إن كان من القيميات.

ضمان عبارتست از اعطای مثل شی در اشیای مثلی و پرداخت قیمت آن در اشیای قیمی (قیمت دار).

مادة (٤١٧)

المعد للاستغلال: هو الشيء الذي أُعدّ و عُيِّنَ على أن يعطى بالكراء كالخان والدار و الحمام و الدكان من العقارات التي بينت أو اشتريت على أن تؤجر. و كذا كروسات الكراء و دواب المكارين و إيجار الشيء ثلاث سنين على التوالى دليل على كونه معداً للاستغلال والشيء الذي أنشأه أحد لنفسه يصير معداً للاستغلال بإعلامه الناس بكونه معداً للاستغلال.

ketabton.com - The Digital Library

معد للاستغلال (آماده بهره گیری) عبارت از چیزیست که برای اجاره دادن معین و آماده شده باشد مانند سرای, منزل, حمام و دکان از عقار هائیکه بمنظور کرایه دادن آباد و یا خریداری شده باشد.

و همچنان ظروف و چوکی ها و حیوانات کرایی و اجاره داده چیزی برای مدت سه سال متوالی، دلیل بر آنست که شی مذکور برای بهره گیری آماده میباشد و چیزی را که شخصی برای خود آباد نموده است، در صورتی معد للاستغلال قرار میگرد که آنرا بهمین منظور بمردم اعلام نماید.

مادة (٤١٨)

المسترضع هو الذي التزم ظئراً بالأجرة.

مسترضع (شیر دهنده) شخصیست که دادن شیر را در بدل اجرت بر خود لازم گردانیده است.

مادة (٤١٩)

المهايأة عبارة عن تقسيم المنافع، كإعطاء القرار على انتفاع أحد الشريكين سنة والآخر أخرى مناوبة في الدار المشتركة مناصفة مثلاً.

مهایاة عبارت از تقسیم منافع است که دو شریک بطور متناوب بین خود معین نموده باشند مانند قرار گذاشتن یا به توافق رسیدن دو شریک مبنی بر انتفاع یکی از شریکین از منزل مشترک در سال اول و استفاده شریک دوم در سال دیگر از همان منزل بطور متناوب.

ketabton.com - The Digital Library

باب اول

در بيان ضوابط عمومى

مادة (٤٢٠)

المعقود عليه في الإجارة هي المنفعة.

معقود عليه در عقد اجاره منفعت شى ميباشد.

مادة (٤٢١)

الإجارة باعتبار المعقود عليه على نـــوعين: النـــوع الأول عقـــد الإجارة الوارد على منافع الأعيان و يقال للشيء المـــؤجر عـــين المأجور و عين المستأجر أيضاً.

و هذا النوع ينقسم إلى ثلاثة أقسام.

القسم الأول: إجارة العقار كإيجار الدور والأراضي.

القسم الثاني: إجارة العروض كإيجار الملابس والأواني.

القسم الثالث: إجارة الدواب.

النوع الثاني: عقد الإجارة الوارد على العمل و هنـــا يقـــال للمأجور أجير.

ketabton.com - The Digital Library

كاستئجار الخدمة والعملة و استئجار أرباب الحرف والصنائع هو من هذا القبيل حيث أنه إعطاء السعلة للخياط.مثلاً ليخيط ثوبـــاً يصير إجارة على العمل كما أن استخياط الثوب على أن السلعة من عند الخياط استصناع.

اجاره به اعتبار معقود علیه بر دو قسم است:

نوع اول: عقد اجاره وارده بر منافع اعیان است که شی اجاره داده شده را (عین مأجور) و (عین مستأجر) نیز گفته میشود و این نوع اجاره در ذات خود به سه قسم تقسیم میگردد:

قسمت اول: اجاره عقار مانند اجاره منازل و اراضی

قسمت دوم: اجاره عروض و اجناس غیر عقاری مانند اجاره ملابس و ظروف.

قسمت سوم: اجاره حیوانات.

نوع دوم: عقد اجاره وارد بر عمل و کار شخص است که درین نوع عقد اجاره، مأجور یا چیز به اجاره داده شده را (اجیر) گفته میشود. مانند به اجاره گرفتن خدمتگاران و کارگران، که اجاره گرفتن اهل کسب وصنعت نیز از همین قبیل اجاره میباشد. چنانچه سپردن پارچه لباس به خیاط جهت خیاطی کردن، در واقع اجاره عمل میشود. همانطوریکه تقاضای دوختن لباسی از خیاط در حالیکه تکه آن از خود خیاط باشد، در واقع استصناع (تقاضای جور کردن چیزی از کسی در مقابل عوض) میباشد.

مادة (٤٢٢)

الأجير على قسمين:

القسم الأول: هو الأجير الخاص الذي استؤجر على أن يعمل للمستأجر فقط كالخادم والمؤظف.

ketabton.com - The Digital Library

القسم الثاني: و هو الأجير المشترك الذي ليس بمقيد بشرط أن لا يعمل لغير المستأجر كالحمال والدلال والخياط والساعاتي والصائغ و أصحاب كروسات الكراء و أصحاب الزوارق الذي هم يكارون في الشوارع والموانئ.

فإن كلاً من هؤلاء أجير مشترك لايختص بشخص واحد وله أن يعمل لكل أحد. لكنه لو استؤجر أحد هولاء على أن يعمل للمستأجر إلى وقت معين يكون أجيراً خاصاً في مدة ذلك الوقت. و كذلك لو استؤجر حمال أو ذوكروسة أو ذو زورق إلى محل معين بشرط أن يكون مخصوصاً بالمستأجر و أن لايعمل لغيره فإنه أجير خاص إلى أن يصل إلى ذلك المحل.

اجير به دو قسم است: قسم اول عبارت از اجير خاص است كه فقط بمنظور كار به مستأجر استخدام می شود مانند خادم و وظيفه دار.

قسم دوم عبارت از أجير مشتركی است كه مقيد به اينكه غير از مستأجر برای ديگری كار نكند نميباشد مانند حمال، دلال، ساعت ساز، رنگريز و مالكين وسايل باربری كه در جاده ها و بنادر به كرايه كار ميكنند زيرا تمام همچو اشخاص اجير مشترک بوده و به شخص واحد اختصاص ندارد بلكه حق دارد برای هر كس كار كند، اما اگر يكی از آن ها چنين استخدام شود كه تا وقت معين برای مستأجر كار نمايد، در خلال همين مدت اجير خاص ميباشد. همچنان اگر يک حمال و يا يک قايق دار، تايكجای معين بطور اختصاص (دربست) اجاره گرفته شود، و شرط گذاشته شود كه برای ديگری كارنكند، چنين فرد تارسيدن به محل معينه، اجير خاص ميباشد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٤٢٣)

كما جاز أن يكون مستأجر أجير الخاص شخصاً و احداً كـــذلك يجوز أن يكون الأشخاص المتعددة الذين هم في حكـــم شـــخص واحد مستأجري اجير خاص، بناء عليه لو استأجر أهل القريـــة راعياً على أن يكون مخصوصاً بهم بعقد واحد يكون الراعي أجيراً خاصاً. ولكن لو جوزوا أن يرعى دواب غيرهم، كان حينئذ ذلك الراعي أجيراً مشتركاً.

چنانکه مستأجر اجير خاص شخص واحد شده ميتواند همچنان اشخاص متعدديکه درحکم شخص واحد ميباشند، ميتوانند مستاجر اجير خاص قرار گرند، بناءً اگر آهالی يک قريه چوپانی را بعقد واحد به اجاره بگيرند، چوپان اجير خاص ميباشد. اما اگر چنين تجويز کنندکه حيوانات ديگران را نيز بچراند در آنصورت چوپان مذکور اجير مشترک ميباشد.

مادة (٤٢٤)

الأجير المشترك لايستحق الأجرة إلا بالعمل.

اجير مشترک جز به آنجام کار، مستحق اجرت نميگردد.

مادة (٤٢٥)

الأجير الخاص يستحق الأجرة إذا كان في مدة الإجارة حاضـــراً للعمل ولايشترط عمله بالفعل. لكن ليس له أن يمتنع عن العمل و إذا امتنع، لايستحق الأجرة.

ketabton.com - The Digital Library

در صورتیکه اجیر خاص در مدت اجاره بالای کار خود حاضر باشد, مستحق اجرت میشود وعمل بالفعل آن شرط نیست، لکن حق ندارد تا از کار امتناع ورزد و اگر از کار امتناع بعمل آورد، مستحق اجرت نمیشود.

مادۀ (٤٢٦)

من استحق منفعة معينة بعقد الإجارة له أن يستوفي عينها أو مثلها أو مادونها ولكن ليس له أن يستوفي مافوقها. مثلاً لو استأجر الحداد حانوتاً على أن يعمل فيه صنعة الحدادة كان له أن يعمل فيه صنعة مساوية في المضرة لصنعة الحداد. ولكن ليس لمن استأجر حانوتاً للعطارة أن يعمل فيه صنعة الحدادة.

کسیکه به عقد اجاره منفعت معینی را مستحق شود حق دارد که عین همان منفعت یا مثل آن یاکمتر از آنرا استیفاء نماید اما حق ندارد بالاتر از آنرامطالبه نماید.

مثلاً: اگر آهنگری دکانی را برای اینکه در آنجا پیشه آهنگری را انجام میدهد به اجاره گیرد، حق دارد که در آن حرفه دیگری را که در ضرر رسانی به ساختمان، با پیشه آهنگری مساوی باشد، نیز پیش برد. اما کسیکه دکانی را بمنظور عطاری به اجاره میگیرد، حق ندارد که در آن حرفه آهنگری را انجام دهد.

مادۀ (٤٢٧)

كل ما يختلف باختلاف المستعملين يعتبر فيه التقييد. مثلاً لو استكرى أحد لركوبه دابة ليس له أن يركبها غيره.

هر چیزییکه با تفاوت استعمال کنندگان تفاوت یابد، تقیید در آن اعتبار داده میشود.

ketabton.com - The Digital Library

مثلاً: اگر شخصی بخاطر سوار شدن دا به ای را به کرایه میگیرد، حق ندارد شخص دیگری را سوار کند.

مادة (٤٢٨)

كل مالايختلف باختلاف المستعملين فالتقييد فيه لغو. مثلاً لو استأجر أحد داراً على أن يسكنها، له أن يسكن غيره فيها.

هر چیزیکه با تفاوت استعمال کنندگان تفاوت نکند تقید در آن لغو میابشد. مثلاً: اگر کسی منزلی را جهت سکونت خویش به اجاره گیرد میتواند به جای خود شخصی دیگری را ساکن سازد.

مادة (٤٢٩)

للمالك أن يؤجر حصته الشائعة من الدار المشتركة لشريكه سواء كانت قابلة للقسمة أو لم تكن و ليس له أن يؤجرها لغيره. ولكن بعد المهايأة له أن يؤجر نوبته للغير.

مالک و شریک یک خانه میتواند سهم مشاع خود را از منزل مشترک به شریک خود اجاره دهد, خواه قابل تقسیم باشد یا نباشد، البته حق ندارد که برای غیر شریکش آنرا اجاره دهد ولی بعد از تقسیم منافع آن بطور نوبتی، حق دارد نوبت خود را به دیگری اجاره دهد.

مادة (٤٣٠)

الشيوع الطارئ لايفسد عقد الإجارة. مثلاً لو آجر أحد داره ثم ظهر لنصفها مستحق، تبقى الإجارة في نصفها الآخر الشائع.

ketabton.com - The Digital Library

جهالت عارضی عقد اجاره را فاسد نمی سازد. مثلاً: اگر شخصی منزل خود را به اجاره دهد و بعداً نصف آن به استحقاق برده شود، اجاره در نیم دیگر آن شایعاً باقی میماند.

مادۀ (٤٣١)

يجوز للشركين أن يؤاجرا مالهما المشترك لآخر معاً.

برای دو نفر شریک جایز است که مال مشترک شانرا یکجا بدیگری اجاره دهند.

مادۀ (٤٣٢)

يجوز إيجار شيء واحد لشخصين و كل منهما لو أعطى من الأجرة مقداراً ما ترتب على حصته لم يطالب بأجرة حصة الآخر ما لم يكن كفيلاً له.

اجاره دادن یک چیز برای دو نفر جایز است. وهر یکی از آندو اگر مقداری از اجرت را که به سهم وی مرتب گردیده بپردازد، اجاره دهنده نمیتواند تا اینکه یکی کفیل دیگری نباشد، اجرت سهم دیگر را از او مطالبه کند.

ketabton.com - The Digital Library

باب دوم

در بيان مسايل متعلق به اجرت است

كه مشتمل بر چهار فصل ميباشد

فصل اول

در بيان مسايل مربوط به ركن اجاره

مادۀ (٤٣٣)

تنعقد الإجارة بالإيجاب والقبول كالبيع.

اجاره مانند بيع با ايجاب و قبول انعقاد می يابد.

مادۀ (٤٣٤)

الإيجاب والقبول في الإجارة: هو عبارة عن الكلمات التي تستعمل لعقد الإجارة كأجرت و كريت و استأجرت و قبلت.

ايجاب و قبول در عقد اجاره عبارت از كلماتی است كه بمنظور عقد اجاره استعمال ميشود مانند: اجاره دادم، كرايه دادم، به اجاره گرفتم قبول كردم.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٤٣٥)

الإجارة: كالبيع أيضاً تنعقد بصيغة الماضي و لاتنعقد بصيغة المستقبل. مثلاً لو قال أحد سأوجر. و قال الآخر استأجرت أو قال أحد آجر و قال الآخر آجرت، فعلى كلتا الصورتين لاتنعقد الإجارة.

اجاره نيز مانند بيع، به صيغه ماضى منعقد ميگردد و به صيغه مستقبل انعقاد نمى يابد.

مثلاً شخصى گويد: اجاره خواهم داد و ديگرى گويد قبول كردم (اجاره گرفتم) يا يكى بگويد من اجاره ميدهم و ديگرى گويد: به اجاره گرفتم، در هر دو حالت اجاره منعقد نميشود.

مادة (٤٣٦)

كما أن الإجارة تنعقد بالمشافهة كذلك تنعقد بالمكاتبة وإشارة الأخرس المعروفة.

همانگونه كه اجاره به مشافهه و گفتار زبانى منعقد ميگردد، به مكاتبه و اشاره معلومه و معروفه اخرس (گنگ) نيز انعقاد مى يابد.

مادة (٤٣٧)

تنعقد الإجارة بالتعاطي أيضاً كالركوب في باخرة المسافرين وزوارق الموانى ودواب الكراء من دون مقاولة فإن كانت الأجرة معلومة أعطيت وإلا فأجرة المثل.

ketabton.com - The Digital Library

اجاره به تعاطی (داد و گرفت عملی) مانند سوار شدن در کشتی بزرگ ماشینی یا قایق های بنادر و دواب کرائی بدون مقاوله وگفتگوی لفظی نیز منعقد میگردد. پس اگر کرایه معین باشد، پرداخته شود و در غیر آن اجرت مثل لازم است.

مادۀ (٤٣٨)

السكوت في الإجارة يعد قبولا ورضى. مثلاً: لو استأجر رجل حانوتاً في الشهر بخمسين قرشا وبعد أن سكن مدة أشهر أتى الآجر في رأس شهرٍ و قال إن رضيت بستين قرشاً فاسكن و إلا فاخرج وردّه المستأجر و قال لم أرض و استمر ساكناً، يلزمه خمسون قرشاً كما في السابق. و إن لم يقل شيئاً ولم يخرج من الحانوت و استمر ساكناً يلزمه إعطاء ستين قرشاً. كذلك لو قال صاحب الحانوت مائة قرش و قال المستأجر ثمانين و أبقى المالك المستأجر و بقي هوساكناً، أيضاً يلزمه ثمانون ولو أصرّ الطرفان على كلامهما و استمر المستأجر ساكناً يلزمه أجرة المثل.

سکوت در اجاره قبول و رضا محسوب میگردد. مثلاً: اگر شخصی دکانی را در یکماه به پنجاه قرش اجاره گیرد و بعد از آنکه مدت یکماه سکونت نمود، اجاره دهنده در اول ماه بیاید و بگوید که اگر به شصت قرش راضی هستی، اینجا سکونت کن در غیر آن بیرون شو، مستأجر آنرا رد نموده وگفت: راضی نیستم و به بود و باش خود ادامه داد، مانند سابق پنجاه قرش بروی لازم میشود و اگر چیزی نگفت و از دکان بیرون نشد و در آنجا سکونت خود را ادامه داد، پرداخت شصت قرش بالای وی لازم میگردد.

همچنان اگر مالک دکان صد قرش و مستأجر هشتاد قرش گوید و مالک کرایه نشین را گذاشت و او همچنان در آن جا ساکن ماند، بالای وی هشتاد

ketabton.com - The Digital Library

قرش لازم میشود واگر طرفین به سخنان شان دوام دادند و مستأجر به بودنش ادامه بخشید درین حالت اجرت مثل لازم میگردد.

مادۀ (٤٣٩)

لو تقاولا بعد العقد على تبديل البدل أو تزييده أوتنزيله يعتبر العقد الثاني.

اگر بعد از عقد پیرامون تبدیل بدل اجاره یا تزیید یا تنزیل آن مقاوله وگفتگو نمودند، عقد ثانی مدار اعتبار است.

مادۀ (٤٤٠)

الإجارة المضافة صحيحة و تلزم قبل حلول وقتها. بناء عليه ليس لأحد العاقدين فسخ الإجارة بمجرد قوله ما آن وقتها. (انظر الماده ٨٣).

اجاره مضافه الی الوقت صحیح است و قبل از حلول وقت معینه آن لازم میشود. بناءً هیچ یک از عاقدین حق فسخ اجاره را به مجرد قول خود در حالیکه وقت آن فرا نرسیده است، ندارد، به مادۀ (٨٣) رجوع شود.

مادۀ (٤٤١)

الإجارة بعد ما انعقدت صحيحة، لايسوغ للآجر فسخها بمجرد ضم الخارج على الأجرة. لكن لو آجر الوصي أو المتولي عقار اليتيم أو الوقف بأنقص من أجر المثل تكون الإجارة فاسدة و يلزم أجر المثل.

ketabton.com - The Digital Library

اجاره بعد از آنکه بصورت صحیح انعقاد یابد به مجرد انضمام شئ خارج از اجرت فسخ آن برای اجاره دهنده جایز نیست. اما اگر وصی یا متولی عقار یتیم یا وقف یکی ازین اموال را به کمتر از اجرت مثل به اجاره دهد، اجاره فاسد بوده اجرت مثل لازم میشود.

مادة (٤٤٢)

لو ملك المستأجر عين المأجور بإرث أو هبة يزول حكم الإجارة.

اگر مستأجر بسبب ارث یا هبه عین مأجور یا مال اجاره شده را مالک شود حکم اجاره زایل میگردد.

مادة (٤٤٣)

لو حدث عذر مانع لإجراء موجب العقد تنفسخ الإجارة. مثلاً لو استأجر طباخاً للعرس و مات أحد الزوجين تنفسخ الإجارة. وكذلك من كان في سِنِّه ألمَ وقاول الطبيب على إخراجه بخمسين قرشاً ثم زال الألم بنفسه تنفسخ الإجارة. و كذلك تنفسخ الإجارة بوفاة الصبي أو الظئر ولا تنفسخ بوفاة المسترضع.

اگر عذری حادث شود که مانع اجرای موجب عقد اجاره گردد، اجاره فسخ میشود. مثلاً: اگر طباخی جهت تهیه غذای عروسی استخدام و اجاره گردد و یکی از زوجین وفات نماید، اجاره فسخ میشود.

همچنانست کسیکه به دندان او درد باشد و با طبیبی گفتگو و قرار داد نماید که در بدل پرداخت پنجاه قرش دندان وی رابکشد، بعداً درد خود بخود زایل شود، اجاره فسخ میگردد. به همین ترتیب اجاره به وفات کودک شیر خوار یا دایه فسخ میشود و بوفات مسترضع فسخ نمیگردد.

ketabton.com - The Digital Library

فصل دوم

در بيان شروط انعقاد اجاره و نفاذ آن

مادة (٤٤٤)

يشترط في انعقاد الإجارة أهلية العاقدين يعني كونهما عاقلين مميزين.

در انعقاد اجاره اهليت عاقدين يعنى عاقل و ممیز بودن شان شرط ميباشد.

مادة (٤٤٥)

يشترط موافقة الإيجاب والقبول و اتحاد مجلس العقد في الإجارة كما في البيع.

موافقه ايجاب و قبول و اتحاد مجلس عقد در اجاره شرط ميباشد چنانچه در بيع چنين است.

مادة (٤٤٦)

يلزم أن يكون الآجر متصرفاً بما يؤجره أو وكيل المتصرف أو وَلِيِّهِ أو وصيه.

لازم است كه اجاره دهنده در چيزيكه به اجاره ميدهد دارای تصرف باشد يا وكيل متصرف يا ولی و يا وصی او باشد.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٤٤٧)

تنعقد إجارة الفضولي موقوفة على إجازة المتصرف. و إن كان المتصرف صغيراً أو مجنوناً و كانت الأجرة أجرة المثل تنعقد إجارة الفضولي موقوفة على إجازة وليه أو وصيه. لكن يشترط في صحة الإجازة قيام و بقاء أربعة أشياء: العاقدين و المال المعقود عليه و بدل الإجارة إن كان من العروض و إذا عدم أحد هؤلاء فلا تصح الإجارة.

انعقاد اجاره فضولی موقوف به اجازه شخص تصرف کننده میباشد. و اگر خود شخص دارنده حق تصرف خورد سال یا مجنون باشد و اجرت در نظر گرفته شده اجرت مثل باشد، درینصورت انعقاد اجاره فضولی موقوف به اجازه ولی یا وصی آن میباشد، لکن در صحت این اجاره قیام و بقا چهار چیز شرط میباشد. عاقدین مال معقود علیه و بدل اجاره اگر از جمله عروض و اموال بوده باشد و اگر یکی از ان ها معدوم گردد اجاره صحیح نمیشود.

فصل سوم

در بیان شروط صحت اجاره

مادۀ (٤٤٨)

يشترط في صحة الإجارة رضاء العاقدين.

در صحت اجاره رضای عاقدین شرط میباشد.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٤٤٩)

يلزم تعيين المأجور بناءً عليه لايصح إيجار أحد الحانوتين من دون تعيين أو تخيير.

تعيين مأجور يا آنچه به اجاره داده ميشود لازم است. بناءً اجاره دادن يكى از دو دوكان بدون تعيين و يا تخير صحيح نميباشد.

مادۀ (٤٥٠)

يشترط أن تكون الأجرة معلومة.

شرط است كه اجرت معلوم باشد.

مادۀ (٤٥١)

يشترط في الإجارة أن تكون المنفعة معلومة بوجه يكـــون مانعـــاً للمنازعة.

در اجاره شرط است كه منفعت معلوم باشد بنحويكه مانع منازعه گردد.

مادۀ (٤٥٢)

المنفعة تكون معلومة ببيان مدة الإجارة في أمثال الدار والحانوت و الظئر.

منفعت به بيان مدت اجاره در امثال منزل, دكاكين و دايه معلوم ميباشد.

مادۀ (٤٥٣)

يلزم عند استئجار الدابة تعيين المنفعة بكونها للركوب أو للحمل أو إركاب من شاء على التعميم مع بيان المسافة أو مدة الإجارة.

ketabton.com - The Digital Library

هنگام استئجار (اجاره گرفتن) یک چارپای، تعین منفعت اعم از اینکه برای سوار شدن است یا برای بار بردن و یا سوار کردن هر که را خواست بطور عموم، با بیان مسافه یا مدت اجاره لازم می باشد.

مادة (٤٥٤)

يلزم في استجأر الأراضي بيان كونها لأي شيء استؤجرت مع تعيين المدة فإن كانت للزرع يلزم بيان ما يزرع فيها أو تخيير المستأجر بأن يزرع ماشاء على التعميم.

در استئجار اراضی بیان اینکه برای چه کاری به اجاره گرفته شده، با تعیین مدت لازم می باشد. پس اگر برای زراعت باشد، بیان چیزیکه در آن زرع می گردد و یا تخییر (اختیار دادن) مستأجر به اینکه بصورت عام هر چه بخواهد زرع کند، لازم است.

مادة (٤٥٥)

تكون المنفعة معلومة في استئجار أهل الصنعة ببيان العمل يعني بتعيين ما يعمل الأجير أو تعيين كيفية عمله. فإذا أريد صبغ الثياب، يلزم إرائتها للصباغ أو بيان لونها و إعلام رقتها مثلاً.

در استئجار اهل حرفه وکسب منفعت با بیان عمل یعني تعیین کاریکه اجیر انجام میدهد یا تعیین کیفیت کار آن، معلوم میگردد پس اگر رنگ کردن یک جامه مطلوب باشد، مثلاً ارائه آن به رنگریز، بیان رنگ و اعلام نازکي آن لازم است.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٤٥٦)

تكون المنفعة معلومة في نقل الأشياء بالإشارة و بتعيين المحل الذي ينقل إليه. مثلاً لو قيل للحمال انقل هذا الحمل إلى المحل الفـــلاني تكون المنفعة معلومة لكون الحمل مشاهدا والمسافة معلومة.

منفعت در انتقال اشياء بسبب اشاره و با تعيين محليكه بدانجا انتقال صورت ميگيرد، معلوم ميباشد.

مثلاً اگر به حمال گفته شود كه اين محموله را تا محل فلان شخص انتقال بده، نسبت اينكه محموله ديده شده و مسافه معلوم است، منفعت معلوم ميباشد.

مادة (٤٥٧)

يشترط أن تكون المنفعة مقدورة الاستيفاء. بناء عليه لايصح إيجار الدابة الفارة.

شرط است كه منفعت قابل استيفاء و قابل دسترسى باشد، بناءً اجاره حيوان گريزى صحيح نميشود.

ketabton.com - The Digital Library

فصل چهارم

در بيان فساد اجاره و بطلان آن

مادة (٤٥٨)

تبطل الإجارة إذا لم يوجد أحد شروطها، مثلاً إيجار المجنون والصبي غير المميز كاستئجارهما باطل، لكن لاتنفسخ الإجارة بجنون الآجر بعد انعقاد ها.

اگر يكى از شروط اجاره موجود نگردد، اجاره باطل ميشود. مثلاً اجاره دادن مجنون و صبى غير مميز چيزى را مانند اجاره گرفتن آنها باطل است اما اجاره به جنون آجر (اجاره دهنده) بعد از انعقاد عقد، فسخ نميگردد.

مادة (٤٥٩)

لايلزم الأجرة في الإجارة الباطلة بالاستعمال لكن يلزم أجر المثل إن كان المأجور مال الوقف أو اليتيم والمجنون في حكم اليتيم.

اجرت در اجاره باطله به سبب استعمال و استفاده شيئ لازم نميشود اما اگر مأجور مال وقف يا مال يتيم باشد، اجرت مثل لازم ميگردد ومجنون درين مسئله در حكم يتيم است.

مادة (٤٦٠)

تفسد الإجارة لو وجدت شروط انعقادها ولم يوجد أحد شروط الصحة.

ketabton.com - The Digital Library

اگر شروط انعقاد اجاره موجود شود ولی یکی از شروط صحت آن موجود نباشد، اجاره فاسد میشود.

مادۀ (٤٦١)

الإجارة الفاسدة نافذة لكن الآجر يملك في الإجارة أجر المثل ولا يملك الأجر المسمى.

اجاره فاسده نافذ است. لکن اجاره دهنده در آن، مالک اجرت مثل میگردد نه اجرت مسمی.

مادۀ (٤٦٢)

فساد الإجارة ينشأ بعضه عن كون البدل مجهولاً وبعضه عن فقدان شرائط الإجارة. ففي الصورة الأولى يلزم أجر المثل بالغاً ما بلغ و في الصورة الثانية يلزم أجر المثل بشرط أن لايتجاوز المسمى.

فساد اجاره بعضاً از مجهول بودن عوض و بدل اجاره و بعضاً از فقدان شرأیط اجاره ایجاد می گردد. بناءً در صورت اول اجرت مثل بهر اندازه ایکه باشد لازم میشود و در صورت دوم اجرت مثل لازم میگردد بشرطیکه از مقدار مسمی تجاوز نکند.

ketabton.com - The Digital Library

باب سوم

در بيان مسائليكه متعلق به اجرت ميباشد وشامل سه فصل است

فصل اول

در بدل اجاره

مادۀ (٤٦٣)

ماصلح أن يكون بدلا في البيع، يصلح أن يكون بدلا في الإجارة. ويجوز أن يكون بدلاً في الإجارة الشيء الذي لم يصلح أن يكون ثمناً في البيع. مثلاً يجوز أن يستأجر بستان في مقابلة ركوب دابة أو سكنى دار.

آنچه كه صلاحيت وقابليت عوض شدن را در بيع داشته باشد، صلاحيت و قابليت عوض واقع شدن در اجاره را دارد. و آنچه صلاحيت ثمن بودن در بيع را نداشته باشد، جايز است كه بدل اجاره قرار گيرد.

مثلاً جواز دارد كه باغی در مقابل ركوب حيوان يا سكونت در خانه، به اجاره گرفته شود.

مادۀ (٤٦٤)

بدل الإجارة يكون معلوماً بتعيين مقداره إن كان نقداً كثمن المبيع.

ketabton.com - The Digital Library

بدل اجاره مانند ثمن مبيع، اگر پول نقد باشد به تعيين مقدار آن معلوم ميگردد.

مادة (٤٦٥)

يلزم بيان مقدار بدل الإجارة ووصفه إن كان من العـــروض أو المكيلات أو الموزونات أو العدديات المتقاربة.

ويلزم تسليم مايحتاج إلى الحمل والمؤونة في المحل الـــذي شـــرط تسليمه فيه. وإن لم يبين مكان التسليم فالمأجور إن كان عقـــارا يسلم في المحل الذي هو فيه. وإن كان عملا ففـــي محـــل عمـــل الأجير. وإن كان حمولة ففي مكان لزوم الأجرة. وأما في الأشياء التي ليست محتاجة إلى الحمل والمؤنة ففي المحـــل الـــذي يختـــار للتسليم.

بدل اجاره اگر از نوع عروض و اموال، يا مكيلات يا موزونات و يا هم عدديات باهم متقارب باشد، بيان مقدار و وصف آن، لازم و ضرورى ميباشد. آنچه در پروسه تسليم دهى اش به بارگيرى و تحمل نوع مشقت ومصرف احتياج دارد، لازم است تا در محل مشروط تسليم داده شود. هرگاه جاى تسليم دهى بيان نشده باشد در صورتيكه مأجور (مال اجاره داده شده) عقار باشد، در محليكه عقار واقع است تسليم داده شود و اگر مأجور كار باشد، در محل كار اجير و اگر مأجور با (محموله) باشد، در لزوم اجرت ايجاب ميكند، تسليم داده ميشود. و اما اشياى كه به انتقال و مصارف محتاج نباشد در محلى كه براى تسليم دهى مختار و مورد پسنداست، تسليم داده ميشود.

ketabton.com - The Digital Library

فصل دوم

در بيان مسايل مربوط به لزوم اجرت واستحقاق آن

مادۀ (٤٦٦)

لاتلزم الأجرة بالعقد المطلق يعني لايلزم تسليم بـــدل الإجـــارة بمجرد انعقادها حالاً.

اجرت به عقد مطلق لازم نميشود يعنى تسليم بدل اجاره بمجرد انعقاد آن بطور حالى و آنى لازم نميگردد.

مادۀ (٤٦٧)

تلزم الأجرة بالتعجيل يعني لوسلم المستأجر الأجرة نقداً ملكهـــا الآجر وليس للمستأجر استردادها.

اجرت به تعجيل لازم ميشود يعنى اگر مستأجر اجرت را نقداً بپردازد، آجر آنرا مالک ميگردد و مستأجر حق استرداد آنرا ندارد.

مادۀ (٤٦٨)

تلزم الأجرة بشرط التعجيل، يعني لو شرط كون الأجرة معجّلـــة يلزم المستأجرتسليمها إن كان عقد الإجارة وارداً على الأعيان أو على العمل. ففي الصورة الأولى للآجر أن يمتنـــع عـــن تـــسليم المأجور. وفي الصورة الثانية للأجير أن يمتنع عـــن العمـــل إلى أن

ketabton.com - The Digital Library

يستوفيا الأجرة. وعلى كلتا الصورتين لهما طالبة الأجرة نقـــدا. فإن امتنع المستأجر عن الإيفاء فلهما فسخ الإجارة.

اجرت به شرط تعجيل لازم ميشود يعنى اگر اجاره وارد بر اعيان يا بركار باشد و معجل بودن اجرت شرط گرديده بود، تسليم آن بالاى مستأجر لازم ميگردد. پس در صورت اول (مأجور از اعيان باشد) اجاره دهنده حق دارد كه از تسليم مأجور امتناع ورزد و درحالت دوم اجير حق دارد كه تا زمان استيفاى اجرت از كار امتناع بياورد.

و در هر دو صورت، هر دو حق دارند تا اجرت را نقداً مطالبه كنند. واگر مستأجر از اداء آن امتناع بعمل آورد، درينصورت ايشان حق فسخ اجاره را دارند.

مادة (٤٦٩)

تلزم الأجرة باستيفاء المنفعة. مثلاً لو استأجر أحد دابة ليركبها إلى محل ثم ركبها ووصل إلى ذلك المحل، يستحق آجرها الأجرة.

اجرت به استيفاء منفعت لازم ميشود. مثلاً: اگر شخصى دابه اى را بمنظور سوار شدن تا محلى به اجاره گيرد سپس بدان سوار شده و به آن محل رسيد، اجاره دهنده مستحق اجرت ميگردد.

مادة (٤٧٠)

تلزم الأجرة أيضاً في الإجارة الصحيحة بالاقتدار على اســـتيفاء المنفعة. مثلاً لو استأجر أحد داراً بإجارة صحيحة فبعد قبـــضها يلزمه إعطاء الأجرة وإن لم يسكنها.

ketabton.com - The Digital Library

همچنان لازم میگردد أجرةف در اجارة صحیحة به مجرد قدرت یافتن براستیفاء منفعت. مثلا: اگر شخصی منزلی را به اجاره صحیح اجاره گرفت، بعد از قبض آن، پرداخت اجرت بالایش لازم میشود،گرچه در آن سکونت هم نکرده باشد.

مادة (٤٧١)

لايكفي في الإجارة الفاسدة التمكن من استيفاء المنفعة، ولاتلـــزم الأجرة إن لم يحصل الانتفاع حقيقة.

در اجاره فاسده تمکن استیفای منفعت برای لزوم اجرت کافی نبوده و تا زمان حصول حقیقی منفعت، اجرت لازم نمیشود.

مادة (٤٧٢)

من استعمل مال غيره بدون عقد وبلا إذنه فـــإن كـــان معـــدّاً للاستغلال، تلزمه أجرة المثل إلا فلا. لكن لو استعمله بعد مطالبة صاحب المال الأجرة وإن لم يكن معدّاً للاستغلال، يلزمه إعطـــاء الأجرة. لأنه باستعماله في هذا الحال يكون راضياً باعطاء الأجرة.

کسیکه مال دیگری را بدون عقد و بدون اجازه آن استعمال نماید، پس اگر برای انتفاع آماده باشد، اجرت مثل بر وی لازم میگردد و در غیر آن چیزی بالایش لازم نمیگردد.

اما اگر آنرا بعد از مطالبه اجرت از طرف صاحب مال، مورد استفاده قرار داده باشد، درین صورت اگر آماده بهره برداری هم نباشد اجرت مال مذکور بالایش لازم میشود. زیرا با استفاده از آن درین حال، به دادن أجرت راضی شده است.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٤٧٣)

يعتبر و يراعى كل ما اشترط العاقدان في تعجيل الأجرة وتأجيلها.

هر آنچه را که عاقدين در تعجيل و تأجيل اجرت شرط گذاشته اند، قابل اعتبار و قابل رعايت ميباشد.

مادة (٤٧٤)

إذا شرط تأجيل البدل يلزم على الآجر تسليم المأجور وعلى الأجير إيفاء العمل. والأجرة لاتلزم إلا بعد انقضاء المدة التي شرطت.

هرگاه تأجيل بدل شرط شده باشد، بر اجاره دهنده تسليم مأجور و بر اجير ايفاء عمل لازم است. واجرت جز بعد از انقضاء مدتيکه شرط گردانيده شده است، لازم نميشود.

مادة (٤٧٥)

يلزم الآجر أولاً تسليم المأجور وعلى الأجير إيفاء العمل في الإجارة المطلقة التي عقدت من دون شرط التعجيل والتأجيل على كل حال يعني إن كان عقد الإجارة على منافع الأعيان أو على العمل.

بر آجر نخست تسليم مأجور لازم ميشود همچنان در اجاره مطلقيکه بدون شرط تعجيل و تأجيل عقد شده باشد اجراى عمل بالاى اجير در هر حال لازم است خواه عقد اجاره بر منافع اعيان باشد يا بر عمل.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٤٧٦)

إذا كانت الأجرة موقوتة لوقت معين كالشهرية أو السنوية مـــثلاً يلزم إيفاؤها عند إنقضاء ذلك الوقت.

اگر پرداخت اجرت مؤقت بوقت معين باشد. مثلاً: ماهانه يا سالانه، ايفای آن با انقضای وقت موعود لازم ميگردد.

مادة (٤٧٧)

تسليم المأجور شرط في لزوم الأجرة. يعني تلزم الأجرة اعتباراً من وقت التسليم. فعلى هذا ليس للآجر مطالبة أجرة مدة مـــضت قبل التسليم. و إن انقضت مدة الإجارة قبل التسليم لايـــستحق الآجر شيئاً من الأجرة.

تسليم مأجور يا شيئ مورد اجاره شرط لزوم اجرت است يعنى لزوم اجرت از وقت تسليم شيئ اجاره داده شده اعتبار دارد. بناءً اجاره دهنده حق مطالبه احرت مدت قبل از تسليم را ندارد و اگر قبل از تسليم نمودن شيئ مورد اجاره مدت اجاره منقضى شود، اجاره دهنده مستحق هيچ نوع اجرت نمى گردد.

مادة (٤٧٨)

لو فات الانتفاع بالمأجور بالكلية سقطت الأجرة. مثلاً لو احتاج الحمام إلى التعمير و تعطل في أثناء تعميره تسقط حصة تلك المدة من الأجرة و كذلك لو انقطع ماء الرحى و تعطلـــت، يـــسقط الأجر اعتباراً من وقت انقطاع الماء.

ولكن لو انتفع المستأجر بغير صورة الطحن من بيـــت الرحـــى يلزمه إعطاء ما أصاب حصته ذلك الانتفاع من بدل الإجارة.

ketabton.com - The Digital Library

اگر انتفاع به مأجور کلاً از میان برود، اجرت ساقط میگردد. مثلا: اگر حمامی به ترمیم ضرورت پیداکند و در آن هنگام تعطیل گردد، حصه آن مدت از اجرت ساقط میگردد. همچنان اگر آب آسیاب قطع شده و کار آن معطل گردد، اجرت اعتبار از وقت انقطاع آب ساقط میشود.

لکن اگر مستأجر بدون صورت آسیاب ازاطاق آسیاب استفاده نموده باشد، پرداخت آنچه از بدل اجاره بوی انتفاع رسیده است لازم میگردد

مادة (٤٧٩)

من استأجر حانوتاً و قبضة ثم عرض للبيع والشراء كساد ليس له أن يمتنع عن إعطاء كراء تلك المدة بقوله أن الصنعة ماراجت والدكان بقي مسدوداً.

کسیکه دکانی را اجاره و قبض نمود, بعداً به خرید و فروش کساد، واقع شد (یعنی بازار سرد شد)، وی حق ندارد که از پرداخت کرایه آن مدت، به این گفته اش که کار رونق نداشت و دکان مسدود ماند، امتناع ورزد.

مادة (٤٨٠)

لو استأجر زورقاً على مدة وانقضت في أثناء الطريق تمتد الإجارة إلى الوصول إلى الساحل و يعطى المستأجر أجر مثل المدة الفاضلة.

اگر شخصی زورق یا یک قایق را تا مدتی به اجاره گیرد و میعاد آن در اثنای راه بپایان رسد، اجاره تا رسیدن به ساحل تمدید گردیده و مستأجر اجرت مثل مدت مازاد را می پردازد.

ketabton.com - The Digital Library

مادهٔ (٤٨١)

لو أعطى أحد داره لآخر على أن يرمها و يسكنها بلا أجـــرة ثم رمها و سكنها ذلك الآخر كانت من قبيل العاريـــة و مـــصارف التعمير على الذي أنفق و ليس لصاحب الدار أن يأخذ أجرة عن مدة سكناه.

اگر شخصی منزلش را به این شرط که آنرا ترمیم نماید و بدون کرایه سکونت کند، بدیگری سپرد سپس وی آنرا ترمیم و دیگریرا ساکن ساخت، این معامله از قبیل عاریت است و مصارف تعمیر بر عهده کسیست که مصرف نموده و صاحب منزل حق ندارد که از مدت سکونت آن اجرت اخذ نماید.

فصل سوم

در باره حبس مستأجر فیه جهت استیفاء اجرت و بیان موارد صحت و عدم آن

مادهٔ (٤٨٢)

يصح للأجير الذي لعمله أثر كالخياط والصباغ والقصار أن يحبس المستأجر فيه لاستيفاء الأجرة إن لم يشترط نسيئتها و بهذا الوجه لو حبس ذلك المال و تلف في يده، لايضمن ولكن بعد تلفه ليس له أجرة.

اجیریکه کار و عمل وی در شیئ مورد اجاره، اثری از خود بجا میگـــذارد مانند خیاط, رنگریز و دوبی صحیح است که مستأجر فیه را جهت پرداخت

ketabton.com - The Digital Library

اجرت به شرطیکه پرداخت آنرا طور نسیه شرط نکرده باشد، حبس (قیـــد) نماید به این وجه اگر آن مال را حبس کرده باشد و نزد وی تلـــف گـــردد ضامن نمیشود. ولی بعد از اتلاف برای وی اجرتی هم نیست.

مادۀ (٤٨٣)

ليس للأجير الذي ليس لعمله أثر كالحمال والمـــلاح أن يحـــبس المستأجر فيه و بهذه الحال لو حبس الأجير المال و تلف في يـــده يضمن و صاحب المال في هذه مخير إن شاء ضمنه محمولاً و أعطى أجرة و إن شاء ضمنه غير محمول ولم يعط أجرته.

اجیریکه عمل وی کدام اثری در مستأجر فیه از خود بجا نمیگذارد مانند حمال و ملاح، حق حبس مستأجر فیه را ندارد به این حال اگر اجیر مال را حبس نماید و در نزدش تلف گردد، ضمان می پردازد. صاحب مال مخیر است که حمل آنرا خود تضمین کند واجرت آنرا بپردازد و اگر بخواهد آنرا بدون محمول ضمان نماید و اجرت آنرا نپردازد.

البته صاحب مال اختیار دارد که تاوان آنرا با در نظر داشت حمل و انتقال آن حساب نموده و اجرت شخص اجیر را بدهد یا اینکه حمل و انتقال آنرا اصلاً در نظر نگرفته و در مقابل اجرت اجیر را نپردازد (چون حمل و انتقال کالا از یکجا بجای دیگر، قیمت آنرا بالا میبرد، بناءً موضوع تاوان و پرداخت اجرت، درمسئله مذکور باید با توجه آن صورت گیرد).

ketabton.com - The Digital Library

باب چهارم

در بیان مسایلی که به مدت اجاره متعلق می باشد

مادۀ (٤٨٤)

للمالك أن يؤجر ماله و ملكه لغيره مدة معلومة، قصيرة كانت أو طويلة كالسنين.

مالک حق دارد که مال و ملکیت خویش را بدیگری برای مدت معلوم خواه کوتاه باشد یا طویل مانند سالها به اجاره دهد.

مادۀ (٤٨٥)

ابتداء مدة الإجارة تعتبر من الوقت الذي سُمِّي أي عيِّن و ذكـــر عند العقد.

ابتدا مدت اجاره از وقتیکه مسمی و معین شده است اعتبار داده میشود یعنی مدتی که هنگام عقد ذکر و تعیین شده باشد.

مادۀ (٤٨٦)

إن لم يذكر ابتداء المدة حين العقد تعتبر من وقت العقد.

اگر ابتدا مدت در وقت عقد ذکر و تعیین نشده باشد، از وقت عقد اعتبار داده میشود.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٤٨٧)

كما يجوز إيجار عقار على أن يكون لسنة في كل شهر أجرته بكذا دراهم كذلك يصح إيجاره لسنة بكذا دراهم من دون بيان شهريته أيضاً.

همچنانکه اجاره عقار بشرطیکه اجرت آن برای یک سال در هر ماه این مقدار دراهم باشد، جایز است، اجاره یکسال آن نیز به چنین دراهم بدون بیان ماهانه آن، صحیح میباشد.

مادة (٤٨٨)

إذا عقدت الإجارة في أول الشهر على شهر واحد أو أزيد من شهر انعقدت مشاهرة و في هذه الصورة يلزم دفع أجرة شهر كامل و إن كان الشهر ناقصاً عن ثلاثين يوماً.

هرگاه اجاره در اول ماه برای یکماه یا بیشتر از یک ماه منعقد گردد، ماهانه انعقاد می یابد که درینصورت پرداخت اجرت ماه کاملً لازم میگردد، گرچه ماه کمتر از سی روز باشد.

مادة (٤٨٩)

لو اشترط على أن تكون الإجارة لشهر واحد فقط و كان قد مضى من الشهر جزء يعتبر الشهر ثلاثين يوماً.

اگر شرط گذاشته شود که اجاره فقط برای یکماه باشد و قسمتی از ماه سپری شده باشد، ماه سی روز اعتبار داده میشود.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٤٩٠)

إذا اشترط أن تكون الإجارة لكذا شهور وكان قد مضى من الشهر بعضه يتم الشهر الأول الناقص على أن يكون ثلاثين يوماً من الشهر الأخير ويتوفى أجرة بقية الأشهر بحساب الأهلة.

هرگاه شرط نماید که اجاره برای اینقدر ماه ها اعتبار دارد و درین حال برخی از ماه سپری شده بود، ماه اولی ناقص را باندازه سی روز از ماه اخیر اکمال میکند و اجرت بقیه ماه ها را که کامل میباشند، بحساب مهتاب میگرد.

مادة (٤٩١)

إذا عقدت الإجارة مشاهرة بدون بيان عدد الأشهر وكان قد مضى بعض الشهر فكما أنه يعتبر الشهر الأول ثلاثين كذلك بقية الشهور التي بعده تعتبر على هذا الوجه كل منها ثلاثين يوماً.

هرگاه اجاره طور ماهانه بدون بیان عدد ماه ها عقد گردد و قسمتی از ماه سپری شده باشد چنانکه ماه اول آن سی روز پنداشته شود و بقیه ماه ها که بعد از آنست به هیمن گونه اعتبار داده شده و تمامی آن سی روز در نظر گرفته میشود (یعنی به حساب روزها، ماه های مورد نظر محاسبه میشود.

مادة (٤٩٢)

لو عقدت الإجارة في أول الشهر لسنة تعتبر اثني عشر شهراً.

اگر عقد اجاره در ابتدأ ماه برای یک سال عقد شود، این عقد دوازده ماه اعتبار دارد (به ماه حساب میشود).

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٤٩٣)

لو عقدت الإجارة لسنة وكان قد مضى من الشهر بعض، يعتبر منها شهر أياماً و باقي الشهور الأحد عشر بالهلال.

اگر اجاره برای یک سال عقد گردد و قسمتی از ماه سپری شده باشد، همین یکماه آن به حساب روز ها محاسبه شده و یازده ماه دیگر آن به هلال اعتبار داده میشود.

مادة (٤٩٤)

لو استؤجر عقار شهريته كذا دراهم من دون بيان عدد الأشهر يصح العقد و لكن عند ختام الشهر الأول لكل من الآجر والمستأجر فسخ الإجارة في اليوم الأول وليلته من الشهر الثاني الذي يليه وأما بعد مضي اليوم الأول وليلته فليس لهما ذلك.

وإن قال أحد العاقدين في أثناء الشهر فسخت الإجارة، تنفسخ في نهاية الشهر. وإن قال في أثناء الشهر فسخت الإجارة اعتباراً من ابتداء الشهر الآتي، تنفسخ عند حلوله.

وإن كانت قد قبضت أجرة شهرين أو أزيد فليس لأحدهما فسخ إجارة الشهر المقبوض أجرته.

اگر عقاری ماهانه به کذا دراهم بدون بیان عدد ماه ها اجاره کرده شود، عقد صحیح است. لکن بر هریکی از اجاره دهنده و اجاره گیرنده لازم است که در ختم ماه اول در اولین شب و روز ماه دوم که به تعقیب ماه اول است اجاره را فسخ نمایند. و اما بعد از سپری شدن نخستین روز و شب اول آن، دیگر حق فسخ را ندارند. اگر یکی از عاقدین در اثنائی ماه گوید که اجاره را فسخ نمودم، در نهایت ماه فسخ میشود و اگر در جریان ماه گوید که

ketabton.com - The Digital Library

اجاره را اعتبار از ابتدا ماه آینده فسخ نمودم، حین حلول آن فسخ میشود. و اگر اجرت دو ماه یا بیشتر از آن قبض شده باشد، پس هیچکدام از متعاقدین حق فسخ نمودن اجاره را نسبت به ماه های که اجرت آنها قبض شده است ندارد.

مادۀ (٤٩٥)

لو استأجر أحد أجيراً على أن يعمل يوماً يعمل من طلوع الشمس إلى العصرأو إلى الغروب على وفق عرف البلـــدة في خـــصوص العمل.

اگر شخصی اجیری را به این شرط استخدام نماید که روزانه از طلوع آفتاب تا عصر یا تا غروب آفتاب کارکند، درینصورت طبق عرف وعادت جاری درین شهر در خصوص کار و مدت آن، عمل میشود. (یعنی عرف عام در خصوص ساعات کاری روزانه، مقدم تر است).

مادۀ (٤٩٦)

لو استؤجر نجار على أن يعمل عشرة أيام، تعتبر الأيام التي تلـــي العقد. وإن كان قد استؤجر على أن يعمل عشرة أيام في الصيف، فلا تصح الإجارة ما لم يعيّن أنه يعمل اعتباراً من أي شـــهر و أي يوم.

اگر نجاری برای ده روز به کار اجاره استخدام شود، روزهایی برای چنین عقد مورد اعتبار و مورد نظر پنداشته میشودکه متصل عقد می آید. و اگر برای ده روز کار در فصل تابستان اجاره و استخدام شود، درینصورت تا زمانیکه روز و ماه مورد نظر برای آغاز کار تعیین نگردد، اجاره درست نمیباشد.

ketabton.com - The Digital Library

باب پنجم

در باره خیارات

که حاوی سه فصل میباشد

فصل اول

در بیان خیار شرط

مادۀ (٤٩٧)

يجري خيار الشرط في الإجارة كما جرى في البيع ويجوز الإيجـــار والاستئجار على أن يكون أحد الطرفين أو كلاهما مخـــيرا كـــذا أياماً.

خیار شرط در اجاره جاری میگردد چنانکه در بیع جاری گردیده است. اجاره دادن و اجاره گرفتن مبنی بر اینکه یکی از طرفین یا هر دو جانب، در چنین روز ها مخیر باشند (خیار شرط داشته باشند) جواز دارد.

مادۀ (٤٩٨)

من له الخيار إن شاء فسخ الإجارة و إن شاء أجاز في مدة خياره.

شخص دارای خیار شرط میتواند که اجاره را فسخ کند و یا در مدت خیار به نفاذ آن اجازه دهد.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٤٩٩)

كما أن الفسخ والإجازة على مـــاذكر في المـــواد ٣٠٢ و٣٠٣ و٣٠٤ يكونان قولاً كذلك يكونان فعلاً. بناء عليه لو كان الآجر مخيراً وتصرف في المأجور بوجه من لوازم التمليك، فهـــو فـــسخ فعليّ. وتصرف المستأجر المخير في المأجور كتصرف المـــستأجرين إجازة فعلية.

چنانکه فسخ و اجازه طبق مواد ۳۰۲– ۳۰۳ و ۳۰۴) قولی میباشد همچنان فسخ و اجازه فعلی نیز شده میتواند.

بناءً اگر اجاره دهنده در حال خیار در شیئ مورد اجاره به وجهی از لوازم تملیک تصرف نماید این حالت فسخ فعلی است. و تصرف مستأجر مخیر در مأجور، مثل تصرف مستأجرین بوده واجازه فعلی محسوب میشود.

مادۀ (٥٠٠)

لو انقضت مدة الخيار قبل فسخ المخير وإجازته، يسقط الخيـــار وتلزم الإجارة.

اگر مدت خیار پیش از فسخ نمودن صاحب خیار و اجازه آن سپری گردید، خیار ساقط میشود و اجاره لازم میگردد.

مادۀ (٥٠١)

مدة الخيار تعتبر من وقت العقد.

مدت خیار از وقت عقد اعتبار دارد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٥٠٢)

ابتداء مدة الإجارة يعتبر من وقت سقوط الخيار.

آغاز مدت اجاره از وقت سقوط خيار اعتبار دارد.

مادة (٥٠٣)

لو استؤجرت أرض على أن تكون كذا ذراعاً أو دونما خَرَجَت زائدة أو ناقصة، تصح الإجارة ويلزم الأجر المسمى لكن المستأجر مخيرٌحال نقصانها فله أن يفسخ الإجارة إن شاء.

هرگاه زمينى به اجاره داده شود مبنى بر اينكه اينقدر گز و يا اينقدر جريب است و بعد از پيمايش، زمين زياد يا كم برآمد، اجاره صحيح و اجر مسمى لازم ميگردد ليكن مستأجر در حال كمى و نقصان اختيار داشته و حق فسخ اجاره را دارد.

مادة (٥٠٤)

لو استؤجرت أرض على أن يكون كل دونم منهاَ بكذا دراهم يلزم إعطاء الأجرة بحساب الدونم.

اگر زمينى بحساب فى جريب اينقدر درهم به اجاره داده شود, درينصورت اعطاء بدل اجاره بحساب جريب لازم ميگردد.

مادة (٥٠٥)

يجوز عقد الإجارة على عمل عينت أجرته وشرط إيفاؤه في الوقت الفلاني ويكون الشرط معتبرا.

ketabton.com - The Digital Library

مثلاً: لو أعطى أحد الخيط ثياباً على أن يفصلها ويخيطها هذا اليوم آوْ لَوْ استكرى أحد جملاً بشرط أن يو صله في عشرة أيام إلى مكة تجوز الإجارة. والآجر إن أوفى الشرط استحق الأجر المسمى وإلااستحق الأجر المثل بشرط أن لايتجاوز الأجر المسمى.

عقد اجاره به عمل و كاريكه مزد آن معين گرديده و ايفاء و انجام آن در وقت معين شرط گذاشته شده است، جايز بوده و شرط مدار اعتبار است.

مثلاً اگر شخصى جامه را به خياطى داد به اين شرط كه امروز جامه را ببرد و بدوزد و يا اينكه شخصى اشترى را به كرايه گيرد به شرط اينكه او را در مدت ده روز به مكه برساند، اجاره جائز است هرگاه خياط يا صاحب شتر به شرط وفا نمود، مستحق اجرت مسمى ميگردد والا مستحق اجر مثل است مشروط بر اينكه از أجرة مسمى تجاوز نكند.

مادة (٥٠٦)

يصح ترديد الأجرة على صورتين أو ثلاث: في العمل والعامل والحمل والمسافة والزمان والمكان. ويلزم إعطاء الأجرة على موجب الصورة التي تظهر فعلاً.

مثلاً: لو قيل للخياط إن خطت دقيقاً فلك كذا وإن خطت غليظاً فلك كذا فأي الصورتين عمل، له أجرتها. ولو استأجر حانوتاً بشرط أنه إن أجرى فيه عمل العطارة فأجرته كذا وإن أجرى فيه، عمل الحدادة فكذا فأي العملين أجرى فيه يعطى أجرته التي شرطت.

ketabton.com - The Digital Library

وكذا لو استكريت دابةً بشرط إن حملت حنطةً فأجرتها كذا وإن حملت حديداً فكذا فأيهما حمل، يعطى أجرته التي عينت. أولو قيل للمكاري استكريت منه هذه الدابة إلى جورلي بكذا و إلى أدرنـــه بكذا وإلى فلبة بكذا فإلى أيهما ذهب المستأجر، يلزمه أجرة ذلك.

وكذا لو قال الآجر أجرت هذه الحجرة بكذا وهذه بكذا فبعـــد قبول المستأجر يلزمه أجرة الحجرة التي سكنها وكذلك لَوْ ساوم أحد الخياط على أن يخيط له جبة بشرط إن خاطها اليوم فله كذا وإن خاطها غداً فله كذا تعتبر الشروط.

عقد اجاره طور تردید و دایر درمیان دو یا سه صورت در عمل مورد اجاره، در عامل، در حمل وبار، در مسافه مورد اجاره و نیز در زمان و مکان اجاره جایز بوده و پرداخت اجرت طبق مقتضای صورتیکه عملاً پیش آمده است، لازم میباشد.

مثلاً: اگر برای خیاط گفته شود که این لباس را اگر دقیق و باریک خیاطی نمودی، برایت اینقدر اجرت و اگر آنرا غلیظ خیاطی نمودی، برایت اینقدر اجرت است، پس طبق هریکی از دو صورت مذکور که عمل نمود، مستحق اجرت معیین آن صورت میگردد. و اگر دکانی را به اجاره گرفت به این شرط که اگر کار و عملی عطاری را در آن اجراء کند، اجرت و کرایه آن چنین مبلغ است و اگر عمل آهنگری را جریان دهد پس کرایه به این مقدار است، هر کدام از دو عمل را که در دوکان بکار گیرد، کرایه در نظر گرفته شده برای آن صورت قابل پرداخت است.

همچنان اگر حیوان (باربر) به کرایه داده شد مشروط بر اینکه اگر گندم بار کرده شد، کرایه آن چنین است و اگر آهن بار کرده شد، کرایه آن این است و هر کدام را که بر آن بار نمود، اجرت و کرایه معینه آن پرداخته میشود.

ketabton.com - The Digital Library

یا اگر برای مکاری (کرایه دهنده حیوان) مثلاً گفته شود که از تو این حیوان را به کرایه میخواهم تا (چورلی) باینقدر مبلغ و تا (ادرنه) باینقدر مبلغ و تا (فلبه) به این قدر مبلغ، پس هر کدام یکی از نقاط فوق الذکر که مستأجر حیوان را برد، کرایه معینه همان محل بالایش لازم میگردد.

و همچنان اگر اجاره دهنده بگوید این اتاق را به این قدر مبلغ و این اتاق را به چنین مبلغ به اجاره میدهم بعد از اینکه مستأجر قبول نماید کرایه همان اتاقیکه سکونت نموده، بروی لازم میگردد.

همچنان اگر شخصی با خیاط مساومه (نرخ گیری و نمونه گیری) نماید تا به وی چپنی بدوزد و شرط گذارد که اگر امروز دوخت، اجوره اش چنین است و اگر فردا دوخت، اجوره اش چنان خواهد بود، شروط معتبر است.

فصل دوم

در بیان خیار رؤیت

مادۀ (۵۰۷)

للمستأجر خیار الرؤیة.

مستأجر حق خیار رؤیت را دارد.

مادۀ (۵۰۸)

رؤیت المأجور کرؤیة المنافع.

رؤیت مأجور (شی تحت اجاره) مانند رؤیت منافع آن میباشد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٥٠٩)

لو استأجر أحد عقاراً من دون أن يراه يكون مخيراً عند رؤيته.

اگر کسی عقاری را با جاره گرفت و آنرا ندیده بود، عند الرؤیة مخیّر میباشد.

مادة (٥١٠)

من استأجر داراً كان قد رآها الرؤية كافية من قبل ليس له خيار الرؤية إلا لو تغيرت هيئتها الأولى بانهدام محل يكون مضراً بالسكنى فحينئذ يكون مخيراً.

اگر کسی حویلی ایرا که قبلاً طور لازم و کافی دیده بود به اجاره گرفت، خیار رؤیت ندارد اما اگر هیات اولی حویلی مذکور به سبب انهدام محلی طوری تغییر یافته باشد که بسکونت مضر باشد، درینوقت مستأجر مخیر است.

مادة (٥١١)

كل عمل يختلف ذاتاً باختلاف المحل فللأجير فيه خيار الرؤية.
مثلاً: لو ساوم أحد الخياط على أن يخيط له جبة فالخياط بالخيار عند رؤية الجوخ أو الشال الذي يخيطه.

هر عملیکه بنابر اختلاف و تفاوت محل کار، متفاوت میشود و ذاتاً فرق میکند، درچنین عمل، شخص اجیر خیار رؤیت دارد.

مثلاً: کسی با خیاط مساومه نمود که برای او چپن بدوزد، خیاط حق خیار رؤیت رادر مورد تکه پشمی و یا شالی که می دوزد، دارد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٥١٢)

كل عمل لم يختلف باختلاف المحل فليس فيه خيار الرؤية. مثلاً لو استأجر على أن يخرج حب خمس أواق قطن بعشرة دراهم ولو لم يرى الأجير القطن فليس للأجير فيه خيار الرؤية.

هر عمليكه به اخلاف محل آن، مختلف نميشود، در آن خيار رؤيت براى اجير نميباشد.

مثلاً: شخصى اجيرى را اجاره نمايد كه دانه پنج اوقيه يا مثلاً(پنج سير) پنبه را به ده درهم خارج نمايد و اجير پنبه را نديده بود، براى اجير درين نوع اجاره خيار رؤيت نيست.

فصل سوم

در بحث خيارات

مادة (٥١٣)

في الإجارة أيضاً خيار العيب كما في البيع.

در عقد اجاره مانند عقد بيع، خيار عيب وجود دارد.

مادة (٥١٤)

العيب الموجب للخيار في الإجارة هو ما يكون سبباً لفوات المنافع المقصودة بالكلية أو إخلالها. كفوات المنفعة المقصودة من الـــدار بالكلية بانهدامها و من الرحى بانقطاع مائها أو كإخلالها بهبـــوط

ketabton.com - The Digital Library

سطح الدار أو بانهدام محل مضر بالسكنى أو بانجراح ظهر دابة فهؤلاء من العيوب الموجبة للخيار في الإجارة. و أما النواقص التي لا تخل بالمنافع كإنهدام بعض محال الحجرات بحيث لم يدخل الدار برد و لا مطر و كانقطاع عرف الدابة و ذيلها فليست موجبة للخيار في الإجارة.

عیبی که در اجاره موجب خیار عیب میگردد آنست که یا بصورت کل سبب زوال منافع مقصوده شود و یا سبب اخلال منافع گردد. مانند زوال منافع مقصود در خانه به انهدام کامل آن یا از آسیاب به قطع شدن آب و یا اخلال آن به ویران شدن و سقوط بام خانه و ویرانی محلیکه به اقامت و سکونت مضر باشد یا به زخمی شدن پشت حیوان. اینها همه از عیوبیست که موجب و سبب خساره در اجاره میگردد. و اما نواقصیکه باعث اخلال منافع نگردد مانند و یرانی برخی گوشه های اتاق بطوریکه باد و باران در آن داخل نشود و مانند اینکه موهای گردن حیوان و دم آن مقطوع باشد، اینها موجب خیار (عیب) در اجاره نمیباشد.

مادة (٥١٥)

لو حدث في المأجور عيب قبل استيفاء المنفعة فإنه كالموجود في وقت العقد.

هرگاه در مأجور قبل از گرفتن منفعت عیبی پدیدار شد، مانند آنست که در وقت عقد موجود بوده است.

مادة (٥١٦)

لو حدث في المأجور عيب فالمستأجر بالخيار إن شاء استوفى المنفعة مع العيب و أعطى تمام الأجرة، و إن شاء فسخ الإجارة.

ketabton.com - The Digital Library

هرگاه در مأجور عیبی حدوث نمود، مستأجر حق خیار را دارد و میتواند که با وجود عیب از آن منفعت گیرد و اجرت را کاملاً بپردازد واگر بخواهد اجاره را فسخ نماید.

مادهٔ (٥١٧)

إن أزال الآجر العيب الحادث قبل فسخ المستأجر الإجـــارة، لا يبقى للمستأجر حق الفسخ، و إن أراد المستأجر التصرف في بقية المدة، فليس للآجر منعه أيضاً.

اگر آجر عیب حادث را قبل از فسخ اجاره از طرف مستأجر رفع نمود، برای مستأجر حق فسخ باقی نمی ماند، و اگر در مدت باقیمانده از اجاره، شخص مستأجر اراده تصرف در شیئ مورد اجاره را بکند، شخص اجاره دهند حق منع کردن آنرا ندارد.

مادهٔ (٥١٨)

إن أراد المستأجر فسخ الإجارة قبل رفع العيب الحـــادث الـــذي أخل بالمنافع، فله فسخها في حضور الآجر و إلا فليس له فسخها بغيابه. و إن فسخها بغيابه من دون أن يخبره، لم يعتبر فـــسخه. و كراء المأجور يستمر كما كان. و أما لو فاتت المنافع المقـــصودة بالكلية، فله فسخها بغياب الآجر أيضاً ولا تلزمه الأجرة، فسخ أو لم يفسخ كما بين في ماده (٤٧٨).

مثلاً: لو انهدم محل يخل بالمنافع من الدار المـــأجورة فللمـــستأجر فسخ الإجارة. لكن يلزم عليه أن يفسخها في حضور الآجر و إلا

ketabton.com - The Digital Library

فلو خرج من الدار دون أن يخبره، يلزمه إعطاء الأجرة كأنه ما خرج. وأما لو انهدمت الدار بالكلية، فمن دون احتياج إلى حضور الآجر للمستأجر فسخها، وعلى هذه الحال لاتلزمه الأجرة.

اگر مستأجر قبل از زوال عیب حادث و مخل منافع، اراده فسخ اجاره را نمود، میتواند اجاره را در حضور اجاره دهنده فسخ نماید و الا در غیاب وی حق فسخ برای وی نیست. در صورتیکه مستأجر اجاره را در غیاب آجر و بدون اینک او را از موضوع مطلع گرداند فسخ نماید، این فسخ فاقد اعتبار است و اجاره مأجور طوریکه بود، دوام می نماید. وهرگاه منافع مقصوده کلا زایل گردید، مستأجر حق دارد که در غیاب آجر اجاره را فسخ نماید. خواه آنرا فسخ کند یا نکند اجرت لازم نمیگردد. چنانچه در مادۀ (۴۷۸) بیان گردیده است. اگر از خانه کرائی و اجاره ای محلیکه تخریب و انهدام آن به منافع آن محل میباشد، منهدم شود، مستأجر حق دارد که اجاره را فسخ نماید، لیکن بر وی لازم است که اجاره را بحضور اجاره دهنده فسخ نماید در غیر آن اگر بدون اطلاع به آجر از خانه بیرون شد اجرت بالایش لازم میگردد و مانند آنست که از محل هیچ خارج نشده باشد. و اما اگر حویلی بصورت کامل منهدم گردید، ضرورت به حضور آجر نیست بلکه مستأجر حق فسخ را دارد و درین حال کرایه بالایش لازم نمیگردد.

مادۀ (٥١٩)

لو انهدم حائط الدار أو إحدى حجرها ولم يفسخ المستأجر الإجارة وسكن في باقيها لم يسقط شيء من الأجر.

ketabton.com - The Digital Library

اگر دیوار حویلی یا یکی از اتاق های آن ویران شد و مستأجر اجاره را فسخ ننمود و در مابقیه اتاق های حویلی ساکن گردید، هیچ چیزی از کرایه ساقط نمیشود.

مادۀ (٥٢٠)

لو استأجر أحد دارين بكذا دراهم وانهدمت أحدهما فله أن يترك الاثنين معاً.

اگر شخصی دو حویلی را به یک مبلغ معیّن به اجاره گرفت و یکی از حویلی ها منهدم گردید، مستأجر میتواند هر دو حویلی را یکجا ترک کند.

مادۀ (٥٢١)

المستأجر بالخيار في دار استأجرها على أن تكون كذا حجرة و ظهرت ناقصة إن شاه فسخ الإجارة و إن شاه قبلها بالأجر المسمى ولكن ليس له استيفاء مدة الإجارة و تنقيص مقدار من الأجرة.

شخص مستأجر در صورتیکه خانه ای را بشرط داشتن تعداد مشخص اتاقها اجاره نموده و در نتیجه حویلی مورد نظر کمتر و ناقص تر از آنچه مورد نظر بود ظاهر شد، خیار عیب را دا را میباشد، که به این ترتیب اگر خواسته باشد اجاره رافسخ مینماید و اگرخواسته باشد، به اجوره مسمی آنرا قبول میکند.

البته مستأجر موصوف چنین حق ندارد که مدت اجاره را مکمل در نظر گرفته و چیزی از اجرت را کم نماید.

ketabton.com - The Digital Library

باب ششم

دربیان انواع مأجور و احکام آن
که مشتمل بر چهار فصل میباشد

فصل اول

دربیان مسایل متعلق به اجاره عقار

مادۀ (۵۲۲)

یجوز استئجار دار أو حانوت بدون بیان أنها لسکنی أحد.

اجاره گرفتن یک حویلی و دوکان بدون بیان اینکه برای سکونت چه کسی است, جواز دارد.

مادۀ (۵۲۳)

من آجر داره أو حانوته وکانت فیه أمتعته وأشیاؤه تصح الإجارة ویکون مجبوراً علی تخلیته من أمتعته وأشیائه و تسلیمه.

کسیکه حویلی یا دوکان خود را به اجاره داد و در آن اموال، امتعه و اشیای او بود، اجاره صحیح میشود و لکن اجاره دهنده مجبور است مأجور را از اموال، امتعه و اشیای متذکره تخلیه نموده و به مستأجر تسلیم نماید.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٥٢٤)

من استأجر أرضاً ولم يعين ما يزرعه فيها ولم يعهم على أن يـــزرع ما شاء، فإجارته فاسدة. ولكن لو عين قبل الفسخ ورضي الآخر، تنقلب إلى الصحة.

کسیکه زمینی را به اجاره گرفت و معین نکرد که در آن زمین چه کشت مینماید و نیز تعمیم نکرد که هر چه بکارد اختیار دارد، درینصورت اجاره فاسد است، اما اگر قبل از فسخ، کیفیت کشت را معین نمود و آجر نیز راضی شد، اجاره از فساد به صحت منقلب میگردد.

مادة (٥٢٥)

من استأجر أرضاً على أن يزرعها ماشاء فله أن يزرعها مكرراً في ظرف السنة صيفيًا وشتائياً.

کسیکه زمینی را به اجاره گرفته تا آنچه خواست بکارد، مستأجر مذکور میتواند در ظرف سال، مکرراً کشت نماید چه تابستانی باشد و چه زمستانی.

مادة (٥٢٦)

لو انقضت مدة الإجارة قبل إدراك الزرع، فللمستأجر أن يبقـــى الزرع في الأرض إلى إدراكه ويعطي أجرة المثل.

هرگاه مدت اجاره پیش از ادراک و پخته شدن زرع منقضی گردید، مستأجر میتواند زرع را در زمین الی زمان ادراک آن باقی گذارد و اجر مثل بدهد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٥٢٧)

يصح استئجارالدار والحانوت بدون بيان كونه لأي شيء وأما كيفية استعماله فتصرف إلى العرف والعادة.

اجاره گرفتن حویلی و دوکان بدون ذکر اینکه به چه منظوری به اجاره گرفته میشود صحیح است اما کیفیت استعمال آنها مربوط به عرف و عادت میباشد.

مادة (٥٢٨)

كما أنه يصح لمن استأجر داراً بدون بيان كونها لأي شيء أن يسكنها بنفسه كذلك يصح له أن يُسكنها غيره أيضاً. وله أن يضع فيها أشياءه وله أن يعمل فيها كل عمل لايورث الوهن والضرر للبناء. لكن ليس له أن يفعل ما يؤرث الضرر والوهن إلا بإذن صاحبها. وأما بخصوص ربط الدواب فعرف البلدة وعادتها معتبر ومرعي وحكم الحانوت على هذا الوجه.

شخصیکه حویلی را بدون تذکر اینکه به چه منظوری آنرا بکار میگرد، اجاره کند، همانطوریکه میتواند خود در آن سکونت کند، همچنان برایش درست است که دیگری را در آن ساکن سازد و نیز میتواند که اشیای خود را در ان بگذارد و میتواند در حویلی مذکور هر عملی را انجام دهد که سستی و ضرر را برای تعمیر ببار نیاورد لکن مستأجر مذکور حق ندارد به آنچه که ضرر و سستی بار آرد، عمل نماید مگر به اذن و اجازه صاحب تعمیر. اما در باره بستن حیوان عرف وعادت شهر معتبر و قابل رعایت می باشد و حکم دکان هم بر همین وجه است.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٥٢٩)

إعمال الأشياء التي تُخل بالمنفعة المقصودة عائدة على الآجر. مثلاً تطهير الرحى على صاحبها. كذلك تعمير الدار وطرق الماء وإصلاح منافذه وإنشاء الأشياء التي تخل بالسكنى وسائر الأمور التي تتعلق بالبناء كلها لازمة على صاحب الدار.

وإذا امتنع صاحبها عن إعمال هؤلاء، فللمستأجر أن يخرج منها. إلا أن يكون حين استئجاره إياها كانت على هذه الحالة أو كان قدرآها، فإنه حينئذ يكون قد رضي بالعيب فليس له اتخاذ هذا وسيلة للخروج من الدار بعد. وإن عمل هذه الأشياء المستأجر يكون متبرعاً فليس له أن يطالب الآجر بشيء مما انفق على التعمير والترميم.

انجام کارهائیکه رسیدن به منفعت مقصوده را اخلال میکنند، از قبیل پاک کاری آسیاب، بالای اجاره دهنده لازم میباشد. همچنان ترمیم حویلی و ترمیم جوی آب و اصلاح دریچه های خانه و ایجاد چیزهائیکه نبود آنها پروسه سکونت در خانه مورد نظر را مختل میسازد ونیز سایر امور و کارهائیکه به ساختن متعلق میباشد، تماماً بالای صاحب خانه لازم میباشند. و هرگاه صاحب خانه از اجرای اعمال مذکور امتناع ورزد، مستأجر میتواند از خانه مذکور بیرون شود، مگر اینکه در حین اجاره حویلی مذکور بهمین حالت بوده و یا آنرا قبلاً دیده باشد که درین وقت مانند آنست که مستأجر به عیب آن راضی شده باشد، لذا نمیتواند که اکنون از عیب مذکور بعنوان وسیله ای برای خروج خود ازین خانه استفاده کند. و اگر مستأجر خود به انجام کارهای یاد شده اقدام نمود، درینصورت او متبرع بوده و جایز نیست تا آنچه را که به تعمیر و ترمیم مصرف نموده از آجر مطالبه نماید.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٥٣٠)

التعميرات التي أنشأها المستأجر بإذن الآجر إن كانت عائدة لإصلاح المأجور وصيانته عن تطرق الخلل كتنظيم القرميد فالمستأجر يأخذ مصروف مثل هذه التعميرات من الآجر وإن لم يجر بينهما شرط على أخذه. وإن كانت عائدة لمنافع المستأجر فقط كتعمير المطابخ فليس للمستأجر أخذ مصروفها ما لم يذكر شرط أخذه بينهما.

ترميمات و بازسازی هائیکه مستأجر به اجازه اجاره دهنده آنها را پدید آورده است، اگر مربوط به اصلاح وحفاظت شیئ مورد اجاره باشد مانند تنظیم نوع خشت مورد ضرورت در سقف پس شخص مستأجر مانند مصارف انجام شده درین بازسازیها را از اجاره دهنده میگرد، گرچه در میان شان درین زمینه شرطی هم تذکر داده نشده باشد. و اگر ترمیمات مذکور مربوط به منافع مورد نظر مستأجر باشد، مانند ساختن آشپزخانه، پس شخص مستأجر درین صورت حق نداردکه مصارف خود را از اجاره دهنده بدست آورد، مگر اینکه شرطی درین خصوص در میان شان تذکر یافته باشد.

مادۀ (٥٣١)

لو أحدث المستأجر بناء في العقار المأجور أو غرس شجر ة فالآجر مخير عند انقضاء مدة الإجارة إن شاء قلع البناء والشجرة و إن شاء بقي ذلك وأعطى قيمته كثيرة كانت أوقليلة.

هرگاه مستأجر در زمین اجاره آبادی نموده یا درختی غرس کرد، اجاره دهنده در ختم مدت اجاره مخیر است که بناء و درخت را قلع مینماید یا از

ketabton.com - The Digital Library

قلع آنها صرف نظر نموده قیمت آنها را اگر کم است و یا زیاد به وی بپردازد.

مادة (٥٣٢)

إزالة التراب والزبل الذي يتراكم في مدة الإجارة والتطهير على المستأجر.

ازالۀ خاک و کثافاتی که در مدت اجاره تراکم نموده است و تطهیر و تنظیف آن بدوش مستأجر است.

مادة (٥٣٣)

إن كان المستأجر يخرب المأجور و لم يقتدر الآجر على منعه، راجع الحاكم و فسخ الإجارة.

اگر مستأجر شیئ مورد اجاره را خراب و ویران مینمود و اجاره دهنده قدرت و توان منع آنرا نداشت، میتواند بحاکم مراجعه کند و اجاره را فسخ نماید.

فصل دوم

در بیان اجارۀ عروض و اجناس منقول

مادة (٥٣٤)

يجوز إجارة الألبسة والأسلحة والخيام وأمثالها من المنقـــولات إلى مدة معلومة في مقابلة بدل معلوم.

ketabton.com - The Digital Library

اجاره البسه، اسلحه و خیمه ها و امثال اینها از اشیای منقول برای مدت معلوم در مقابل بدل معلوم جایز است.

مادۀ (٥٣٥)

لو استأجر أحد ثياباً على أن يذهب بهـــا إلى محـــل ثم لم يـــذهب ولبسها، في بيته أو لم يلبسها يلزمه إعطاء أجرتها.

اگر کسی جامۀ را به اجاره گرفت تا با آن به فلان محل برود اما نرفت، اعم از اینکه در خانه پوشید یا نه پوشید، اداء اجوره بالایش لازم میگردد.

مادۀ (٥٣٦)

من استأجر ثياباً على أن يلبسها بنفسه فليس له أن يلبسها غيره.

کسیه جامه ای را برای پوشیدن خود اجاره گرفت، حق ندارد که آنرا بدیگری بپوشاند.

مادۀ (٥٣٧)

الحلي كاللّباس.

زیورات مانند لباس است.

ketabton.com - The Digital Library

فصل سوم

در باره اجارهٔ حیوانات

مادهٔ (٥٣٨)

كما يصح استكراء دابة معينة، كذلك يصح الاشتراط على المكاري الإيصال إلى محل معين.

طوریکه به کرایه گرفتن یک دابه معین صحیح میباشد، همچنان رسانیدن تا محل معین که برمکاری (کرایه دهنده) شرط گردد، نیز صحت دارد.

مادهٔ (٥٣٩)

لو استأجر دابة معينة إلى محل معين وتعبت في الطريق، فالمستأجر يكون مخيراً إن شاء انتظرها حتى تستريح وإن شاء نقض الإجارة. وبهذه الحال يلزم المستأجر أن يعطي تلك المسافة من الأجر المسمى.

هرگاه دابه معین را تا محل معین به اجاره گرفت و دابه در نیمهٔ راه مانده، خسته و زله شد، مستأجر مخیر است که تا رفع خستگی حیوان منتظر بماند و یا اجاره را نقض نماید که درین حال بالای مستأجر لازم است که مسافهٔ طی شده را از أجر مسمی بدهد.

مادهٔ (٥٤٠)

لواشترط إيصال حمل معين إلى محل معين وتعبت الدابة في الطريق فالمكاري مجبور على تحميله على دابة أخرى وإيصاله إلى ذلك المحل.

ketabton.com - The Digital Library

هرگاه رسانیدن محموله معینی را بمحل معین شرط کرده بود و حیوان در راه خسته شد و از رفتار بازماند، پس مکاری مجبور است که بار را بوسیله حیوان دیگر در محل مطلوب برساند.

مادۀ (٥٤١)

لايجوز استئجار دابة من دون تعيين. ولكن إن عينت بعد العقد وقبل المستأجر يجوز. و أيضاً لو استوجرت دابة من نوع على ماهو المعتاد بلا تعيين يجوز و يصرف على المتعارف المطلق.

مثلا: لو أستوجرت دابة من المكارى إلى محل معلوم على ما هو المعتاد، يلزم المكارى إيصال المستأجر بدابة إلى ذلک المحل على الوجه المعتاد.

استئجار حیوان بدون تعیین جایز نیست و لیکن اگر بعد از عقد معین گردد و مستأجر قبول نماید، جایز است. همچنان اگر حیوانی را از نوعیکه معتاد و متعارف است بدون تعیین به اجاره گیرد، جایز است و این حیوان مطلق محمول بر همان حیوانی است که در صورت ذکر مطلق، متعارف است.

مثلاً: اگر حیوانی را از کراکش جهت رسیدن تا محل معلوم و متعارف اجاره گیرد, بر کراکش رسانیدن مستأجر در همان محل بوجه متعارف لازم است.

مادۀ (٥٤٢)

لايكفي في الإجارة تعيين اسم الخطة والمسافة فقط إلا أن يكون اسم الخطة عَلماً متعارفاً لبلدة. مثلاًلو استؤجرت دابة إلى بوسنه أو إلى العراق لايصح إذيلزم تعيين البلدة أو القصبة أو القرية التي

ketabton.com - The Digital Library

يذهب إليها ولكن لفظ الشام مع كونه اسم قطعة قد تعورف إطلاقه على بلدة دمشق فلهذا لو استؤجرت دابة الى الشام يصح.

در باب اجاره تنها اسم محل، منطقه ومسافه كفايت نميكند مگر اينكه اسم محل و منطقه اسم خاص و معروف براى يک شهر باشد. مثلاً: اگر حيوانى را تا (بوسنى) يا (عراق) با جاره گرفت صحيح نيست زيرا درينحال لازم است تا شهر يا قصبه يا قريه هايكه بدانجا ميرود، تعيين گردد.

و ليكن لفظ (شام) با آنكه اسم قطعه يى است، اطلاق آن به شهر دمشق معروف و مشهور است. بناءً هرگاه حيوانى را تا به شام اجاره گرفت، درست و صحيح است.

مادة (٥٤٣)

لو استؤجرت دابة إلى مكان و كان يطلق اسمه على بلدتين فأيهما قصدت، يلزم أجر المثل.

مثلاً لو استكريت دابة من إسلامبول إلى (جكمجة) ولم يصرح هل إلى كبيرها أو صغيرها فأيهما قصدت، يلزم أجر المثل بنسبة مسافتها.

اگر حيوانى را تا مكانى به اجاره گرفت و آن نام بالاى دو شهر اطلاق ميگرديد، پس هر كدام ازين دو شهر كه قصد و اراده كرده شود، اجر مثل لازم ميشود. مثلاً: اگر حيوانى رااز اسلامبول تا (جكمجه)كرايه گرفت و تصريح نكرد كه تا به (جكمجه كلان ياخورد)، پس هر كدام آنها كه قصد و اراده كرده شد، با در نظر گرفتن مسافت آن، اجر مثل لازم ميگردد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٥٤٤)

لو استكريت دابة إلى بلدة، يلزم إيصال مستأجرها إلى داره.

اگر حيوانی تا شهری به كرايه گرفته شد، رسانيدن مستأجر آن تا به حويلی (خانه) اش لازم است.

مادة (٥٤٥)

من استكرى دابة إلى محل معين، فليس له تجاوز ذلك المحل بدون إذن المكاري فإذا تجاوز، فالدابة في ضمان المستأجر إلى أن يسلمها سالمة و إن تلفت في ذهابه أو إيا به، يضمن.

شخصی كه حيوانی را تا يک محل معين به كرايه گرفت, حق ندارد بدون اذن و اجازه كراكش از آن محل تجاوز نمايد. و هرگاه تجاوز نمود، حيوان در تضمين مستأجر قرار ميگيرد تا اينكه آنرا سالم بصاحبش بسپارد واگر در وقت رفتن و يا بازگشت، حيوان مذكور ضايع شد، مستأجر ضامن ميگردد.

مادة (٥٤٦)

لو استكريت دابة إلى محل معين فليس للمستأجر أن يذهب بتلك الدابة إلى محل آخر فإن ذهب و تلفت الدابة يضمن.
مثلاً: لو ذهب إلى (أسلميه) بالدابة التى استكر ها على أنه يذهب بها إلى (تكفور طاغ) و عطبت، يلزم الضمان.

هرگاه حيوانی را تا به محل معين به كرايه گرفت، مستأجر حق ندارد كه توسط همين حيوان بمحل ديگر برود. پس هرگاه رفت و حيوان تلف شد، ضامن ميگردد.

ketabton.com - The Digital Library

مثلاً: توسط حیوانی که جهت رفتن به منطقه بنام تکفورطاغ اجاره شده بود، اجاره کننده طرف منطقه اسلمیه رفته و حیوان اجاره شده دربین راه تلف گردید، بالای مستأجر ضمان آن لازم میشود.

مادۀ (٥٤٧)

لو استؤجر حيوان إلى محل معين وكانت طرقه متعددة فللمستأجر أن يذهب بأي طريق شاء من الطرق التي يسلكها النـــاس ولـــو ذهب المستأجر من طريق غير الذي عينه صاحب الدابة و تلفت، فإن كان ذلك الطريق أصعب من الطريق الـــذي عينـــه، يلـــزم الضمان و إن كان مساوياً أو أسهل فلا.

اگر شخصی حیوانی را تا محل معینی به اجاره گرفت و محل مذکور راه های مختلف داشت، مستأجر میتواند به هریکی از راه هایی برود که مردم میروند. و اگر مستأجر از راهی نرفت که صاحب حیوان معین کرده بود و از راه دیگر رفت و حیوان تلف گردید، در صورتیکه همین راه نسبت براهی که کرایه دهنده تعیین کرده بود پر مشقت تر باشد، ضمان لازم میگردد و اگر مساوی و یا مساعد تر از راه معین بود، ضمان لازم نمیگردد.

مادۀ (٥٤٨)

ليس للمستأجر استعمال الدابة أزيد من المدة التي عينها المؤجر، و إن استعملها و تلفت في يده، ضمن.

مستأجر حق ندارد بیش از مدتیکه موجر تعیین نموده است از حیوان استفاده نماید و اگر از آن کار گرفت و در اثر استعمال بدست مستأجر تلف گردید، ضامن میگردد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٥٤٩)

كما يصح استكراء دابة على أن يركبها فلانٌ، كذلك يصح استكراء دابة على أن يُركبها المستأجر من شاء على التعميم أيضاً.

طوریکه کرایه گرفتن حیوانی مبنی بر اینکه فلان کس به آن سوار شود، صحت دارد. همچنان کرایه گرفتن حیوان مبنی بر اینکه مستأجر میتواند بصورت عام و حسب دلخواه خود، دیگری را سوار نماید، نیز صحیح میباشد.

مادة (٥٥٠)

الدابة التي استكريت للركوب لاتحمل، و إن حملت و تلفت، يلزم الضمان. و بهذه الحال لاتلزم الأجرة. انظر الى المادة (٨٦).

حیوانیکه برای سواری به کرایه گرفته شده است، بار کرده نمیشود. و اگر بار کرده شد و تلف گردید، تاوان آن بالای مستأجر لازم میگردد و درین حال اجرت لازم نمیشود. بماده (٨٦) مراجعه شود.

مادة (٥٥١)

الدابة التي استكريت على أن يركبها فلان لايصح إركابها لغيره وإن صار إركابها لغيره و تلفت يلزم الضمان.

حیوانی که به کرایه گرفته شده است تا شخص معینی به آن سوار شود، برای مستأجر درست نیست که آنرا جهت سواری دیگری در اختیار آن قرار دهد. و اگر سواری آن توسط شخص دیگری صورت گرفت، وحیوان تلف گردید، تاوان آن بالای مستأجر لازم میگردد.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٥٥٢)

من استأجر دابة على أن يركبها من شاء فإن شاء ركبها بنفسه و إن شاء أركبها غيره ولكن إن ركبها هو أو غيره بعد تعيين المراد و تخصيصه بركوب أحد، لايصح إركاب آخر.

کسی حیوانی را به اجاره گرفت مبنی بر اینکه هر که را بخواهد سوار نماید، اگر خواست میتواند خودش سوار شود، و اگر خواست میتواند دیگری را سوار نماید و لیکن اگر خودش و شخص دیگر سوار شد. بعد از تعیین مقصد و تخصیص یک شخص معین دیگر بر کوب، ارکاب شخص دیگر صحت ندارد.

مادۀ (٥٥٣)

لو استكرى أحد دابة و عين المدة أو المسافة للركوب من دون تعيين من يركبها ولا التعميم على أن يركبها من شاء، تفسد الإجارة. ولكن لو عيّن أو بّين قبل الفسخ تنقلب إلى الصحة. و على هذه الصورة أيضاً لايركب غير من تعين على تلك الدابة.

اگر شخصی حیوانی را به کرایه گرفت و وقت یا مسافه سوار شدن را تعیین نمود بدون تعیین اینکه کدام شخص در آن سوار شود و بدون اینکه بصورت عام و تعمیم بگوید که هر کس را که بخواهد سوار نماید،اجاره فاسد میگردد. لیکن اگر قبل از فسخ اجاره تعیین کرده شد اجاره منقلب به صحت میگردد همچنان درینصورت هم غیر از فرد تعیین شده کسی دیگر دابه را سوار شده نمیتواند.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٥٥٤)

لو استكريت دابة للحمل يعتبر في الإكاف والحبل و العدل عرف البلدة.

اگر حیوانی به کرایه گرفته شد، درمورد پالان و ریسمان حیوان و چوب توازن دهنده بار حیوان عرف شهر معتبر است.

مادة (٥٥٥)

لو استكريت دابة من دون بيان مقدار الحمل ولا التعيين بإشارة يحمل مقداره على العرف و العادة.

اگر حیوانی بدون بیان مقدار و اندازه بار کرایه گرفته شد و به اشاره نیز تعیین کرده نشده بود، میتواند حیوان رامطابق عرف و عادت بار نماید.

مادة (٥٥٦)

ليس للمستأجر ضرب دابة الكراء من دون إذن صاحبها و لو ضربها تلفت بسببه، يضمن.

مستأجر بدون اجازه صاحب حیوان حق ندارد که حیوان کرائی را بزند و اگر حیوان را زد و به سبب همین زدن تلف گردیده، مستأجر ضامن میشود.

مادة (٥٥٧)

لو أذن صاحب دابة الكراء بضربها فليس للمستأجر إلا الضرب على الموضع المعتاد. فإن ضربها على غيره، كما لو كان المعتاد ضَرْبُها على عرفها و ضربها على رأسها و تلف، يلزم الضمان.

ketabton.com - The Digital Library

اگر صاحب حیوان مستأجر را اذن واجازه به ضرب حیوان داد، مستأجر نمیتواند به ضرب حیوان اقدام کند مگر در جای معتادآن، در حالیکه درعرف جای دیگر حیوان مانند گردن و دم آن زده می شد، اما مستأجر هرگاه در محل غیر معتاد حیوان زد یعنی در سر حیوان زد و تلف شد، ضمان لازم میگردد.

مادة (٥٥٨)

يصح الركوب على دابة استكريت للحمل.

حیوانیکه برای حمل بار کرایه گردیده است، سوار شدن آن صحت دارد.

مادة (٥٥٩)

لو استكريت دابة عيّن نوع حملها و مقداره، يصح تحميلها حملاً آخر مماثلاً له أو أهون منه في المضرة أيضاً، ولكن لايصح تحميل شيء أزيد في المضرة. مثلاً من استكرى دابة على أن يحملها خمسة أكيال حنطة كما يصح له أن يحملها من ماله أو مال غيره أي نوع كان خمسة أكيال حنطة كذلك يجوز له أن يحملها خمسة أكيال شعير. ولكن لا يجوز تحميل خمسة أكيال حنطة دابة استكريت على أن تحمل خمسة أكيال شعير كما لا يصح تحميل مائة أوقية حديد دابة استكريت على أن تحمل مائة أوقية قطن.

اگر حیوانی برای بار معین و اندازء معین به کرایه گرفته شود، صحیح است که حمل مماثل و یا سبکتر از آن در مضرت را بالای حیوان بار نماید و لکن حمل آنچه ضرر و اذیت بیشتر دارد صحیح و درست نیست.

ketabton.com - The Digital Library

مثلاً: شخصی حیوانی را به کرایه گرفت برای اینکه پنج پیمانه گندم بار نماید، برای مستأجر مذکور همانطوریکه درست و صحیح است که پنج پیمانه گندم را از مال خود یا مال غیر بار نماید.

همچنان برایش جایز است که براین حیوان پنج پیمانه جو را بار نماید، و لیکن در صورتیکه حیوان را برای حمل پنج پیمانه جو به کرایه گرفته باشد، بار نمودن پنج پیمانه گندم به عوض آن جایز نیست.

همچنان در صورتیکه حیوان را به بار نمودن صدکیلو پخته کراء نماید, صحیح نیست که بر حیوان صد کیلو آهن را بار کند.

مادۀ (٥٦٠)

وضع الحمل عن الدابة على المكاري.

گذاشتن بار بالای حیوان بدوش کراکش میباشد.

مادۀ (٥٦١)

نفقة المأجور على الآجر. مثلاً علف الدابة الـــتي اســـتكريت و إسقاؤها على صاحبها ولكن لو أعطى المستأجر علف الدابة بدون أذن صاحبها تبرعاً، ليس له أخذ ثمنه من صاحبها بعد.

مصارف شیئ مورد اجاره بالای شخص اجاره دهنده است. مثلاً: علف حیوان کرائی و آب دادن آن بالای مالک آنست و در صورتیکه مستأجر بدون اذن صاحب حیوان تبرعاً برای حیوان علف داد، حق ندارد که قیمت علف را از وی بگیرد.

ketabton.com - The Digital Library

فصل چهارم

در اجارهٔ انسان

مادهٔ (٥٦٢)

يجوز إجارة الآدمي للخدمة أو لإجراء صنعة ببيان مدة أو بتعيين العمل بصورة أخرى كما بين في الفصل الثالث من الباب الثاني.

اجاره انسان برای انجام خدمت و یا اجرای یک صنعت با بیان مدت و یا تعیین عمل جواز دارد. چنانکه بعبارت دیگر در فصل سوم باب دوم بیان گردید.

مادهٔ (٥٦٣)

لو خدم أحد آخر بناء على طلبه من دون مقاولة أجرة فله أجـــر مثله إن كان ممن يخدم بالأجرة و إلا فلا.

اگر شخصی دیگری را بنابر تقاضایش بدون کدام مقاوله و قرار داد اجورت در صورتیکه مستخدم از جمله کسانی باشد که به اجوره خدمت مینماید مستحق اجر مثل میگردد و اگر از زمره کسانی بود که بدون اجرت خدمت مینمود، اجوره را حایز نمیگردد.

مادهٔ (٥٦٤)

لوقال لآخر اعمل هذا العمل وأنا أكرمك ولم يبين ما يكرمه به، فعمل العمل المأمور به، استحق أجرالمثل.

ketabton.com - The Digital Library

اگر شخصی برای دیگری گفت این کار را انجام بده و من ترا اکرام میکنم و صورت اکرام را توضیح ننمود و شخص آن کار را انجام داد، وی مستحق اجر مثل میگردد.

مادة (٥٦٥)

لو استخدمت العملة من دون تسمية أجرة، تعطى أجرهم إن كانت معلومة وإلا فأجر المثل: ومعاملة الأصناف الذين يماثلون هؤلاء على هذا الوجه.

اگر شخصی کارگرانی را بدون مسمی نمودن اجرت استخدام نمود، در صورتیکه اجوره شان معلوم باشد, داده شود و اگر معلوم نباشد اجر مثل را مستحق میشوند و معامله سایر اقشار واصنافیکه مماثل و مشابه اشخاص فوق باشند، به همین منوال است.

مادة (٥٦٦)

لو عقدت الإجارة على أن يعطى للأجير شيء من القيميات لا على التعيين، يلزم أجر المثل. مثلاً لو قال لأحد إن خدمتني كذا أيّاماً اعطيک زوجاً و احداً من البقر فإذا خدم الأجير ذلك المقدار من الأيام، لايلزم البقر و يلزم أجر المثل. لكن يجوز استئجار الظئر بألبستها كما جرت العادة وإن لم توصف الألبسة ولم تعرف يلزمه من الدرجة الوسطى.

اگر عقد اجاره را چنین منعقد گردانید که برای اجیر چیزی از اشیای قیمی را بطور لاعلی التعیین بدهد , درینصورت اُجر مثل لازم میگردد.

ketabton.com - The Digital Library

مثلاً: اگر برای کسی بگوید: هرگاه درینقدر مدت خدمت مرا نمودی، یک جفت گاو برایت میدهم در صورتیکه در همان مقدار ایام خدمت کرد، برای وی گاو لازم نمیگردد بلکه اجر مثل لازم میشود. اما در استیجار زن شیر دهنده البسه ایکه در برابر عملش داده میشود جواز دارد چنانچه عرف نیز بدان جاری است. وهرگاه البسه توصیف نشده باشد و معروف هم نباشد از درجه اوسط لازم میگردد.

مادة (٥٦٧)

العطية التي تعطي إلى الخدمة من الخارج لاتحسب من الأجرة.

عطیه تحفه و بخششیکه از بیرون برای خدمتگار داده میشود« در بدله اجاره محاسبه نمیگردد.

مادة (٥٦٨)

لو استؤجرت استاذ لتعليم علم أو صنعة وسميت الأجـــرة فـــإن ذكرت مدة انعقدت الإجارة صحيحة على المدة حتى أن الأستاذ يستحق الأجرة بكونه حاضرا ومهيئاً للتعليم، تَعَلّم التلميـــذ أو لم يتعلم. وإن لم تذكر مدة انعقدت الإجارة فاسدة وعلى هذا الوجه إن تعلم التلميذ فالأستاذ يستحق الأجرة وإلا فلا.

اگر استادی جهت تعلیم علم و یا پیشه و صنعتی طور اجیر استخدام گردید و به اجاره گرفته شد در صورتیکه اجرت مسمی گردیده و مدت را بیان نموده باشند، اجاره صحیح منعقد میگردد. پس درین حال اگر استاد حاضر و آماده درس دادن باشد خواه شاگرد بیاموزد ویا نیاموزد, مستحق اجرت میباشد واگر مدت را تذکر نداده باشند،اجاره فاسده منعقد میگردد و

ketabton.com - The Digital Library

درینصورت اگر شاگرد درس را فراگرفت، استاد مستحق اجرت میگردد و اگر نیاموخت، مستحق آن نمیگردد.

مادۀ (٥٦٩)

من أعطى ولده لأستاذ ليعلمه صنعة من دون أن يشترط أحدهما على الآخر أجرة، فبعد تعلم الصبي لو طلب أحدهما من الآخر أجرة، يعمل بعرف البلدة وعادتها.

شخصی پسرش را به استادی سپرد که او را صنعت بیاموزاند بدون اینکه یکی از طرفین بالای دیگرش اجرت را شرط نماید، بعد از آموختن پسر اگر یکی از طرفین از دیگرش اجرت طلب نمود، به عرف و عادت شهر رفتار می شود.

مادۀ (٥٧٠)

لو استأجر أهل قرية استاذاً أو معلماً أو مؤذّناً و أو فی خدمته يأخذ أجرته من أهل تلك القرية.

اگر اهالی یک قریه، یک استاد یا معلم و یا مؤذّن را به اجاره گرفتند واو خدمت انجام داد, اجرت خود را از اهالی همان قریه میگیرد.

مادۀ (٥٧١)

الأجير الذي استؤجر على أن يعمل بنفسه ليس له أن يستعمل غيره. مثلاً لو أعطى أحد جبة لخياط على أن يخيطها بنفسه بكذا دراهم، فليس للخياط أن يخيطها بغيره. و إن خاطها بغيره و تلفت، فهو ضامن.

ketabton.com - The Digital Library

اجیریکه به اجاره گرفته شد تا شخصاً خودش عمل نماید او نمیتواند غیر خود را به این کار بگمارد.

مثلاً: شخصی رختی را برای ساختن چپن به خیاطی داد که در بدل اینقدر مبلغ شخصاً آنرا بدوزد، خیاط نمیتواند آنرا توسط دیگری بدوزد و اگر توسط غیر دوخت و تلف شد، آن شخص ضامن است.

مادۀ (۵۷۲)

لو أطلق العقد حين الاستئجار فللأجير أن يستعمل غيره.

اگر در اثنای اجاره گرفتن عقد را مطلق گفت، اجیر میتواند غیر از خود شخص دیگری را بکار گیرد.

مادۀ (۵۷۳)

قول المستأجر للأجير اعمل هذا الشغل إطلاق. مثلاً لو قال أحد للخياط خط هذه الجبة بكذا دراهم من دون تقييد بقوله خطها بنفسك او بالذات و خاطها الخياط بخليفته أو خياط آخر يستحق الأجرالمسمى و إن تلفت الجبة بلا تعد، لايضمن.

گفتن اجاره گیرنده برای اجیر که (این کار را انجام ده)، عقد مطلق است.

مثلا: اگر کسی بدون کدام تقیید بر اینکه گوید بالذات به خیاط بگوید این چپن را به اینقدر مبلغ بدوز، و خیاط آنرا توسط خلیفه اش دوخت و یا توسط خیاط دیگر، مستحق اجر مسمی میگردد. و اگر چپن مذکور بدون تعدی تلف شد، ضامن نمیگردد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٥٧٤)

كُل ما كان من توابع العمل ولم يشترط على الأجير، يعتبر فيه عرف البلدة و عادتها كما أن العادة في كون الخيط على الخياط.

هر آنچه از توابع كار و عمل باشد و بالای اجير شرط نگردد، در مورد آن عرف و عادت شهر معتبر است چنانچه عرف وعادت در بودن تار بذمه خياط است.

مادة (٥٧٥)

يلزم الحمال إدخال الحمل إلى الدار ولكن لايلزم عليه وضعه في محله. مثلاً ليس على العمال إخراج العمل إلى فوق الدار ولا وضع الذخيرة في الأنبار.

بالای حمال داخل كردن بار در حويلی لازم است و لكن گذاشتن آن در محل بار خانه لازم نيست. مثلاً: بالای حمال لازم نيست كه بار را تا بالای بام بالا كند و نه اينكه ذخيره را در انبار بگذارد.

مادة (٥٧٦)

لايلزم المستأجر إطعام الأجير إلا أن يكون العرف في البلدة كذلك.

بالای مستأجر لازم نميگردد كه اجير را طعام بدهد مگر اينكه عرف همان شهر چنين باشد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٥٧٧)

إن دوَّرَ دلال مالاً ولم يبِعْهُ بعد ذلك باعه صاحب المال، فليس للدلال أخذ الأجرة. و إن باعه دلال آخر، فليس للأولى شيء و تمام الأجرة للثاني.

اگر دلال مالی را دوره داده و نفروخت و بعداً صاحب مال آنرا بفروش رسانید، پس دلال حق اخذ اجرت را ندارد واگر دلال دیگر آنرا فروخت درینصورت دلال اول مستحق چیزی نمیشود و تمام اجرت برای دلال ثانی میباشد.

مادة (٥٧٨)

لو أعطى أحد ماله للدلال و قال بعه بكذا دراهم فإن باعه الدلال بأزيد من ذلك فالفاضل أيضاً لصاحب المال و ليس للدلال سوى الأجرة.

اگر کسی مال خود را برای یک دلال بدهد و برای او بگوید که آنرا باینقدر مبلغ بفروش، اگر دلال به بیش از آن فروخت، مبلغ اضافی از صاحب مال میشود ودلال بدون اجرت حقی ندارد.

مادة (٥٧٩)

لو خرج مستحق بعد أخذ الدلال أجرته و ضبط المبيع أو رُدّ بعيب، لا تسترد أجرة الدلال.

ketabton.com - The Digital Library

اگر بعد از آنکه دلال اجرت خود را گرفت, برای مبیعه مستحقی پیدا شد و آنرا ضبط کرد و یا مال به سبب عیب رد گردید، اجرت دلال باز گشتانیده نمیشود.

مادۀ (٥٨٠)

من استأجر حصّادِيْن ليحصدوا زرعه الذي في أرضه و بعد حصادهم مقداراً منه لو تلف الباقي بنزول آفة أو بقضاء آخر فلهم أن يأخذوا من الأجر المسمى مقدار حصة ماحصدوه و ليس لهم أخذ أجرة الباقي.

کسیکه دروگران را به اجاره گرفت تا کشت او را که در زمین است درو نمایند و بعد از درو کردن مقداری از کشت متباقی به نزول آفت یا قضیه و واقعه دیگر تلف شد، آنها به اندازه ایکه درو کرده اند اجرت مسمی را میگیرند و نمیتوانند از مابقی (که تلف شده) اجرت بگیرند.

مادۀ (٥٨١)

كما أن للظئر فسخ الإجارة لو تمرضت، كذلك لأبي الطفل فسخها إذا مرضت أو حملت أولم يأخذ الصبي ثديها أو استفرغ لبنها.

چنانکه اگر دایه مریض شد حق دارد که اجاره را فسخ نماید، همچنان پدر طفل صلاحیت فسخ آنرا دارد درصورتیکه دایه مریض شد یا حامله گردید و یا اینکه طفل پستان او را نمیگرفت و یا شیر اورا واپس قی میکرد.

ketabton.com - The Digital Library

باب هفتم

در بيان وظيفه اجاره دهنده و اجاره گيرنده وصلاحيت های هريک بعد از عقد که مشتمل بر سه فصل است

فصل اول

در باره تسليم مأجور

مادۀ (٥٨٢)

تسليم المأجور هو عبارة عن إجازة الآجر و رخصته للمستأجر بأن ينتفع به بلا مانع.

تسليم مأجور عبارت از آنست که اجاره دهنده برای مستأجر اجازه و رخصت دهد تا از مأجور بلا مانع بهره برداری نموده و انتفاع گيرد.

مادۀ (٥٨٣)

إذا انعقدت الإجارة صحيحة على المدة أوالمسافة يلزم تسليم المأجور للمستأجر على أن يبقى في يده متصلاً و مستمراً إلى انقضاء المدة أو ختام المسافة. مثلاً لو استأجر أحد عربة لكذا مدة

ketabton.com - The Digital Library

أو على أن يذهب إلى المحل الفلاني فله أن يستعمل العربة في ظرف تلك المدة أو إلى أن يصل ذلك المحل و ليس لصاحبها أن يأخذها منه ولا أن يستعملها في أموره في تلك الأثناء.

هرگاه اجاره صحیحه باتعیین مدت و تعیین مسافه منعقد گردد، درین صورت لازم میشود تا مأجور برای مستأجر تسلیم داده شود بطوریکه در دست وی الی زمان انقضای مدت واختتام مسافه بصورت متصل و مستمر باقی بماند.

مثلا: اگر کسی کراچی را برای اینقدر مدت و یا رسیدن به آن محل به اجاره گرفت، مستأجر میتواند که در خلال همان مدت یا تا رسیدن بهمان محل آنرا استعمال نماید و صاحب کراچی نمیتواند که کراچی را از وی بگیرد و نمیتواند که در همان أثناء کراچی را در کار های دیگر خود مورد استعمال قرار دهد.

مادة (٥٨٤)

لو آجر أحد ملكه و كان فيه ماله، لاتلزم الأجرة ما لم يُسلمه فارغاً إلا أن يكون قد باع المال للمستأجر أيضاً.

اگر شخصی ملکیت خود را به اجاره داد و در آن مال او بود, تا زمانیکه مأجور را طور سالم و فارغ به مستأجر نسپرده است، اجرت لازم نمیگردد مگر اینکه مال را همچنان به مستأجر فروخته باشد.

مادة (٥٨٥)

لو سلم الآجر الدار ولم يسلم حجرة وضع فيها أشياء يسقط من بدل الإجارة مقدار حصة تلك الحجرة، والمستأجر مخير في باقي

ketabton.com - The Digital Library

الدار و إن خلى الآجر الحجرة وسلمها قبل الفسخ، تلزم الإجارة يعني لايبقى للمستأجر حق الفسخ.

اگر اجاره دهنده حویلی را تسلیم نمود و یک حجره را که در آن اشیاء وی قرار داشت تسلیم نکرد، بدل اجاره به اندازه همان حجره ساقط میگردد و مستأجر در باقی حویلی مخیر است (که اجاره را قبول کند یا فسخ) و اگر آجر حجره را قبل از فسخ تخلیه و تسلیم نمود، اجاره لازم میگردد یعنی برای مستأجر حق فسخ باقی نمی ماند.

فصل دوم

در مورد تصرف عاقدین در مأجور بعد از عقد

مادۀ (٥٨٦)

للمستأجر إيجار المأجور لآخر قبل القبض إن كان عقاراً وإن كان منقولاً فلا.

مستأجر میتواند که مأجور را در صورتیکه عقار باشد قبل از قبض به دیگری اجاره دهد ولی اگر منقول باشد، آنرا قبل از قبض به دیگری اجاره داده نمیتواند.

مادۀ (٥٨٧)

للمستأجر إيجار ما لم يتفاوت استعماله وانتفاعه باختلاف النـــاس لآخر.

ketabton.com - The Digital Library

مستأجر میتواند اشیاء و چیزهائی را که استعمال و انتفاع آن باختلاف مردم تفاوت نداشته باشد برای دیگری با جاره دهد.

مادة (٥٨٨)

من استأجر شيئاً إجارة فاسدة و قبضه ثم آجره لآخر إجارة صحيحة، جاز.

شخصیکه چیزی را به اجار فاسد گرفت و قبض نمود و بعداً آنرا برای دیگری به اجاره صحیحه داد، جایز است.

مادة (٥٨٩)

لو آجر أحد ماله على مدة معلومة لآخر بإجارة لازمة ثم آجره أيضا تلك المدة تكراراً لغيره، لاتنعقد الإجارة الثانية ولاتعتبر.

اگر شخصی مال خود را برای دیگری بمدت معلوم به اجاره لازمه اجاره داد و بعداً در همین مدت مال مذکور را به دیگری تکراراً به اجاره داد، اجاره دوم منعقد نمیگردد و اعتبار ندارد.

مادة (٥٩٠)

لوباع الآجر المأجور بدون إذن المستأجر يكون البيع نافذاً بين البائع والمشتري وإن لم يكن نافذاً بحق المستأجر. حتى إنه بعد انقضاء مدة الإجارة يلزم البيع في حق المشتري وليس له الامتناع عن الاشتراء إلا أن يطلب المشتري تسليم المبيع من البائع قبل انقضاء مدة الأجارة ويفسخ القاضي البيع لعدم إمكان تسليمه وإن أجاز المستأجر البيع، يكون نافذاً في حق كل منهم ولكن

ketabton.com - The Digital Library

لايؤخذ المأجور من يده ما لم يصل إليه مقدار ما لم يستوفه مـــن بدل الإجارة الذي كان اعطاه نقداً. ولو سلم المستأجر المـــأجور قبل استيفائه ذلك، سقط حق حبسه.

آگر اجاره دهنده مأجور را بدون اذن واجازه مستأجر بفروشد، بيع در بين بايع و مشترى نافذ است گرچه در حق مستأجر نافذ نميباشد. تا اينكه بعد از انقضاى مدت اجاره، بيع در حق مشترى لازم ميگردد و او حق ندارد كه از خريدن مبيعه امتناع ورزد مگر اينكه مشترى قبل از انقضاء مدت اجاره، تسليم مبيعه را از بايع مطالبه نمايد و قاضى نسبت عدم امكان تسليم مبيعه، بيع را فسخ كند.

اگر مستأجر اجازه بيع را نمود، در حق هر سه آنها نافذ ميگردد. البته مال مورد اجاره تازمانيكه مقدار باقيمانده بدل اجاره كه آنرا نقداً به اجاره دهنده داده است بدست مستأجر نرسد، دردست مستأجر باقى ميماند. و اگر مستأجر قبل از بازپس گيرى بدل اجاره را تسليم نمايد، حق حبس آن در مال مذكور ساقط ميشود.

فصل سوم

در بيان موادیكه به رد مأجور و اعاده آن تعلق دارد

مادۀ (٥٩١)

يلزم المستأجر رفع يده عن المأجور عند انقضاء الإجارة.

براى مستأجر لازم است تا با انقضاء مدت اجاره، دست از مأجور بردارد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٥٩٢)

ليس للمستأجر استعمال المأجور بعد انقضاء الإجارة.

مستأجر حق استعمال مأجور را بعد از انقضاء مدت اجاره ندارد.

مادة (٥٩٣)

لو انقضت الإجارة و أراد الآجر قبض ماله، يلزم المستأجر تسليمه إياه.

وقتيكه انتها يافت اجاره و آجر ارادهٔ قبض مال خود را نمود، لازم است بر مستأجر تسليم آن مال به صاحبش (آجر).

مادة (٥٩٤)

لايلزم المستأجر رد المأجور وإعادته ويلزم الآجر أن يأخذه عند انقضاء الإجارة. مثلاً: لو انقضت إجارة دَارٍ، يلزم صاحبها الذهاب إليها وتسلمها. كذلك لو استوجرت دابة إلى المحل الفلاني يلزم صاحبها أن يوجد هناك ويتسلمها. وإن ما وجد هناك ولاتسلمها وتلفت في يد المستأجر بدون تعديه وتقصيره لا يضمن، والوكيل كالاصيل. أما إذا استأجر شخص دابة من محل معين على أن يذهب ويعود، لزم على المستأجر أن يرجع الدابة إلى المحل المذكور وإذا لم يرجعها بل أخذها و أمسكها في داره فهلكت ضمن قيمتها.

ketabton.com - The Digital Library

رد مال مأجور واعاده آن به مستأجر لازم نمیگردد و برای آجر لازم است که بعد از انقضای مدت اجاره، مأجور را بگیرد.

مثلا: اگر مدت اجاره حویلی منقضی شد، برای صاحب آن لازم است که بحویلی برود وآنرا تسلیم شود.

همچنان اگر حیوانی را به محل معین اجاره داد، برای صاحب حیوان لازم است که در همان محل حضور یافته و مال خود راتسلیم شود و اگر اجاره دهنده در آن محل حاضر نشده و مال خود رادر محل مذکور دریافت نکرد و حیوان در دست مستأجر بدون تعدی و کوتاهی هلاک گردید، مستأجر ضامن نمیگردد.

وکیل مانند اصیل میباشد، اما اگر شخصی حیوانی را از محل معین اجاره گرفت تاحیوان را ببرد و دوباره آنرا به عین محل بر گرداند، درینصورت بر مستأجر لازم است که حیوان را بمحل معین مذکور اعاده نماید و هرگاه اعاده نکرد بلکه آنرا بازداشت و در خانه خود نگهداشت و بعداً حیوان مذکور هلاک گردید، مستأجر ضامن قیمت آن میگردد.

مادة (٥٩٥)

إن احتاج رد المأجور و إعادته إلى الحمل و المؤنة فأجرة نقلته على الآجر.

اگر رد مال مأجور و اعاده آن به حمل و مصارف نیاز پیدا کند، اجرت نقل آن بالای موجر یا اجاره دهنده است.

ketabton.com - The Digital Library

باب هشتم

در بيان ضمانات
شامل سه فصل است

فصل اول

در ضمان منفعت

مادة (٥٩٦)

لو استعمل أحد مالا بدون إذن صاحبه فهو من قبيل الغاصب لايلزمه ضمان منافعه.

ولكن إذا كان المال مال وقف أو مال صغير فحينئذ يلزمه ضمان المنفعة أي أجر المثل بكل حال. و إن كان معداً للاستغلال يلزمه ضمان المنعة أي أجر المثل. إذالم يكن بتأويل ملك أو عقد. مثلاً لو سكن أحد في دار آخر مدة بدون عقد إجارة لاتلزمه الأجرة لكن إن كانت تلك الدار وقفا أو مال صغير، فعلى كل حال يعني إن كان ثمة تأويل ملك أو عقد أو لم يكن، يلزم أجر مثل المدة التي سكنها. وكذلك إذا كانت دار كراء ولم يكن ثمة تأويل ملك أو عقد يلزم أجرالمثل. وكذا لو استعمل أحد دابة الكراء بدون إذن صاحبها يلزم أجر المثل.

ketabton.com - The Digital Library

اگر شخصی مالی را بدون اذن واجازه صاحبش استعمال نمود، وی غاصب محسوب میشود و ضمان منافع بالایش لازم نمیباشد. و لیکن وقتی مال، مال وقف یا مال صغیر باشد درینصورت به هر حال ضمان منفعت یعنی اجر مثل لازم میشود، و اگر آماده بهره برداری باشد، در صورتی بالای شخص مذکور ضمان منفعت یا اجر مثل لازم میشود که اخذ آن مال مذکور مبتنی بر کدام نوع عقد یا تاویل نباشد.

مثلاً: اگر شخصی در حویلی دیگری بدون عقد اجاره مدتی سکونت اختیار نمود، اجرت بالایش لازم نمیشود اما اگر حویلی مذکور وقفی یا مال صغیر بود، بهر حال اگر در آن تاویل ملک و عقد باشد یا نباشد، از مدتیکه در حویلی سکونت نموده است اجر مثل لازم میگردد.

همچنان اگر حویلی کرائی باشد و در آن تاویل ملک و یا عقد نباشد اجر مثل لازم میگردد، همچنان اگر کسی حیوان کرائی را بدون اذن صاحب آن استعمال نمود اجر مثل لازمی می آید.

مادۀ (٥٩٧)

لايلزم ضمان المنفعة في مال استعمل بتأويل ملك ولو كان معـــداً للاستغلال. مثلاً لو تصرف مدة أحد الشركاء في المال بدون إذن شريكه مستقلاً، فليس للشريك الآخر أخذ أجرة حـــصته لأنـــه استعمله على أنه ملكه.

در مالیکه بتاویل ملک استعمال میشود گرچه آماده بهره برداری باشد، ضمان منفعت لازم نمیگردد.

ketabton.com - The Digital Library

مثلاً: اگر یکی از شرکاء مدتی در مال طور مستقل و بدون اجازه شریکش تصرف نمود، شریک دیگر حق گرفتن اجرت حصه اش را ندارد زیرا شریک اول ملکیت خود را مورد استعمال قرار داده است.

مادۀ (٥٩٨)

لايلزم ضمان المنفعة في مال استعمل بتأويل عقد وإن كان معداً للاستغلال.

مثلاً لو باع أحد لآخر حانوتاً ملكه مشتركاً بدون إذن شريكه وتصرف فيه المشتري مدة ثم لم يجز البيع الشريك وضبط حصته ليس له أن يطالب بأجرة حصته وإن كان معدا للاستغلال. لأن المشتري استعمله بتأويل العقد يعني حيث أنه تصرف فيه بعقد البيع لايلزم ضمان المنفعة. كذلك لو باع أحد لآخر رحى على أنها ملكه وسلمها ثم بعد تصرف المشتري لو ظهر لها مستحق وأخذها من المشتري بعد الإثبات والحكم، ليس له أن يأخذ أجرة لتصرفه في المدة المذكورة لأن في هذا أيضا تأويل عقد.

در مالیکه به تاویل عقد استعمال شود گرچه آماده بهره برداری باشد، ضمان منفعت لازم نمیگردد.

مثلاً: اگر شخصی دکان ملکیت مشترک را بدون اجازه شریکش بالای شخصی بفروش برساند ومشتری مدتی در مبیعه تصرف بعمل آورد و بعداً شریک دوم بیع را مجاز ندانست و حصه خود را قید و ضبط نمود او حق مطالبه اجرت خویش را از مشتری ندارد گرچه دکان مذکور معداً للاستغلال بوده باشد زیرا مشتری به عقد بیع در آن تصرف نموده و ازین جهت ضمان یا تاوان منفعت بالایش لازم نمیشود.

ketabton.com - The Digital Library

همچنان اگر شخصی آسیاب خود را بالای شخص دیگری فروخت به این اعتبار که ملکیت او میباشد و تسلیم مشتری نمود، بعد از تصرف مشتری اگر مستحقی برای آسیاب پیدا شد و پس از اثبات و حکم آنرا از مشتری گرفت، درینصورت او حق ندارد اجرت مدت تصرف مشتری رابگیرد زیرا درین مساله همچنان تاویل عقد است.

مادۀ (٥٩٩)

لواستخدم أحد صغيراً بدون إذن وليه فإذا بلغ الصغير يأخذ أجر مثل خدمته في تلك المدة. ولو توفي الصغير فلورثته أن يأخـــذوا أجر المثل تلك المدة من ذلك الرجل.

اگر شخصی صغیری را بدون اجازه ولی آن استخدام نمود وقتی که بالغ شد اجرت مثل خود را در همان مدت خدمت بگیرد و اگر صغیر فوت کرد ورثه او میتواند اجر مثل خدمت صغیر را در مدت متذکره از همان شخص حاصل کند.

فصل دوم

در بیان ضمان مستأجر

مادۀ (٦٠٠)

المأجور أمانة في يد المستأجر إن كان عقد الإجارة صحيحاً أو لم يكن.

مأجور در دست مستأجر امانت است خواه عقد اجاره صحیح باشد یا نباشد.

ketabton.com - The Digital Library

مادۀ (٦٠١)

لايلزم الضمان إذا تلف المأجور في يد المستأجر ما لم يكن بتقصيره أو تعديه أو مخالفته لمأذونيته.

وقتيكه مأجور در دست مستأجر تلف گردد در حاليكه ناشی از تقصير و تعدی يا مخالفت از ماذون بودن وی نباشد، ضمان لازم نميشود.

مادۀ (٦٠٢)

يلزم الضمان على المستأجر لو تلف المأجور أو طرأ على قيمته نقصان بتعديه. مثلا لو ضرب المستأجر دابة الكراء فماتت منه أو ساقها بعنف و شدة فهلكت، لزمه ضمان قيمتها. (انظر الماده ٢٠)

اگر مأجور به سبب تقصير و تعدی در دست مستأجر تلف گرديد ويا نقصانی در قيمت آن پديدار گشت, ضمان بروی لازم ميگردد.

مثلاً: مستأجر حيوان كرائی را زد و مرد و يا به شدت و فشار او را دواند و حيوان هلاک گرديد، ضمان قيمت آن لازم ميگردد.

مادۀ (٦٠٣)

حركة المستأجر على خلاف المعتاد تعد، ويضمن الضرر والخسارة الذي يتولد منها. مثلاً لو استعمل الأَلبسة التي استكراها على خلاف عادة الناس وبليت يضمن. كذلك لو احترقت الدار المأجور بظهور حريق فيها بسبب اشعال المستأجر النار أزيد من العادة سائر الناس يضمن.

ketabton.com - The Digital Library

اقدام و حرکت مستأجر بر خلاف عرف و عادت تعدی محسوب می شود لذا ضامن خساره و ضرریکه، از ان پدید آمده است میباشد.

مثلاً: اگر لباس های کرائی را خلاف عادت مردم استعمال نمود و کهنه شد مستأجر ضامن میگردد.

همچنان اگر مستأجر در حویلی مأجور آتشی را فروخت که بیش از عادت سایر مردم بود و به اثر آن حویلی حریق شد، حکم فوق قابل تطبیق بوده ومستأجر ضامن میگردد.

مادۀ (٦٠٤)

لو تلف المأجور بتقصير المستأجر في أمر المحافظة أو طرأ على قيمته نقصان، يلزم الضمان. مثلاً لو استأجر دابة وتركها خالية الرأس وضاعت، يضمن.

هرگاه مأجور بسبب تقصیر مستأجر در امر نگهبانی آن تلف گردید یا در قیمت آن نقصان پدید آمد، ضمان لازم میشود. مثلاً: اگر حیوانی را به اجاره گرفت و اورا رها گذاشت و ضایع شد، مستأجر ضامن میشود.

مادۀ (٦٠٥)

مخالفة المستأجر مأذونيته بالتجاوز إلى مافوق المشروط توجب الضمان. و أما مخالفته بالعدول إلى مادون المشروط أو مثله لاتوجبه. مثلاً لو حمل المستأجر خمسين أقة حديد على دابة استكراها لأن يحملها خمسين أقة سمن وعطبت، يضمن. و أما لو حملها حمولة مساوية للدهن في المضرة أو أخف وعطبت، لايضمن.

ketabton.com - The Digital Library

مخالفت مستأجر از ماذونیت در تجاوز به مافوق مشروط موجب ضمان میگردد ولی مخالفت وی بواسطه عدول به مادون مشروط و مانند آن موجب ضمان نمیگردد.

مثلاً: اگر مستأجر بر دابه ایکه آنرا بخاطر حمل پنجاه(اقه[1]) روغن به کرایه گرفته بود, پنجاه (اقه) آهن را بار کرد و حیوان خسته شد و از پای ماند وهلاک گردید، مستأجر ضامن میگردد. و اما اگر به حیوان، محموله ای را که در مضرت مساوی روغن یا کمتر از آن بود بار کرد و حیوان از پای ماند وهلاک شد، مستأجر ضامن نمیگردد.

مادة (٦٠٦)

يبقى المأجور كالوديعة أمانة في يد المستأجر عند انقضاء الإجـــارة. وعلى هذا لو استعمل المستأجر المأجور بعد انقضاء مدة الإجارة وتلف، يضمن. كذلك لو طلب الآجر ماله عند انقضاء الإجارة من المستأجر ولم يعطه إياه ثم بعد الإمساك تلف، يضمن.

مأجور در هنگام گذشت مدت اجاره مانند ودیعت در دست مستأجر بطور امانت باقی می ماند. بنابرین اگر مستأجر شی مأجور را بعد از گذشت مدت اجاره استعمال نمود و تلف شد، ضامن میگردد.

همچنان اگر آجر بعد از گذشت مدت اجاره مال مأجور را از مستأجر مطالبه کرد و برایش نداد و بعد از نگهداری در نزد مستأجر تلف گردید ضمان لازم میگردد.

[1] آقه: وزنی است معادل نیم رطل ومساوی با یکهزار و دوصد و هشتاد گرام.

ketabton.com - The Digital Library

فصل سوم

در ضمان اجير

مادۀ (٦٠٧)

لو تلف المستأجر فيه بتعدي الأجير وتقصيره يضمن.

اگر مستأجر فيه به تعدى و يا تقصير اجير تلف شد, ضامن ميشود.

مادۀ (٦٠٨)

تعدي الأجير: هو أن يعمل عملاً أو يتحرك حركة مخالفَين لأمر الآجر صراحة كان أو دلالة. مثلاً بعد قول المستأجر للراعي الذي هو أجير خاص أرع هذه الدواب في المحل الفلاني ولاتذهب بها إلى محل آخر، فإن لم يرعها الراعي في ذلك المحل وذهب بها إلى محل الآخر ورعاها يكون متعدياً إن عطبت الدواب عند رعيها هناك ويلزم الضمان على الراعي.

كذلك لو أعطى أحد قماشا إلى خياط وقال إن خرج قباء فصله وقال الخياط يخرج وفصّله، فإن لم يخرج قباء له يضمن الخياط القماش.

تعدى اجير آنست كه او عملى را انجام دهد و يا حركتى را از خود نشان دهد كه هر دو صراحتاً و يا دلالتاً مخالف امر آجر باشد.

ketabton.com - The Digital Library

مثلاً: مالک برای چوپانیکه اجیر خاص است بگوید که حیوان را در فلان محل ببر و بجای دیگر مبر اگر چوپان حیوان را در محل متذکره مالک نچراند و بمحل دیگر جهت چرا برد، متعدی شمرده میشود. اگر حیوان هنگام چرا در محل دیگر هلاک شود بر چوپان ضمان لازم میگردد.

همچنان اگر شخصی رختی را به خیاط داد وگفت که اگر از این تکه چپن میشود آنرا ببر و خیاط گفت که چپن میشود و برش کرد و هرگاه ازین رخت چپن بر نیامد، حق دارد که خیاط را به قیمت رخت ضامن گرداند.

مادۀ (٦٠٩)

تقصير الأجير هو عدم اعتنائه في محافظة المستأجر فيه بلاعـــذر. مثلاً لو ندت شاة من الغنم و لم يذهب الراعي لقبضها تكاسلاً و إهمالاً، يضمن حيث إنه يكون مقصراً. و إن كان عدم ذهابه نشأ عن غلبة احتمال ضياع الشياه الباقية عند ذهابه، يكون معذوراً ولايلزمه الضمان.

تقصیر وکوتاهی اجیر عبارت از عدم اعتناء بدون عذر وی است در نگهداری مستأجر فیه. (کار مورد اجاره).

مثلاً: اگر گوسفندی از رمه گریخت و چوپان از روی تنبلی و غفلت بدنبال آن نرفت ضامن میشود زیرا او مقصر است و اگر عدم رفتن چوپان بخاطر دستیابی حیوان مذکور، ناشی از حفظ سایر گوسفندان بود که باحتمال غالب ضایع میشدند، درینصورت او معذور است و ضمان بروی لازم نمیگردد.

ketabton.com - The Digital Library

مادة (٦١٠)

الأجير الخاص أمين حتى أنه لايضمن المال الذي تلف في يده بغير صنعه. وكذا لايضمن المال الذي تلف بعمله بلا تعد أيضاً.

اجير خاص امين است تاجائيكه ضامن مالى هم نميشود كه در دست او قرار داشته و بدون عمل وى تلف گرديده است. همچنان ضامن مالى نميگردد كه بعمل وى بدون تعدى تلف گرديده است.

مادة (٦١٢)

الأجير المشترك يضمن الضرر والخسارة الذي تولد عن فعله وصنعه إن كان بتعديه وتقصيره أو لم يكن.

اجير مشترک ضامن ضرر و خساره اى كه از فعل و كار وى بميان آمده است، مى باشد خواه به تعدى و تقصير آن باشد يا نباشد.

ketabton.com - The Digital Library

مآخذ و منابع منقول عنه

در تنظیم و تدوین متن دری دور کامل این مجموعه و پیشگفتار های ملحق به آن و هم به مقصد مقابله و تطبیق متن دری با متن عربی و نیز در مورد مطابقت متن عربی با متن های اصلی و آنچه در شروح مجلة الأحکام انتشار یافته است، از منابع و مآخذ ذیل استفاده اعظمی صورت گرفته است:

۱- اتاسی، محمدخالد. شرح المجلة ۴ جلد. کویته: انتشارات مکتبه اسلامیه، ۱۴۰۳ق.

۲- افندی، علی حیدر. دُرَرُالأحکام شرح مجلة الأحکام. ۴۰جلد. کویته: المکتبة العربیة، ب ت.

۳- اتاسی، محمد طاهر. شرح المجلة. مترجم....کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۴۹ش.

۴- احمدگل. (توضیح قواعد فقی مجلة الأحکام) قضاء. شماره ...، ۱۳۸۱ش.

۵- توخی، هروی عبدالعلی شاه. شرح قواعد کلیه وظوابط عمومیه.

٦- رستم باز، لبنانی سلیم. شرح مجلة الأحکام. بیروت: مطبعة الادبیة، ۱۹۲۳.

۷- طاشکندی، عنایة، مرآة المجلة ..... .

۸- وزارت عدلیه، قانون مدنی افغانستان. جلد اول. باب تمهیدی. جریده رسمی. شماره جدی.کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۵۵ش.

۹- وزارت عدلیه. قانون مدنی افغانستان. جلد دوم.کتاب اول. جریده رسمی. شماره جدی. کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۵۵ش.

۱۰- وزارت عدلیه. قانون مدنی افغانستان. جلدسوم. جریده رسمی. شماره جدی.کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۵۵ش.

ketabton.com - The Digital Library

۱۲- وزارت عدلیه. قانون مدنی افغانستان. جلد چهارم.جریده رسمی. شماره جدی.کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۵۵ش.

۱۳- مجلة الأحكام العدلية. تنسيق. نجيب هواوينی. کراچی. قديمی کتب خانه آرام باغ، ب ت.

۱۴- ترمینولوژی حقوق.....کتابخانه ابن سیناء، ۱۳۴۶ش.

۱۵- شرح مجلة الأحكام. قسمت اول. بیوع. مترجم: عبدالمالک جوهرصدیقی. (اثرغیر مطبوع، ریفرنس،کتابخانه قضاء،۱۳۵۲ش)

۱۶- شرح مجلة الأحكام. قسمت صلح و ابراء. مترجم مطیع الله چمبیلی (اثرغیر مطبوع، ریفرنس،کتابخانه قضاء، ۱۳۶۰ش.

۱۷- شرح مجلة الأحكام. قسمت صلح و ابراء مترجم: مطیع الله چمبیلی (اثرغیرمطبوع، ریفرنس، کتابخانه قضاء، ۱۳۶۰ش).

۱۸- شرح مجلة الأحكام. قسمت دعوی. مترجم: محمدصدیق راشد سلجوقی.کابل: مطبعه معارف،۱۳۵۱ش.

۱۹- شرح مجلة الأحكام. قسمت قضاء.مترجم: محمد صدیق راشد سلجوقی.کابل: انتشارات ستره محکمه، ۱۳۵۰ش.

۲۰- شرح مجلة الأحكام. قسمت اول.سوگند.مترجم: محمد صدیق راشد سلجوقی.کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۵۱ش.

۲۱- شرح مجلة الأحكام. قسمت غصب و اتلاف مال. مترجم: محمد صدیق راشد سلجوقی (اثرغیرمطبوع، ریفرنس،کتابخانه قضاء،۱۳۶۰ش).

۲۲- شرح مجلة الأحكام. قسمت اول و دوم. اجاره. مترجم: عبدالرحیم عینی.(اثرغیرمطبوع، ریفرنس،کتابخانه قضاء، ۱۳۷۵).

ketabton.com - The Digital Library

۲۳- شرح مجلة الأحكام. قسمت حواله. مترجم: عبدالرحيم عينى (اثرغيرمطبوع، ريفرنس،كتابخانه قضاء، ۱۳۷۴ش).

۲۴- شرح مجلة الأحكام. قسمت حجت وسوگند. مترجم: عبدالقيوم كريمى. (اثرغيرمطبوع، ريفرنس،كتابخانه قضاء، ۱۳۷۴ش).

۲۵- منيرالقاضى. چهارجلد. عراق: مطبعة العانى، ۱۹۴۹.

۲٦- شرح مجلة الأحكام. قسمت امانتها.مترجم: امان الله موج سمنگانى (اثرغيرمطبوع، ريفرنس،كتابخانه قضاء،۱۳۷۲ش).

۲۷- شرح مجلة الأحكام. قسمت وكالت ها. مترجم: امان الله موج سمنگانى و عبدالهادى قارى زاده (اثرغيرمطبوع، ريفرنس،كتابخانه قضاء، ۱۳۷۴ش).

۲۸- شرح مجلة الأحكام. قسمت شركتها، مترجم: عبدالواحد نهضت فراهى و امان موج سمنگانى. كابل: مطبعه دولتى، ۱۳۷۲ش.

۲۹- شرح مجلة الأحكام. قسمت رهن. مترجم: عبيدالله هوتک (اثرغيرمطبوع، ريفرنس، كتابخانه قضاء، ۱۳۷۴ش).

۳۰- شرح مجلة الأحكام. قسمت كفالت ها. مترجم: عبيدالله هوتک (اثرغيرمطبوع، ريفرنس،كتابخانه قضاء).

۳۱- شرح مجلة الأحكام. قسمت سوم و چهارم. اجاره. مترجم: عبدالله وافى (اثرغيرمطبوع، ريفرنس،كتابخانه قضاء، ۱۳۷۰ش).

ketabton.com - The Digital Library

نظریات در باره تدوین, تنظیم
وانتشار این مجموعه

ketabton.com - The Digital Library

نظر پوهاند غلام محی الدین دریز

مجموعه قواعد و مسایل فقهی مجلة الأحکام که حاوی متن عربی و دری بوده و در ۴ جلد انتشار یافته است، غرض مطالعه وارزیابی برایم داده شد.

متن عربی این کتاب مجموعهٔ قواعد فقهی و مسایل شرعی میباشد که در سال ۱۲۳۹ هجری قمری مطابق ۱۸۷٦ میلادی در عصر دولت عثمانیه از جانب علمای کرام آنوقت به تجویز اولیاء امور بداخل (۱٦) کتاب و یک مقدمه بشکل قانون تدوین گردیده و احکام آن از فقه حنفی شریعت اسلامی با در نظر داشت اوضاع و احوال جامعه و اقتضای عرف موافق به شریعت مأخوذ میباشد. این مجموعه در اکثریت کشور های اسلامی از جمله افغانستان بحیث قانون امور معاملات نافذ بوده و مرجع تتبع دانشمندان نیز میباشد.

مجلة الأحکام دارای شروح متعدد میباشد که از جمله شرح اتاسی مجلة الأحکام تالیف علامه محمد خالد اتاسی مفتی سابق حمص به تجویز سیمینار سال ۱۳۵۰ رؤسای محاکم ولایت از طرف علماء کشور جسته جسته مورد ترجمه قرار گرفته ولی تا کنون بنابر اوضاع و شرایط اتمام نپذیرفته است که البته اکمال بخش های ترجمه ناشده طبع آنچه آماده گردیده برای حقوق دانان خالی از مفاد نیست.

در کتاب حاضر که (۴) جلد را احتوا مینماید، متن عربی مجلة الأحکام با متن دری آن در اتصال هم تنظیم گردیده و محترم محمد عثمان ژوبل رئیس نشرات ستره محکمه متن دری آنرا با علاقمندی خاصی با تألیفی از ترجمه های سابق و تکمیل آنچه از ترجمه بازمانده و تنقیح و ادیت بخش دری و مقابله متن های مندرج کتاب با منابع اصلی آن تهیه نموده وآماده استفاده ساخته است.

طوریکه متن کتاب ملاحظه میشود متن دری این مجموعه با کیفیت عالی ادبی و مطابق به اصل و در چوکات قواعد زبان وادبیات و با رعایت اصطلاحات فقهی و حقوق نافذ انجام یافته، زحمات وی را قابل قدر میدانم و کتاب برای علاقمندان علم حقوق بالخصوص منسوبین ارگانها نظام عدلی و قضایی مفید و مثمر است. برای گرد آورنده و مدون متن دری این مجموعه که در عین حال تنقیح و ادیت و مقابله آن را نیز بعهده داشته است، از بارگاه ایزد متعال توفیق مزید میخواهم.

و السلام

پوهاند غلام محی الدین"دریز"

استاد حقوق اسلام پوهنځی های حقوق وشرعیات پوهنتون کابل

ketabton.com - The Digital Library

نظر قضاوت پوه مولوی احمد گل

مجلة الأحکام العدلیة کتابیست که در سال ها ۱۲۸٦-۱۲۹۳ هجری قمری از جانب دولت امپراطوری عثمانی در اثر کوشش یک عده فضلاء و فقهای کرام آن عصر تحت ریاست احمد جودت باشا- عالم بزرگ، مؤرخ مشهور و وزیر عدلیه آنزمان برای اولین بار به شکل مواد ترتیب و بعد از تائید و توثیق مراجع علمی آنزمان در سال ۱۲۹۳ هجری قمری در معرض نشر و اجراء قرار داده شد.

این کتاب که دارای (۱۸۵۱) ماده است مسایل آن از کتب معتبره و فتوی موثوقه فقه حنفی اخذ گردیده و در عهد دولت عثمانی واخیراً در عراق هم بشکل یک قانون در موضوعات معاملات شناخته شده و به تعمیل آن احکام سلطانی صادر شده است و کتاب مذکور در اکثر ممالک اسلامی و از جمله کشور عزیز ما افغانستان مرجع قضات، څارنوالان، وکلای مدافع و مقنینن واقع گردیده است.

در مورد محتویات کتاب و جزئیات آن در مقدمه مجلة الأحکام توضیح مفصل وجود دارد وتکرار آن درینجا لازم نیست.

کتاب حاضر که تحت نام مجموعه (قواعد و مسایل فقهی مجلة الأحکام) آماده گریده است، حاوی متن عربی و دری هر دو میباشد. این کتاب در (۴) جلد تدوین گردیده و غرض مطالعه و ابراز نظر به این جانب سپرده شد.

متن دری این مجموعه توسط آقای محمد عثمان ژوبل رئیس نشرات ستره محکمه تهیه و تنظیم یافته و در واقع تألیفی از ترجمه های غیر منظم سابق میباشد که بعد از تنظیم و تکمیل قسمت های ترجمه ناشده، تصحیح و تنقیح گردیده و بشکل حاضر آماده استفـــاده گردانیده شده است. این زحمت گرد آورنده و تدوین متن دری قابل قدر است و برایش در راه انجام بیشتر فعالیت های علمی _ تحقیقی از بارگاه ایزد متعال موفقیت های مزیدی را خواهانم.

والسلام

قضاوت پوه مولوی احمد گل

مشارو حقوقی ستره محکمه

سابق قاضی محکمه عالی تمییز و سرمدرس مدرسه نجم المدارس

ketabton.com - The Digital Library

نظر قضاوت پوه عبید الله "هوتک"

اخیراً کتاب مجموعهٔ قواعد و مسایل فقهی مجلة الأحکام العدلیة که حاوی (۴) جلد میباشد، جهت مطالعه، ارزیابی و ابراز نظر برایم سپرده شد.

با ملاحظه دقیق مجموعه مذکور چنین ابراز نظر میشود:

اینکه مجلة الأحکام العدلیة چه کتابی است، در مورد آن ابهامی وجود ندارد و جای بحث نیست زیرا همگان بخصوص اهل نظام عدلی و قضائی افغانستان و سایر علاقمندان حقوق به خوبی میدانند که مجلة الأحکام العدلیة در زمان امپراطوری عثمانی توسط گروهی از علمای کرام و خبیر آنوقت در مطابقت با احکام فقه حنفی شریعت اسلام تنظیم و تدوین گردیده، در اکثر کشور های اسلامی و از جمله در افغانستان مورد تطبیق و اجراء قرار داده شده است. در مورد مجلة الأحکام در مقدمهٔ مجموعه و نیز در پیشگفتار مدون بخش دری آن همچنان در نظر هاییکه از جانب دانشمندان و متخصصین گرامی به عنوان تقریظ این کتاب ارائه شده، روشنی بیشتر وجود دارد لهذا تکرار آنرا لازم نمیدانم.

وقتی محتوای مجموعه مورد دقت و ارزیابی قرار داده شد، معلوم گردید که متن دری در مطابقت کامل با متن عربی قرار دارد و انتشار این کتاب در عین حال به هر دو زبان ابتکاریست که از جانب مدون آن آقای محمد عثمان ژوبل رئیس نشرات ستره محکمه با قبول زحمات فروان و مراجعه به مآخذ ومنابع موثق که بیش از (۳۲) مرجع را در بر میگیرد، صورت گرفته است.

اینجانب با تأیید و تصدیق متن مجموعه، زحماتیکه از جانب مدون بخش دری آن انجام یافته است، به دیده قدر نگریسته واز بارگاه ایزد متعال برای وی موفقیـــت های بیشتر را در ســـاحهٔ انجام فعالیت های علمی– تحقیقی آرزو دارم.

و من الله توفیق

قضاوت پوه عبیدالله هوتک
ماستر علوم شرعی از جامع الازهر– مصر
عضو مسلکی ریاست نشرات ستره محکمه
و عضو هیئت تحریر مجله قضاء

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English